

پیام آزادی (ناشراکارملی متری)

باهتمام: فعالین جنبش نجاتبخش مردم افغانستان

شماره چهارم ماه دلوسال ۱۳۸۲ (فبروری ۲۰۰۴)

فهرست مطالب:

- ۱؛ طبقات واقشارمختلف اجتماعی درکشورهای نیمه مستعمره ونیمه فئودالی و.....(صفحه ۱)
- ۲؛ ازفروریختن برجهای مرکزتجارت جهانی تاسقوط رژیم طالبان.....(صفحه ۱۲)
- ۳؛ پیدایش ملتهدارمسیرتکامل اقتصادی اجتماعی جوامع انسانی.....(صفحه ۲۲)
- ۴؛ صفحه ازتاریخ افغانستان.....(صفحه ۲۷)
- ۵؛ ماهیت لویه جرگه، محتوی مسوده قانون اساسی ورقابت و.....(صفحه ۲۰)

۱؛ طبقات واقشارمختلف اجتماعی درکشورهای نیمه مستعمره ونیمه فئودالی ومواضع

آنها در برابر جنبشهای متری وانقلابی درین جوامع!

ازنظرتاریخی اساساً صورت بندی اقتصادی اجتماعی یاچگونگی مناسبات تولیدی هرجامعه نظام اقتصادی آن جامعه را تعیین میکند. این نظام اقتصادی بمنزله زیربنای است که برروی آن منسبات یاروابط اجتماعی، ایده هاوتأسیسات گوناگون ساخته میشود؛ زیراطرز تولیدسرانجام تعیین کننده سراسرزندگی درجامعه مفروض است. یابعبارت دیگرزیربنا؛ تأسیسات حقوقی، سیاسی وسازمانهلی را که به ساختمان طبقاتی اجتماع بستگی دارد(دولت، جامعه روحانیت، احزاب سیاسی وجزآن) ونیزایده های گوناگون اجتماعی(نظریات سیاسی، حقوقی، فلسفی، دینی وهنری) وخلاصه هرچیزی که روبنای سیاسی وایدئولوژیک جامعه راتشکیل میدهد، بوجودمی آورده وتعیین میکند.

ازآنجائیکه زیربناتعیین کننده روبناست، پس هر تغییری درزیربناتغییری رادرروبنایعنی درتأسیسات سیاسی ایدئولوژیک موجودسبب میشود. روبناگرچه وابسته به زیربناست ولی بنویه خودمیتوانددرمناسبات تولیدی(زیربنا)متوثرواقع گرددوتغییرات آنرا بطی ویاتسریع کند. بنابراین هرجامعه عبارت از لگانیزمی جامع ویگانه، یک صورت بندی اقتصادی اجتماعی ونوع تاریخی معینی ازجامعه است باطرزتولید، زیربنا وربنای خاص خودش؛ مانندجامعه برده داری، جامعه فئودالی وجامعه سرمایه داری. هر یک ازین جوامع طبیعتی متنازع دارد، زیرا برمالکیت خصوصی وسایل تولیدوبهره کشی ازتولیدکنندگان ارزشهای مادی توسط طبقه یاطبقات حاکم استثمارگروستمگراستواراست. ومادرینباطورعام

کشورهای تحت سلطه امپریالیزم یاکشورهای نیمه مستعمره ونیمه فئودالی را موردبحث قرارمیدهم. زمانی صحبت ازکشورهای تحت سلطه امپریالیزم مینمایم بقدم اول منظورکشورهای آسیا، افریقاوامریکای لاتین است که به کشورهای"جهان سوم"نیزمعروف شده اند.

در اخیر قرن نهم و اوایل قرن بیستم بانفوذ سرمایه های امپریالیستی باین کشورها که باسلطه سیاسی همه جانبه قدرتهای امپریالیستی توأم بود موجب تغییراتی در نظام خودکفائی جوامع فنودالی شده و این کشورها به کشورهای نیمه فنودالی ونیمه مستعمره مبدل شدند. اکثر این کشورها قبل از آن تحت سلطه استعماری کشورهای بزرگ سرمایه داری قرار داشتند که با مبارزات آزادیخواهانه خلقهای این کشورها زیوغ ستم استعماررهای یافتند. در عده از این کشورها باضعف جنبشهای انقلابی مردمی و یافقدن آن نیروها و شخصیتهای ناسیونالیست مترقی و میهنپرست جنبشهای آزادیخواهانه مردم راهبری کرده اند که بعد از آزادی و استقلال این کشورها دوباره بوابستگی امپریالیزم کشانده شده و تحت سلطه قرار گرفتند. و با قدرتهای امپریالیستی با طرح توطئه هلی خاینانه و ایجاد اغتشاشات داخلی بوسیله طبقات و گروه های ارتجاعی این رژیمها را سرنگون کردند از جمله رژیم امان الله خان در افغانستان که بوسیله امپریالیزم انگلیس که در آنوقت شبه قاره هند را تحت سلطه استعماری اش داشت به کمک نیروهای ارتجاعی داخلی سرنگون گردید. و با سرنگونی حکومت و رژیمهای نسبتاً مترقی از طریق براه انداختن کودتاهای خونین بوسیله سازمان اطلاعات مرکزی امریکا "سیا" مزدوران بومی آن از جمله حکومت دوکتور مصدق در ایران در سال ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) و سرکوب همه گروه های انقلابی و مترقی در ایران. همچنان زمانیکه نیروهای ناسیونالیست انقلابی تحت رهبری پاتریس لومومبا بر سراسر کشور کانگو مسلط شدند، دولت بلژیک مجبور شد که در سال (۱۹۶۰) وعده استقلال بدهد. همانگونه که در تابستان همانسال، بلوک امریکا با همکاری شوروی، نیروهای ملل متحد را جهت سرکوب پاتریس لومومبا و انتقال قدرت بدست نیروهای ارتجاعی وابسته امپریالیزم، به کانگو اعزام کردند. در فبروری (۱۹۶۱) پاتریس لومومبا بدست "سیا" بقتل رسید، و طی چند سال موبوتو سبسیه سیکواین نوکر بیشرم امریکا، سلطه قدرتش را بر رژیم مستحکم نمود. همچنان سرنگونی دولت ناسیونالیست احمد سوکارنودر اندونیز در سال ۱۹۶۶ (که بعد از آزادی آنکشور از سلطه استعماری طولانی هالند) تشکیل شده بود و قدرت رساندن جنرال سوهارتو و کشتارده ها هزاران نیروهای انقلابی و مترقی بدست این فاشیست مزدور. و نیز سرنگونی دولت آئنده در شیلی در سل (۱۹۷۳) که دکتاتور خونخواری چون پنوشیت را بقدرت رسانده و هزاران تن از نیروهای مترقی این کشور را قتل عام کرد. و یاد عده از این کشورها از همان آغاز مبارزات آزادیخواهانه توده های مردم علیه سلطه استعمار و امپریالیزم، نیروها و طبقات ارتجاعی فنودال و کمپرادور و بورژوازی بیبرال در رأس مبارزات آزادیخواهانه مردم قرار گرفته و در سازش با قدرتهای استعماری و امپریالیستی بابه انحراف کشیدن و شکست مبارزات برحق توده های مردم بقدرت رسیدند و این کشورها دوباره تحت سلطه امپریالیزم قرار گرفتند که در طی دهها سال تحت سلطه استعمار کهن و استعمار نو و حاکمیت طبقات ارتجاعی از رشد و تکامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بازماندند. این مطلب نیز باید تذکار شود که در عده از کشورهای تحت سلطه استعماری امپریالیزم که مبارزات خلقهای آن بوسیله نیروهای مترقی و انقلابی رهبری شدند بعد از طرد سلطه استعمار و امپریالیزم بحیث کشورهای مستقل نظامهای دموکراتیک توده ای تشکیل دادند از جمله شوروی تنام شمالی، آلبانی و کوریا شمالی که بعداً با انحراف و خیانت رهبری دولتهای آنها دوباره بوابستگی امپریالیزم درآمدند. و حتی بعد از جنگ جهانی دوم در بعضی از کشورهای نیمه مستعمره ونیمه فنودالی که مبارزات توده های خلق علیه امپریالیزم، فنودالیزم و کمپرادوریزم بوسیله نیروهای واقعاً انقلابی مردمی رهبری شد؛ با طرد سلطه امپریالیزم و نظام کهنه فنودالی انقلاب دموکراتیک نوین به پیروزی رسید و بتعقیب آن انقلاب اجتماعی بوقوع پیوست که عمیقترین و بنیادینترین تحول رادریات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیک جامعه بوجود آورد از جمله

کشورچین که بعداً در سال ۱۹۷۶ آن دولت انقلابی نیز بوسیلهٔ عدهٔ از رهبران خاین آنکشور سرنگون شد. گرچه کشورهای تحت سلطه امپریالیسم از لحاظ رشد و تکامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بدرجات مختلفی از هم متفاوت بوده و دارای ویژگیهای خوداند. و در عدهٔ ازین کشورها در مناطقی از جهان با ورود مبالغ قابل ملاحظهٔ سرمایه های امپریالیستی حتی زمینه های رشد سرمایه دارانه در بخشهای مختلف اقتصاد این کشورها از جمله کوریای جنوبی، تایوان، برازیل و سنگاپور بوجود آمده که بآنهم شدیداً به سرمایه امپریالیستی وابسته بوده و تحت سلطه امپریالیسم قرار دارند. زیرا که در شرایط سلطه امپریالیسم امکان رشد سرمایه داری بشکل کلاسیک آن در کشورهای تحت سلطه میسر نیست چراکه امپریالیسم بآن اجازه نمیدهد. ولی بطور کلی اکثر کشورهای تحت سلطه امپریالیسم از نظر ساختار اقتصادی اجتماعی دارای شباهتهای زیادی اند و مناسبات نیمه فئودالی بر بنیاد تولیدی این کشورها مسلط بوده و تحت سلطه امپریالیسم قرار دارند و از اینرو بنام کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودالی یاد میشوند.

طبقات مختلف اجتماعی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم:

۱؛ طبقه ملاک: طبقه مالکان ارضی یکی از پایه های اصلی اجتماعی سلطه امپریالیسم درین کشورهاست. این طبقه با استفاده از سیستم فئودالی، دهقانان را مورد استثمار و ستم قرار میدهد. این طبقه نمایندهٔ عقبمانده ترین و ارتجاعیترین مناسبات تولیدی درین کشورها بوده و از رشد نیروی مولده جلوگیری میکند و مانع پیشرفت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه است. این طبقه با طبقه بورژوازی کمپرادور و بوروکرات همیشه بجانب امپریالیسم میایستد و گروه ضدانقلابی افراطی را درین کشورها تشکیل میدهند. بخشهای ازین طبقه در کشورهای مختلف تحت سلطه علاوه بر زمینداری صاحب سرمایه های کلانی هستند و به تجارت و صنعت نیز اشتغال دارند و یالینکه دارای مقامات عالی دولتی اند از اینرو این طبقه از نظر موقعیت اقتصادی اجتماعی بنام ملاکان بزرگ، ملاک کمپرادورها و ملاک بوروکراتها یاد میشوند.

۲؛ طبقه بورژوازی: این طبقه به بورژوازی بزرگ کمپرادور و یاکمپرادور بوروکرات و بورژوازی متوسط یا (ملی) تقسیم میشود. بورژوازی کمپرادور زانده بورژوازی بین المللی بوده و مستقیماً در خدمت سرمایه داران کشورهای امپریالیستی است و از طرف آنها پروراندن میشود؛ و بقا و رشد آن وابسته به امپریالیسم است. بعبارت دیگر در برخی ازین کشورها بخشهای مختلف بورژوازی بزرگ کمپرادور به دولت‌های مختلف امپریالیستی وابسته اند. این طبقه در جهات مختلفی با نیروهای فئودالی درده پیوند داشته و نیز یک طبقه ارتجاعی و ضدانقلابی است. بورژوازی کمپرادور آلت و عامل سیاست امپریالیستی درین کشورها بوده و دشمن استقلال ملی و نهضتهای آزادیبخش است. این طبقه واسطهٔ غارت و استثمار اقتصادی و سلطهٔ سیاسی امپریالیست‌ها بوده و خود از آن نفع برده و حامل ارتجاعیترین و ضدانقلابیترین سیاست‌هاست.

۳؛ بورژوازی متوسط (ملی): این طبقه نماینده مناسبات تولیدی سرمایه داری در شهرها و دهات است. این طبقه سعی میکند تا با ایجاد تولید صنعتی ملی بازار داخلی را تصرف کند و یادر اختیار داشته باشد. ولی اکثر آیدیه شده که بورژوازی ملی توان رقابت را با اجناس تولیدی کشورهای سرمایه داری که بوسیله بورژوازی کمپرادور (دلال) وارد این کشورها میشوند نداشته و به ورشکستگی کشیده شده است. این طبقه از یکطرف زیر فشار امپریالیسم قرار میگیرد و در زنجیرهای فئودالیسم گرفتار است و بهمین سبب با امپریالیسم و فئودالیسم در تضاد قرار میگیرد، ولی از طرف دیگر بورژوازی ملی در نتیجه ضعف اقتصادی و سیاسی خود و همچنین بعلت اینکه روابط اقتصادی خود را با امپریالیسم و فئودالیسم کاملاً قطع نمیکند،

جرات آنرا ندارد که تاپایان علیه امپریالیسم و فنودالیسم مبارزه کند. این طبقه خصلت دوگانه دارد؛ این خصلت دوگانه بورژوازی ملی موجب آن میشود که این طبقه در دوره های معینی وتادرجه معینی بتواند در جنبشهای انقلابی علیه امپریالیسم و حکومتهای بوروکراتیک ارتجاعی شرکت کند و یکی از نیروهای متحدانقلاب بشود. ولی نسبت به انقلاب اجتماعی در جامعه که به سلطه فنودالیسم، کمپرادوریسم و امپریالیسم خاتمه داده و جامعه را بطرف قطع هرگونه استثمار و ستم پیش برد، نسبت بآن تردید نشان میدهد. زیرا اینگونه تحول انقلابی در جامعه آرزوهای طبقاتی اش را در رسیدن به موقعیت بورژوازی بزرگ مورد تهدید قرار میدهد. و نیز در دوره های دیگر این خطر وجود دارد که بورژوازی ملی از بورژوازی کمپرادوری پیروی نموده و خدمتگذار ضد انقلاب گردد. بورژوازی متوسط از نظر سیاسی طرفدار حکومتی است که فقط زیر سلطه طبقه خودش قرار داشته باشد یعنی خواهان حکومت خودش است. البته در شرایط کنونی امپریالیسم جهانی که با اتکاء به طبقات ارتجاعی حاکم توانسته است هرچه وسیعتر اقتصاد این کشورها را در تمام بخشها تحت کنترل قرار داده و بر سر نوشت سیاسی این کشورها مسلط شود نظریه ماهیت و خصلت طبقاتی این طبقه با در نظر داشت منافع آن تغییرات محسوسی در بخشی از این طبقه نیز در زود ویند با امپریالیسم بوجود آمده است که در شرایط انقلاب ضد امپریالیستی وضد فنودالی درین کشورها باید مدنظر قرار گیرد.

بخشهای مختلف طبقه خرده بورژوازی: اقشار مختلف این طبقه در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم از لحاظ کمی چشمگیر است و نظریه وضع اقتصادی و موقعیت اجتماعی شان که دائماً در حال نوسان است، شعور اجتماعی شان نیز مانند هر طبقه اجتماعی دیگر در جامعه برشالوده هستی اجتماعی آنهاستوار است. اقشار تحتانی این طبقه اکثر از لحاظ اقتصادی موقعیت ثابتی ندارند و زندگی آنها همیشه دستخوش نوسان و تزلزل است. گرچه بین اقشار مختلف این طبقه از نظر موقعیت اقتصادی اجتماعی و خصلت قشری در جوامع مختلف کشورهای تحت سلطه فرق کلی وجود ندارد؛ با آنهم از نظر درجه عقبانندگی و رشد اقتصادی اجتماعی این کشورها تمایزاتی بین آنها مشاهده میرسد.

بخشهای مختلف خرده بورژوازی غیر از دهقانان شامل قشرهای روشنفکران (غیر از روشنفکران طبقات بالائی جامعه)، محصلین، آموزگاران مکاتب متوسط و ثانوی، صاحبان کارگاه های صنایع دستی، مالکان ورکشاپهای مختلف، مامورین پائین رتبه دولت، کارمندان جزء، کسبه کاران و پیشه وران، وکلای مدافع خرده پا، دکانداران که صاحب سرمایه های اندک اند، افراد دارای شغل آزاد و رده های دیگری ازین قبیل در جوامع مختلف کشورهای تحت سلطه موجود اند.

قشرهای مختلف این طبقه با اینکه تماماً در موضع اقتصادی خرده بورژوازی قرار دارند اما به سه گروه تقسیم میشوند: گروه اول: مرکب از افرادی است که همه ساله میتوانند از کاربردنی و یافکری شان بعد از رفع نیاز مندیهای شان مقداری ذخیره کنند. این اشخاص خصلتاً حریصانه در پی جمع کردن ثروت اندو پیوسته تلاش میکنند تا خود را به سطح بورژوازی متوسط برسانند. چون آنها از لحاظ وضع اقتصادی به بورژوازی متوسط نزدیک اند، تبلیغات آرزو میپذیرند و زود باور میکنند و نسبت به تحولات انقلابی در جامعه واهمه داشته و تردید نشان میدهند و این گروه جناح راست خرده بورژوازی را تشکیل میدهد و از نظر کمیت در اقلیت است.

گروه دوم: مرکب از افرادی است که بطور کلی میتوانند از نظر اقتصادی نیاز مندیهای زندگی خود را مستقلاناً تأمین کنند ولی بطور دائمی تضمینی ندارند؛ آنها نیز خواب ثروت مند شدن را میبینند ولی با افراد گروه اول فرق دارند. اما از ستم و استثمار امپریالیسم و فنودالیسم و کمپرادوریسم رنج میکشند. اینها از نظر موقعیت با آنکه زیر ستم قرار دارند و علیه حکومتها

مستبد و سلطه خارجی ناسزما میگویند (خصوصاً در شرایطی که دچار مشکلات اقتصادی شوند)؛ اما در جنبشهای ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی تقریباً موضع بیطرفانه اختیار میکنند. لیکن بطور قطعی مخالف تحول انقلابی در جامعه نیستند و این گروه از نظر تعداد درین جوامع زیاداند.

گروه سوم: این گروه شامل افرادی است که شرایط زندگی شان روز بروز سختتر میشود، هر روز وضع شان رفته رفته تغییر میابد، بطوریکه زندگی شان را بر زحمت تأمین میکنند و سپس روز بروز فقیرتر میشوند. همه ساله قرضدار میشوند و مجبور میگردند که به زندگی فقیرانه تری تن در دهند. نسبت بآینده همیشه نامطمئن و نگران اند. بعزت تفاوت و سیر نزول سطح زندگی شان روحاً عذاب میکشند. اینها توده های وسیعی را درین جوامع تشکیل میدهند و جناح چپ خرده بورژوازی را میسازند و از نیرو برای جنبش انقلابی این کشورها بسیار مهم اند.

در مواقع عادی موضعگیری این سه گروه خرده بورژوازی نسبت به تحولات سیاسی انقلابی در جامعه متفاوت است. ولی زمانیکه انقلاب اوج گیرد و پیروزی محتمل و نزدیک شود، نه تنها عناصر چپ خرده بورژوازی، بلکه گروه های میانه آن نیز در انقلاب شرکت میکنند و حتی بخشی از عناصر راست آنها. موج عظیم انقلاب آنها را با خود میبرد و چاره نمیبینند جز اینکه همراه انقلاب روان گردند و تاریخ جنبشهای انقلابی در کشورهای مختلف تحت سلطه صحت این موضوع را ثابت کرده است.

۵؛ نیمه پرولتاریا (رنجبران)؛ نیمه پرولتاریا مرکب از پنج دسته است: الف؛ اکثریت عظیم دهقانان نیمه مالک، ب؛ دهقانان فقیر، ج؛ پیشه وران خرده پا، د؛ شاگردان دکاکین، ه؛ کاسبان دوره گرد. اکثریت عظیم دهقانان نیمه مالک همراه با دهقانان فقیر بخش بزرگی از توده های روستائی را تشکیل میدهند. دهقانان نیمه مالک، دهقانان فقیر و پیشه وران خرده پایه تولید کوچکتر از تولید دهقانان نیمه مالک مشغولند. گرچه اکثریت عظیم دهقانان نیمه مالک و همچنین دهقانان فقیر جزء نیمه پرولتاریا محسوب میشوند، ولی بر حسب وضع اقتصادی شان به گروه های فوقانی، میانه و تحتانی تقسیم میشوند.

وضع شاگردان دکاکین با وضع دهقانان فقیر و پیشه وران خرده پای تفاوت ندارد و ازینرو آنها مانند دهقانان فقیر تبلیغات سیاسی انقلابی را میپذیرند. کاسبان دوره گرد (دستفروشان) که خانه بخانه دوره گردی میکنند و خواه دکه و وساطی در کنار سرب داشته باشند، دارای سرمایه ناچیز و درآمد کم میباشند و توان تکافوی مایحتاج شان را بخوبی ندارند و نیازمند تحول ریشه ای یا انقلاب در جامعه اند.

۶؛ طبقه دهقان: این طبقه در اکثر کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودالی به نسبتهای متفاوت اکثریت جمعیت کشور و عمده ترین طبقه مؤلف جامعه را تشکیل داده و نیروی عمده اقتصادی این کشورها هستند و بین دهقانان قشر بندی شدیدی جریان دارد.

الف؛ دهقانان مرفه: این قشر بعد از طبقه مالکان بزرگ ارضی درین کشورها فیصدی معینی را از جمعیت دهات تشکیل داده و از نظر موقعیت اقتصادی جایگاه اجتماعی آن نیز مشخص است که بورژوازی ده نامیده میشود. این قشر همه ساله دارای مازاد غله و ذخیره پولی از فروش تولیدات زراعتی خود است که به رباخواری میپردازد و مزدوران کشاورزی را بر حمانه استثمار میکند، و این استثمار دارای خصلتی نیمه فئودالی است. ولی دهقانان مرفه بطور کلی خودشان هم کار میکنند و ازین نظر آنها جزء دهقانان محسوب میشوند. دهقانان مرفه رویهمرفته ممکن است در مبارزه توده های دهقانان

علیه امپریالیسم، تاحدمعینی شرکت کنندودرانقلاب ارضی که علیه زمینداران بزرگ است، بیطرفی اختیارنمایند. بهمین دلیل است که مانباید دهقانان مرفه را با مالکان ارضی بزرگ در یک ردیف قراردهیم.

ب؛ دهقانان میانه حال: دهقانان میانه حال درکشورهای مختلف به تنسب مقدارارضی ایکه درتصرف دارند فیصدی معینی را از جمعیت دهات تشکیل میدهند. اینهابطورکلی کسی را استشارنمیکند، قادراندمستقلانیازمندیهای اقتصادی خود را تأمین کنند. در سالهای که وضع محصول خوب باشد، آنها میتوانند مازاد غلات هم داشته باشند؛ گاهی تاحدودی از کار مزدوری استفاده میکنند، قسمتی از آنها باندازه کافی زمین ندارند و تنها بخشی از آنها دهقانان میانه حال مرفه اند. ولی از طرف امپریالیسم، طبقه مالکان ارضی و بورژوازی استثمار میشوند. دهقانان میانه حال از حقوق سیاسی محروم اند. درانقلاب ضد امپریالیستی و ضد فئودالی شرکت میکنند و حتی انقلاب اجتماعی عمیق را در جامعه نیز میپذیرند. بهمین دلیل دهقانان میانه حال میتوانند متحد مطمئن کارگران باشند و جزء مهم نیروهای محرکه انقلاب هستند.

ج؛ دهقانان فقیر: این قشر در اکثر کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودالی با کارگران فلاحتی به نسبتیهای مختلف اکثریت جمعیت دهات را درین کشورها تشکیل میدهند. دهقانان فقیر توده های وسیع دهقانانی هستند که یا بکلی زمین ندارند و یا مالک اندکی (قطعه کوچک) زمین اند؛ آنها نیمه پرولتاریای ده هستند و بزرگترین نیروی محرکه انقلاب را درین کشورها تشکیل میدهند. آنها متحد طبیعی و مطمئنترین متحد پرولتاریا هستند و در شرایط انقلاب مردمی درین کشورها نیروی عمده ارتش انقلابی را تشکیل میدهند. دهقانان فقیر و دهقانان میانه حال تنها تحت رهبری طبقه انقلابی درین کشورها میتوانند به آزادی خود نایل آیند.

۷؛ طبقه پرولتاریا: طبقه پرولتاریا یا طبقه کارگر مزد بگیر یعنی کسانی که فاقد وسایل تولید هستند و مجبور اند نیروی کار خود را به صاحبان وسایل تولید یا سرمایه داران بفروشند. باین پرولتاریای صنعتی یا مطلق پرولتاریا میگویند. این واژه مربوط به جامعه سرمایه داری است (اگرچه در برخی موارد اصطلاح پرولتاریا بمعنای اعم طبقه کارگر استعمال میشود). اصولاً این اصطلاح جامعه کهن رومی است که به فقرا و رنجبران اطلاق میشده است. پرولتاریا که همراه با سایر زحمتکشان (از جمله دهقانان بی زمین) مولد نعم مادی جامعه است، در جریان تولید علاوه بر ارزش نیروی کار خود ارزش اضافی نیز تولید میکند که از طرف کارفرمای سرمایه دار تصاحب میگردد.

از نظر تاریخی طبقه پرولتاریای صنعتی همزمان با افزایش تولید شیوه تولید سرمایه داری یعنی در مرحله تلاشی فیودالیسم پدیدار گشت. خانه خرابی و ورشکستگی دهقانان که زمینهای خود را از دست میدادند نخستین منبع ایجاد پرولتاریا بود. بعد از آن نیز با تکامل سرمایه داری و ورشکست شدن خرده بورژوازی در شهر و ده، بتقویت صفوف پرولتاریا منجر گردید. پرولتاریایکی از دو طبقه اساسی فرماسیون اجتماعی اقتصادی سرمایه داریست؛ طبقه دیگر اساسی این صورت بندی اجتماعی بورژوازی است. استثمار پرولتاریا از جانب بورژوازی موجب تضاد آشتی ناپذیر منافع طبقاتی آنها و مبارزه طبقاتی بین آنهاست. بخش دیگری ازین طبقه کارگران غیر صنعتی اند که عمدتاً در شهرها بکار مزدوری میپردازند از جمله در بخشهای مختلف امور ساختمانی، در کوره های خشت پزی، روفته گری، خدمات ترانسپورتی و غیره.

پرولتاریا از نظر خصلت پیگیرترین طبقه انقلابی در جامعه سرمایه داریست ازین مطلب اینطور استنباط نشود که طبقه پرولتاریا در جوامع دیگر چنین خصلتی را دارا نیست) زیرا که اول پرولتاریا با مترقیترین ورشدها پیونده ترین شکل تولید یعنی صنایع ماشینی و تولید بزرگ در ارتباط است و پیوسته رشد و تکامل میابد. ثانیاً خصلت تولید سرمایه داری خود بر اتحاد

وتشکل و آموزش پرولتاریا شرایط مساعد فراهم میکند. ثلثاً امکان وی برای سازمان دادن اقدامات آگاهانه توده ای از هر طبقه دیگری بیشتر و آگاهی طبقاتی وی بالاتر است (البته این آگاهی طبقاتی بوسیله روشنفکران واقعاً انقلابی به پرولتاریا رسانده میشود) و مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی قانون تکامل جامعه سرمایه داریست.

پرولتاریا با وجود اینکه آگاهترین و متشکلتترین طبقه است، اگر فقط به نیروی طبقه خود تکیه کند، پیروزی آن مشکل خواهد بود. این موضوع خصوصاً برای پرولتاریای کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودال حایز اهمیت فراوان است و برای رسیدن به پیروزی باید در شرایط مختلف با تمام طبقات و قشرهای که میتوانند در انقلاب شرکت کنند، متحد شود و جنبه متحد انقلابی را تشکیل دهد. درین کشورها دهقانان بی زمین و فقیر، کارگران فلاحتی و کارگران سایر بخشها متحد استوار طبقه کارگر هستند، و خرده بورژوازی شهری نیز متحد قابل اعتماد طبقه پرولتاریا بشمار میرود، در غیر آن به پیروزی نخواهد رسید. اما راجع به بورژوازی ملی (همان بخش که مشخصات آن در موردش تذکیر یافت)، این طبقه در دوران معینی و تا درجه معینی میتواند متحد پرولتاریا در انقلاب باشد.

۸؛ عناصر لومپن و ولگرد: اوضاع و شرایط حاکم اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودال موجب شده است که به نسبت های مختلف دردهات و شهرها خیل انبوهی از بیکاران بوجود آید، درین این بیکاران عده زیادی هستند که امکان تأمین شرافتمندانه زندگی از آنها سلب شده است و برای امرار معاش مجبور شده اند با مشکل مختلف بکارهای غیر شرافتمندانه ای بپردازند. ازین محیط است که راهزنان، اوباشان، گدایان، فواحش و اشخاص بی شماری که خرافات راپیشه خود کرده اند، برمیخیزند. این قشر ناپایدار است و اکثر اخصاص قشری شریفانه شان را از دست میدهد؛ بخشی از اینها بسهولت از طرف نیروهای ارتجاعی و بعضاً دولتهای ارتجاعی خریداری میشوند و یا اجیر میگردند، ولی بخشی هم ممکن است در اوضاع و احوال انقلابی جامعه در انقلاب شرکت کنند. اینها گرایش زیادی به آباد کردن ندارند، بیشتر مستعد خراب کردن هستند تا آباد کردن، و وقتیکه در انقلاب شرکت کنند، سرچشمه یا غیگری و انارشیسیم در صفوف انقلاب میشوند، بنابراین باید با مهارت به تجدید تربیت آنها پرداخت و به انگیزه های تخریبی آنها لگام زد.

با مشخص کردن ساخت اقتصادی و تحلیل طبقات اجتماعی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم لازم میافتد تا مختصراً به نقش سرمایه های امپریالیستی و کارکرد و اثرات آن درین کشورها اشاره نماییم؛ چه در گذشته و چه حال عده آگاهانه و عده نا آگاهانه تصور میکردند و میکنند که ورود سرمایه های امپریالیستی به کشورهای عقب نگه داشته شده در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین موجب رشد سرمایه دارانه شده و زمینه های پیشرفت و ترقی و تعالی را در عرصه های مختلف این جوامع مهیا میکند و موجب بهبودی شرایط زندگی توده های مردم و رفاه آنها خواهد شد. در حالیکه خلاف آن تجربه صدسال اخیر در کشورهای مختلف این امر را اثبات رسانده است که ورود سرمایه های امپریالیستی علاوه بر آنکه بوابستگیهای اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی این کشورها بکشورهای مختلف امپریالیستی انجام میدهد بلکه چنان ترقی و رفاه اجتماعی را که به مردمان آنها وعده داده بودند میسر نگردید. اکنون اگر هر یک ازین کشورها را مورد مطالعه قرار دهیم با آنکه دارای منابع غنی و ثروتهای زیاد طبیعی هستند ولی توده های میلیونی خلقهای آنها در شرایط فقر و گرسنگی، فلاکت، بیسپرنای، بی فرهنگی و مبتلابانواع مریضیها و بدبختیهای گوناگون گرفتارند. و از جانب دیگر هر یک ازین کشورها ده ها میلیارد دلار از کشورهای سرمایه داری و نهادهای مالی بین المللی مربوط به آنها مقروض اند که سالانه رقم درشت عواید ملی

این کشورها بجای آنکه صرف عرصه های خدمات اجتماعی و بهبود زندگی توده های مردم گردد، به ربح قروض خارجی پرداخت میشود و همه ساله بر مقدار این قروض نیز افزوده میگردد که بار آتواتوده های محروم و گرسنه و بدبخت این کشورها بدوش میکشند. فقط طبقات ارتجاعی حاکم و اقلیتی که وابسته امپریالیزم بوده و بیانقش مزدور را برای آن ایفا میکنند یکجا با امپریالیزم با اعمال ستم ملی و طبقاتی و استثمار بیرحمانه خلقهای این کشورها تروتمند شده اند.

اگر سرمایه در ملل تحت ستم ریشه میدواند، اما بنابینه دنبالچه سرمایه های مالی کشورهای امپریالیستی. سرمایه داری در ملل تحت ستم، بصورت یک نظام منسجم و موزون که دارای بخشهای گوناگون سرمایه بوده و در تناسب نسبی با یکدیگر تکامل میابد، همانگونه که در کشورهای سرمایه داری اصلی انجام پذیرفت، رشد نمیکند. حقیقت اینست که باز تولید سرمایه در چارچوب اقتصاد سرمایه داری، به تناسب میان بخش تولید کننده کالای مصرفی و بخش تولید کننده ابزار تولید، اهمیت بسیار دارد.

آنچه که بطور مثال، در پاکستان، اندونیزی و نیجیریا اتفاق می افتد، چیزی کاملاً متفاوت است. در این کشورها تکامل ناموزون و یکجانبه رخ میدهد، که طی آن اقتصاد ملل تحت ستم دارای یک نقش بسیار خاص در تقسیم کار بین المللی است. این تقسیم کار بین المللی توسط الزامات مالی ملل امپریالیستی شکل میگیرد. مضافاً، ارزش اضافی ای که از این مناطق بیرون کشیده میشود، بدرون سرمایه مالی کشورهای امپریالیستی سرازیر میگردد و بر مبنای ضرورتهای جهانی آن سرمایه، و نه بر اساس نیازهای تکامل همه جانبه ملل تحت ستم، سرمایه گذاری مجدد میشود. این ارزش اضافی، بخشی از خزانه عظیم ارزش اضافی تحت کنترل سرمایه مالی میگردد، که در جستجوی بالاترین نرخ سود، از مکانی به مکانی دیگر، از بخشی به بخشی دیگر، از کشوری به کشوری دیگر و از قاره به قاره دیگر، جابجا میشود.

با تعریف و تحلیل از ساختار اقتصادی اجتماعی و خصالت کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودالی و مشخص کردن طبقات و اقشار اجتماعی مختلف در آنها با در نظر داشت ماهیت، موقعیت و خصایص آنها و معین کردن نقش هر یک از طبقات در تولید و مقدار سهم شان از آن و یاب اینکه موقعیت هر بخش آنها از ستمگر و استثمارگر و ستمکش و استثمارشونده میتوانیم روابط بین طبقات و اقشار مترقی و طبقات ارتجاعی را مشخص کنیم؛ و بعد باین موضوع میپردازیم که درین کشورها بین طبقات حاکم و محکوم و طبقات ستمگر و ستمکش تضاد اساسی آشتی ناپذیری وجود دارد. و تا زمانی که این تضاد و تضادهای این جوامع حل نگردد نمیتوان صحبت از آزادی و استقلال، حاکمیت ملی، عدالت اجتماعی، رفاه و آسایش و دموکراسی بمفهوم واقعی کلمه برای اکثریت محروم جامعه داشت. و الزاماً راه حل این تضادها یعنی تضاد بین طبقات خلق و ضد خلق از طریق مبارزه انقلابی قاطع و بی امان امکان پذیر میگردد. چنان مبارزه که طبقات خلق زحمتکش تحت رهبری حزب انقلابی شان طبقات ضد خلق را از مسند قدرت دولتی پائین کشیده و حاکمیت دولتی طبقاتی خود را تاسیس کنند. در آن صورت است که این جوامع از سلطه و اسارت و ستم و استثمار امپریالیزم و نیمه فئودالیزم رهایی یافته و بحیث کشورهای مستقل مالک داراییها و ثروتهای ملی شان شده و بر رشد و ترقی آزادانه شان ادامه خواهند داد. آنوقت است که خلقهای زحمتکش این کشورها قادر میگردند تا حاصل کار و زحمت شان را خود تصاحب کرده و در راه بهبود شرایط زندگی و در جهت آبادی کشورشان در عرصه های مختلف بمصرف برسانند.

در تمام این کشورها قدرتهای امپریالیستی بهمدستی طبقات ستمگر و استثمارگر حاصل دسترنج (کار و زحمت) طبقات زحمتکش و ثروتها و منابع آنها را غارت و چپاول میکنند. و گلهی اکثر آبادانها بخرور و نمیری راهم برای توده های زحمتکش این

کشورهای نمانده‌اند. درین کشورها طبقات فئودال و کمپرادور و برونوکرات که یک اقلیت معدودی را تشکیل می‌دهند؛ لکن صاحب بیشترین ثروت‌های این جوامع اندویاتن آسانی و مفتخواری و عیش و نوش زندگی ننکین شانرا میگذرانند. درین کشورها مانند کشورهای سرمایه داری دولتها هم نماینده همین طبقات دارا اند. که با در دست داشتن دستگاه ها و وسایل سرکوب از قبیل ارتش، پولیس، پولیس مخفی و سایر نهاد های "قانونی" که آنها را هم خود همین طبقات دارای جامعه بروفق مرام و مصالح و منافع شان تدوین و وضع کرده اند؛ کتله های خلق محروم را وادار به اطاعت از آن میکنند.

همین طبقات و دولتهای طبقاتی اند که دم از عدالت و برابری، قانونیت و دموکراسی در جامعه میزنند. برای فریب توده های مردم نهادی را بنام پارلمان (شورای ملی) و مجلس بزرگان بوجود آورده اند. و هر چند سال یکبار ب مردم زحمتکش و محروم جامعه "حق" و یا اجازه می‌دهند که از بین افراد کاندید که در واقعیت نمایندگان منافع طبقاتی خود آنها اند، به عده رأی بدهند تا برای چند سال به پارلمان راه یابند و در آنجا قوانینی را وضع کنند که از منافع و مصالح دستگاه حاکم (دولت) و طبقات ارتجاعی و حامیان امپریالیست آنها حمایت کند.

در جریان فعالیتهای انتخاباتی دولتهای پیوسته بوسیله رادیو، تلویزون، روزنامه هلو جراید و یا خطابه های دروغین احساسات برانگیز عده از کاندید ها افکار توده های مردم را که هنوز سطح آگاهی فرهنگی و سیاسی شان پائین است بوسیله مقولات و کلماتی چون آزادی، دموکراسی و عدالت در برابر قانون متوهم میسازند. بعبارت دیگر درین زمینه افکار عمومی را منحرف نموده و توده های مردم را اغوا میکنند. ده هاسال است که در کشورهای تحت سلطه با این شیوه توده های مردم را فریب داده و میدهند. زمانی حدت استبداد و اختناق و ستم طبقات حاکمه (دولت) توده ها را بستوه آورده و دست به اعتراض زده اند آنها را وحشیانه مورد سرکوب قرار داده و با اعلان حکومت نظامی همان آزادیهای محدود اجتماعی و مدنی را هم از آنها سلب و بر شدت استبداد و اختناق شان علیه مردم افزوده اند. و یا اینکه در مواقعی در بعضی ازین کشورها با فضای ایجاد شده از تسهیلات در عرصه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زمینه محدود ابراز نظر برای روشنفکران مترقی و انقلابی که بدفاع از منافع مردم پرداخته و وسعت و عمق ستمگری و استثمار دولت و طبقات ارتجاعی و زودبند های آنها را با قدرتهای امپریالیستی افشا کرده اند آنهم با سرکوب خونین و زندان و شکنجه پاسخ داده شده است.

ده هاسال قبل این کشورها از زیر یوغ سلطه استعمار کهن رهائی یافته اند؛ اما چنانکه قبلاً تذکار گردید دوباره تحت سلطه استعمار جدید قرار گرفتند. با گذشت ده هاسال خلقهای این کشورها با اعمال ستم و استثمار بوسیله امپریالیزم و طبقات ارتجاعی فئودال کمپرادور و کمپرادور برونوکرات رنج و عذاب کشیده اند. باز هم اغنیانیت و رفیه تر شده اند و توده های خلق زحمتکش هر سال بدتر از سال دیگر فقیرتر و گرسنه تر شده و نسل اندر نسل آنها در زیر ستم دولتهای مستبد و مملکان و تاجران و حامیان امپریالیست آنها زجر و عذاب کشیده و در منجلا ب فلاکت و ادبار فرورفته اند.

پس راه نجات کدام است و توده های خلق چگونه میتوانند از این ورطه فقر و نیستی و زندگی مصیبتبار و ستم و استبداد همیشگی رهائی یابند؟ یگانه راه خلاصی زحمتکشان این کشورها اعم از کارگران، دهقانان و سایر اقشار زحمتکش بیداری و کسب آگاهی از موقعیت و منافع طبقاتی شان است. دستیابی به آگاهی سیاسی و شناخت دوست و دشمن در پرتو علم مبارزه طبقاتی این امکان را برای آنها میسر میسازد تا از سلطه ستم و استثمار امپریالیزم و ارتجاع رهائی یابند. اما تجربه تاریخی و تاریخ مبارزات ملی و طبقاتی خلقهای جهان این حقیقت را بشبوت رسانده است که زمانی مبارزات

خلقهابه نتیجه منطقی خودمیرسد یعنی اینکه به پیروزی میانجامد که آگاهی سیاسی بوسیله روشنفکران واقعا مترقی و انقلابی به توده های خلق رسانده شود و یا بعبارت دیگر مبارزات آنها بوسیله نیروها و سازمانهای مترقی و واقعا انقلابی مردمی رهبری گردد. تاریخ مبارزات خلقهای جهان نشان داده است که اگر زمانی توده های خلق از شدت اختناق، استبداد و مظالم دولتهای مستبد و ستمگرو شدت سلطه و ستم و استثمار امپریالیزم بگونه خودجوش غلیان کرده و دست به شورش و قیام زده اند و درین راه کشته دادند، رنج و عذاب زندان و شکنجه را متحمل شدند باز هم سرنوشت از بد بدتری در انتظارشان بوده است. و همچنان دیده شده است که در چنین حالاتی در بعضی از کشورها توده های مردم با قیام و شورش و تداوم مبارزه شجاعانه شان رژیم های حاکم مستبد و نوکرامپریالیزم را سرنگون کرده اند؛ لکن در عدم موجودیت حزب واقعا انقلابی که از منافع توده های مردم نمایندگی کرده و مبارزات آنها را رهبری میکرد، بخشهای دیگری از طبقات ستمگرو و استثمارگر جامعه بکمک قدرتهای امپریالیستی با تبلیغات فریبنده و بنام مردم در رأس مبارزات شان قرار گرفته و تمام دست آوردهای مبارزات آنها را تصاحب کرده اند و باز هم آینده برای آنها چون در شرایط رژیم قبلی ظلمتبار، و پراز رنج و عذاب و فقر و بدبختی بوده است. مثال مناسبی درین زمینه در تریخ معاصر انقلاب سیاسی (۲۲ دلو یا بهمن سال ۱۳۵۷) در ایران است که خلقهای ایران با مبارزات شجاعانه شان رژیم شهنشاهی پهلوی را که تاندان مسلح بود و مورد حمایت امپریالیزم خاصا با بر قدرت امریکا قرار داشت و بحیث ژاندارم منطقه از منافع امریکا دفاع میکرد؛ سرنگون کردند. ولی از آنجائیکه حزب انقلابی مردمی نیرومندی که میتواند خیزش خلقهای ملیتهای مختلف ایران و مبارزات ضدا رجاعی و ضدامپریالیستی آنها را ستمدهی و رهبری کند آماده برای انجام رسالتش نبود؛ همانگونه که بخشهای دیگری از طبقات و اقشار ارتجاعی جامعه تحت رهبری خمینی بکمک قدرتهای امپریالیستی اروپائی در رأس مبارزات مردم ایران قرار گرفتند. که در نتیجه دست آوردهای مبارزات خلق ایران را تصاحب کردند که در طی یک ربع قرن کشور ایران را برای توده های خلق و نیروها و اشخاص مترقی مردمی به جهنمی مبدل کردند؛ ده ها هزار تن از بهترین فرزندان انقلابی و مبارز خلق ایران بوسیله رژیم ارتجاعی اسلامی خمینی جلاد به جوخه های اعدام سپرده شدند و یاد روزنانه های مخوف تحت وحشیانه ترین انواع شکنجه های غیر انسانی بدست مامورین امنیتی و سپاه پاسداران رژیم اسلامی ایران عذاب کشیدند و میکشند، بیش از سه میلیون نفر از شدت وحشت، اختناق و فشار همه جانبه رژیم اسلامی مجبور به فرار از کشورشان شده اند. و علاوه بر فقر و تنگدستی، بیسرنوشتی، محرومیت از حقوق و آزادیهای اجتماعی و مدنی بیداد میکنند. رقم معتادان بمواد مخدر و ابتلابه مرض ایدز همه ساله قوس صعودی دارد و هزاران زن و دختر جوان در نتیجه فقر علاج ناپذیر و مصیبتهای اجتماعی به منجلا ب فحشا کشیده شده اند و با فروپاشی خانواده ها پابفرار میکذارند که باز هم شکارباندهای مافیائی و عناصر سودجو و فاسد شده و به منجلا ب کشیده میشوند.

مطلب دیگری که درین رابطه باید روی آن مکت نمود اینست که: بعضی از احزاب، سازمانها، گروه ها و عناصر ارتجاعی و ضد مردم درین کشورها بنام "دفاع" از منافع مردم با تبلیغات مسموم کننده توده های مردم را از دست زدن بمبارزه قاطع علیه دولت و طبقات ارتجاعی بر حذر میدارند و چنین استدلال میکنند که دولتها قوی اندارتش و پولیس و زندان و شکنجه و دار دارند؛ از حمایت و پشتیبانی قدرت و یا قدرتهای امپریالیستی برخوردارند و هر حرکت خشمگینانه را سرکوب کرده و بخون میکشند. پس شورش و قیام و ادامه مبارزه قهرآمیز بیهوده خواهد بود. ازینرو توده های مردم را به صبر و بردباری تشویق میکنند و با جهت مبارزه مسالمت آمیز؛ که مطالبات و خواستههای شان را بطرق مسالمت آمیز با طبقات حاکم (دولتها) مطرح

کنند. وامکان دارد که دولتهاباین مطالبات وخواستهایعطف توجه نمایند. این گروه هاسالهاست که توده های مردم راباتتخاب راه مبارزه قانونی ومسالت آمیزترغیب کرده ومیکنند. ولی درعمل دیده شده که ازآن هیچگونه نتیجه ملموسی بدست نیاورده اند. بازهم دولتهاوطبقات دارابا بیتوجهی وباکمال بیرحمی به ستم واستثمارآنهاادامه داده وتوده های مردم باتقبل زحمت وعرقریزی بازهم درپرتگاه فقروتیره روزی وتنگدستی کشیده شده اندوبرخلاف برثروت ومنال طبقات دارافزوده شده است.

این شیوه های اغواگرانه وترهیب توده های زحمتکش درکشورهای مختلف تحت سلطه امپریالیزم باشکال وشیوه های مختلف صورت میگیردکه یکی هم عملکردنیروها، گروه هاو عناصرارتجاعی مذهبی مختلف درین کشورهاست. وصدهاملیون نفرزتوده های مردم پیروادیان مختلف عمدتاًبودیزم، اسلام، هندوئیزم وسایرفرقه هاوطریقتهای مذهبی اند. وازجمله بیش از(۵۰) کشوراسلامی ازکشورهای تحت سلطه راتشکیل میدهندکه درطی قرنهادولتهاواقشارروحانی ارتجاعی درجهت تأمین منافع وحفظ موقعیت اجتماعی طبقت ارتجاعی ازطریق تبلیغ وموعظه افکارتوده های مردم رامتوهم ساخته اند. این گروه ها وعناصرارتجاعی همواره باسوءاستفاده ازاعتقادات مذهبی وسطح پائین فرهنگی توده های مردم آنهاارادربرایتمام رنجهامشقات، فقروبینوائی ومصایب کوناگون که مسبب واقعی آن هم همین طبقات ارتجاعی حاکم اند؛ به صبروشکیبائی وقناعت به حلت موجوده شان(ستمکشی وبهره دهی) توصیه کرده ومیکنند. این عناصرباصدورفتوی حتی اطاعت ازشاهان وبیارئوسای مستبد، ستمگروفاشیست(نوکراستعماروامپریالیزم) این دولتهاربانام اطاعت ازمقام (اولی الامر) برای توده های مردم توجیه کرده و"واجب"دانسته اند. ودرافکارتوده های مردم چنین القاکرده ومیکنندکه بغاوت وطغیان دربرابرشاه وبارئیس دولت اسلامی نارواست. وباین ترتیب شرایط ستمکشی وعذاب فقروبدبختی راسرنوشت محتوم آنهاوتوجیه کرده وچنین وانمودمیکنندکه گویااین سرنوشت(تن دادن بزندگی مشقتبار) جزءمقدرات آنهابوده وبایدبه آن قناعت کنندوباین صورت توده های مردم راازراه مبارزه برحق شان علیه ستم وبیدادگری طبقات ستمگرواستثمارگرمانع شده ومیشوند. ازینجاست که به نقش ارتجاعی وسیاهکارانه این گروه هاوعناصردرشرایط مختلف(درگذشته وحال) بایدتوجه نمودکه چگونه باهمدستی ارتجاع واستعماروامپریالیزم درسرنگونی دولتهای نسبتاًترقیخواه وآزادی پسندویاسرکوب گروه هاواشخاص واقعاًمترقی وانقلابی درین جوامع سهم مهم داشته اند. که ازجمله میتوان درتاریخ کشورمانقش مخرب حضرت نورالمشایخ مجددی وسایرهمقطاران اودرسرنگونی دولت امان الله خان رایادآوری کردکه: درشرایط آغازوبراه اندازی شورشها واغتشاشات ازجانب طبقات وگروه های ارتجاعی علیه رژیم امان الله خان حضرت نورالمشایخ مجددی دریکتیابا(۷)هزارمیریدمسلم خود(ازقوم سلیمانخیل) درغزنی علیه امان الله خان قرارگرفت؛ و(۵)هزارمردمسلم همین سلیمانخیلهازیکتیابکمک بچه سقأرسیده ودریک حمله شدیدی قوتهای نظامی شاه امان الله خان رادرمشکستند. نورالمشایخ که بوسیله امان الله خان ازافغانستان اخراج شده بوددروقت جنگهاواغتشاشات نیروهای ارتجاعی درولایت پکتیابرای مراجعه به افغانستان به گورنرانگلیس به بمبئی (درهندتحت سلطه استعمارگران انگلیس)مراجعه کرد. دیده میشودکه دراواخرسلطنت امان الله خان تبلیغات سوءروحانیون (درتلعین وتکفیرشاه)نقش برجسته رادراشتعال افکارتوده های مردم علیه شاه که قبلاًظرزاداره دولت شکایت داشتندورنجیده بودند، فراهم نمود. همچنان نقش سیاهکارانه وارتنجاعی گروه هاوعناصرمذهبی درشرایط شورشهاوقیامهاوجنگ مقاومت مردم افغانستان علیه رژیم فاشیست خلقیهاوپرچمیهاواشغلگران اتحادشوروی رابایدمدنظرقراردادکه چگونه گروه های مذهبی

و عناصر روحانی به خدمت قدرتهای امپریالیستی غربی و دولتهای ارتجاعی منطقه و خارج منطقه فرار گرفته و یکمکههای پولی، تسلیحاتی و نظامی و لوژستیکی آنها بر جنگ مقاومت مردم افغانستان تحمیل شدند و حاصل تمام قربانیها و فداکاریهای مردم افغانستان را که در طی یکنیم دهه علیه اشغالگران روسی و رژیم مزدور شور متقبل شدند و با تمام ویرانیها و خساراتی که بر میهن و مردم ما وارد آمد جنگ مقاومت آنها را به شکست کشانده و دولت مزدوری را با بخشهای از رژیم مزدور روسی تشکیل دادند. و علاوه بر این گروه های جانی آنعده از تشکلات مترقی و انقلابی و یاهر شخص آزادیخواه و میهن دوستی که در جبهه مقاومت علیه اشغالگران روسی و دولت مزدور آنها قرار گرفته بودند در داخل جبهات و کشورهای همسایه مورد حملات خصمانه و قاتلان قرار دادند. در طی بیش از دوهفته شنیعترین اعمال و جنایات را علیه مردم افغانستان مرتکب شده و منابع و دارائیهای کشور و مردم را به یغما برده اند. و نیز در شرایط بعد از وقوع حادثه (۱۱) سپتامبر (۲۰۰۱) و تجاوز نظامی و اشغال استعماری کشور بوسیله ابر قدرت امپریالیستی امریکا و متحدین آن با زهم همین گروه ها و عناصری خدمت امپریالیزم قرار گرفته و تا اکنون علیه منافع خلق و میهن در کنار سایر گروه ها و عناصر ارتجاعی در خدمتگزاری به امپریالیزم و صحنه گذاشتن به سلطه استعماری کشور و اعمال ستم و استبدادی حد و حصر علیه مردم ستم دیده کشور ادامه میدهند. بهمین منوال گروه طالبان و دیگر گروه های مذهبی ارتجاعی از سایر کشورهای امریکا و متحدین که در ابتدا بوسیله دولت امریکا و کشورهای ارتجاعی در منطقه سازمان یافتند و همه جانبه کمک شدند و بر مردم افغانستان تحمیل گردیدند. این گروه های وحشی قرون وسطائی زیر نام امارت اسلامی چه جنایات و ستمی نبود که بر مردم بیدفاع افغانستان وارد کردند؛ و زمانی که از امرولی نعمتان شان "سرکشی" کردند مورد عتاب قرار گرفته و از قدرت دولتی حذف شدند. و بهمین طریق میتوانیم مثالهای متعددی را در کشورهای مختلف اسلامی در اوضاع و احوال و شرایط مختلف از سیاه کاریها و نقش مخرب این گروه ها و عناصر ارتجاعی که با مورد استفاده قراردادان اعتقادات مذهبی مردم کشورهای شان برای مقاصد سیاسی شان و با همدستی با طبقات ارتجاعی و دولتها علیه منافع توده های خلق و جنبشهای مترقی مردمی عمل کرده اند و با اینکه مبارزات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی مردم را با شیوه های مختلف با تحریف کشانیده اند، بر شمرده که از عهده این نوشته بیرون است.

ازینجاست که این گروه ها و عناصر ارتجاعی از مدافعان منافع طبقات فئودال، تاجرو خوانین و متنفذین و امپریالیزم درین کشورها و در کنار دشمنان مردم قرار میگیرند. البته درینجا باید تذکر نماییم که درین کشورها اشخاص روحانی و مذهبی ای میهنپرست و آزادیخواهی هم وجود دارند که با دارا بودن روحیه ضد استبداد و ستم طبقات ستمگرو سلطه استعمار و امپریالیزم با مبارزات مردم علیه این دشمنان اصلی هموائی نشان داده و تعدادی از آنها در شرایط مبارزه علیه امپریالیزم و ارتجاع در کنار توده های مردم قرار گرفته اند.

در خاتمه یکباردیگر روی این موضوع تأکید میکنیم که راه رهائی خلقهای زحمتکش جهان از جمله خلقهای کشورهای تحت سلطه از ستم و استثمار امپریالیزم و ارتجاع، براه انداختن یک مبارزه مترقی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی است. زیرا با سرنگونی سلطه امپریالیزم و ارتجاع بومی این کشورهاست که توده های خلق میتوانند به آزادی و استقلال و دموکراسی واقعی و عدالت اجتماعی دست یابند، در غیر آن سالها تحت سلطه و ستم امپریالیزم و طبقات ارتجاعی نوکر امپریالیزم عذاب خواهند کشید. (در نگارش این مقاله از منابع مترقی جهانی استفاده شده است).

از فروریختن برجهای مرکز تجارت جهانی تا سقوط رژیم طالبان (بخش چهارم)

باتشدید فعالیتها و فشارهای دیپلماتیکی دولت امریکا بتاريخ (۲۲ سپتمبر ۲۰۰۱) دولت امارات متحده عربی یکی از سه کشوری که در کنار دولتهای پاکستان و عربستان سعودی رژیم طالبان را برسمیت میشناخت، و از همان آغاز سقوط کابل بدست آنها با تحکیم روابط سیاسی و کمکهای اقتصادی و توسعه روابط تجارتي با آن رژیم مبادرت کرد؛ روابط سیاسی اش را با آن قطع کرده و علت آنرا هم انکار رژیم طالبان از تحویل اسامه بن لادن به دولت امریکا و انمود کرد. ولی در همین وقت دولت پاکستان اعلام نموده که روابطش را با دولت طالبان قطع نخواهد کرد.

برخلاف در همین موقع دولت ترکیه اعلان کرد که حاضر است تامینهای هوایی و پایگاه های نظامی اش را بر روی قوای نظامی امریکا و متحدین آن باز نماید. و رهبران اتحادیه اروپا گفتند: " عملیات نظامی علیه رژیم طالبان و گروه القاعده باید تحت نظر ملل متحد انجام شود" و همچنان آمادگی شان را برای کمک همه جانبه درین حملات اظهار داشتند که درینجا ذکر عبارت " عملیات نظامی تحت نظر ملل متحد" یک ترفند عوامفریبانه بود. در حالیکه مؤسسه ملل متحد وسیله ایست در دست قدرتهای بزرگ امپریالیستی خصوصاً ابر قدرت ایالات متحده امریکا که بوسیله آن تجاوزات و حملات نظامی جنایتکارانه اش را علیه خلقها و ملل تحت ستم و اشغال استعماری این کشورها و تصرف منابع آنها را " قانونیت و مشروعیت" میبخشد.

موضوع دیگری که مقامات عالی رتبه دولتهای غربی آنرا عنوان کردند این بود که: " در صورت عدم تصحیح رژیم طالبان و تغییر روش آنها یک ساختار سیاسی جدید (دولت موقت) بوجود آید". و ضمناً عبدالحق رول ظاهرخان را درین دولت مثبت خوانده و علاوه نمود که: " اگر حمله نظامی امریکا به افغانستان یک حرکت سیاسی راهم در قبال داشته باشد به پیروزی می انجامد". عبدالحق در آن موقع فعالیتهای سیاسی و احیائاً نظامی ایرابنفع امپریالیزم از جمله امریکا انجام میداد و او در ساختار سیاسی آینده بعد از سقوط رژیم طالبان نقش ظاهرخان را عمده میشمرد و عملاً درین حرکت (خدمتگزاری به امریکا) از جمله نیروهای ارتجاعی در کنار ظاهرخان قرار گرفت. لویبرای آماده کردن شرایط در تطبیع خوانین و سران اقوام بوسیله امریکا، در زمان حکومت طالبان در داخل افغانستان سفر نمود و همان بود که در راه تحقق اهداف امپریالیزم و ارتجاع (که خود جزء این روند بود) جانش را از دست داد.

در همین اوضاع محمد علی جاویدیکی از اعضای رهبری حرکت اسلامی افغانستان اعلام داشت که: " ما موافق تدویر یک لویه جرگه اضطراری هستیم"، و همچنان یکی دیگر از اعضای گروه های ارتجاعی مصطفی کاظمی اظهار داشت که: " باید هر چه عاجلتر زمینه تمثیل اراده مردم یعنی لویه جرگه دایر گردد و حکومت موقت را تشکیل دهد".

در همین روزهایک افسرویک عسکرازیک تبار ارتش شوروی که در زمره قوای متجاوز علیه مردم افغانستان جنگیده بودند طی مصاحبه بایی بی سی چنین گفتند: " مردم افغانستان در برابر سه صد هزار نفر ارتش شوروی مردانه و با ایمان جنگیده اند، اینها مردم شجاع و میهنپرستی اند و جنگهای چریکی را در بیست سال اخیر خوب فرا گرفته اند". البته خاطراتی که این دونفر از مقاومت دلیرانه مردم افغانستان در دفاع از میهن شان در برابر متجاوزین فاشیست شوروی (که خود جزء آنها بودند) و رژیم مزدور آن داشتند و واقعیت عینی آنرا مشاهده کرده بودند؛ نمیتوانستند با شرایط حاکمیت رژیم طالبان که

امریکادررأس يك ائتلاف امپریالیستی ارتجاعی آمادگی حمله نظامی به افغانستان را جهت سرنگونی این رژیم داشت و موقعیت و موقف مردم افغانستان در مورد رژیم طالبان و ضامن‌اوضاع و شرایط ملی، بین المللی و منطقه ای و نقش گمراه کننده امپریالیزم و ارتجاعی جهانی در متوهم کردن مردم افغانستان و جهان و بسا عوامل دیگر رادارین زمینه با شرایط جنگ مقاومت مردم افغانستان علیه رژیم مزدور "خلقیه‌اوپرچمیها" و قوای متجاوز شوروی از هم تمیز دهند.

در همین زمان دولت بوش در مسیر فعالیتهای دیپلماتیکی و تدارکات نظامی با متحدینش در حمله به افغانستان با وصف ظاهراً "مخالفت‌های" دیرینه بین دولت امریکا و رژیم اسلامی ایران کانال ارتباطی ایرا از طریق دولت انگلستان با دولت ایران ایجاد کرد که بعد از تبادل چندین نامه بین تونی بلیروخاتمی، وزیر خارجه انگلستان طی يك سفر رسمی به ایران گفت: "نزدیکی دو کشور در طی (۲۰) سال بی سابقه بوده است" و این دیپلوماسی توانست رژیم اسلامی ایران را خلاف ادعاهای رعایت "اخوت اسلامی" اش در جهت همکاری نزدیک با قدرتهای امپریالیستی متجاوز به افغانستان بکشد. و قرار شد دولت ایران تسهیلات لازم از قبیل تسهیلات فضائی و اطلاعاتی را علیه رژیم طالبان بدسترس ائتلاف امپریالیستی به سرکردگی امریکا قرار دهد. گرچه رژیم اسلامی ایران برای اغوی خلق ایران و خلتهای کشورهای اسلامی در ابتدای سعی کرد تا این زدو بند های پنهانی را با امریکا و متحدین آن تا حد امکان مخفی نگهدارد. با تأمین این رابطه و انجام زدو بند هادولتهای امریکا و بریتانیا گفتند که: "در از بین بردن تروریسم دولت ایران میتواند نقش مهمی را ایفا نماید"; در حالیکه نام دولت ایران در لست سیاه دولت امریکا بنام کشوری که از تروریسم حمایت میکند ثبت بود؛ که این بیان و تأمین روابط زدو بندها بخوبی تبانی و سازش بین قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی را در شرایط مقتضی بنمایش میگذاشت و هم دورویی و دروغگوئی آنها را در فریب توده های مردم کشورهای شان برملا میکرد.

دولت ایران در برابر اظهارات دولتهای امریکا و انگلستان گفت: "مبارزه با تروریسم یکی از ضروریات جهان امروز است و ریشه های این پدیده باید جستجو شود که مستلزم يك عزم جهانی است". در حالیکه تروریسم دولتی حکام جمهوری اسلامی ایران که در طی چندین سال رژیم وحشت و کشتار آنها علاوه بر اینکه ده هাজার انسان بیگناه را بنام مخالفت با رژیم اسلامی شان در داخل ایران به جوخه های اعدام سپردند، ده هاتن دیگر رادار خارج ایران بوسیله عمال شان ترور کردند و هنوز هم باین جنایات سبعانه ادامه میدهند. همچنان دولت ایران از امریکا تقاضا کرد که گروه اسلامی لبنان را از لست مرتبه گروه های تروریستی حذف کند و نیز از نقش نفوذ دولت ایران در دولت آینده افغانستان بعد از سقوط طالبان صحبت بماند. آورد، که این مسایل پایه های اصلی سازش و مصالحه دولت ایران را در شرایط با دولت امریکا تشکیل میداد.

بتاریخ ۲۲ سپتمبر ارزش سهام در بزرگترین مراکز مالی جهل باز هم سیر نزولی یافت که اثرات ویرانگری آن در صنعت هوانوردی بیش از همه گزارش شده و همین منبع اعلام داشتند که تعداد مسافریین تاحدود يك پنجم قبل از (۱۱) سپتمبر سقوط کرده است. و امریکاتا همان روز در حدود (۸۰) هزار نفر از کارمندان رادارین بخش فارغ کرده و مبلغ (۱۸) میلیارد دلار بدسترس این شرکتها قرار داد تا از ورشکستگی نجات یابند.

در همین روز دولت امریکا جهت تطمیع و ادای پاداش خدمات دولتهای پاکستان و هندوستان بعضی از تحریمهای اقتصادی و نظامی را که سه سال قبل در برابر انجام آزمایشات اتمی این دو کشور بر آنها اعمال کرده بود لغو کرد، که درین میان دولت جنرال مشرف توانست بیشتر از دولت هند در شرایط امتیازاتی را از دولت امریکا بدست آورد. زیرا امریکا با در نظر داشت موقعیت استراتژیک کشوری پاکستان و نقش دولت آن کشور در همکاری با کارزار تجاوزکارانه که هدف داشت علیه مردم

افغانستان و منطقه براه اندازد، شدیداً نیاز داشت.

در همین شرایط امارت اسلامی طالبان بیک مانور تبلیغاتی متوسل شده و اعلان کرده: "اسامه بن لادن مفقود شده است".
امادولت امریکا با المقابل اعلان نموده که از تصمیمش مبنی بر حمله به افغانستان منصرف نخواهد شد؛ که باین اعلان هرچه بیشتر عزم دولت امریکا در استراتژی تجاوزکارانه اش در رسیدن به اهداف آن در منطقه بخوبی عیان میگردد.
همچنان دولت امریکا از دولت عربستان سعودی خواست تا روابط سیاسی اش را با رژیم طالبان قطع کند. و نیز با اعلام آمادگی و هماهنگی کشورهای خلیج با ائتلاف قدرتهای امپریالیستی علیه "تروریسم" ده هزار عسکر انگلیسی داخل کشور عمان شد.
در همان شرایط که دولت امریکا سرگرم تهیه و تدارک قوا در منطقه از جمله جزیره دیگوگارسیا، خلیج فارس، کشورهای ترکیه، ازبکستان و پاکستان بود، دولتهای روسیه و ایران در تسلیح و تجهیز گروه های ائتلاف شمال مبادرت میکردند.
چنانکه در همانوقت ائتلاف شمال اعلام داشت که صحبت های شان با نظامیان مهم دولت روسیه از جمله فرمانده کل نظامی آندولت بشمول نماینده دولت ایران موفقیت آمیز بوده است. در آن شرایط گروه های ائتلاف شمال چنان در موقعیت مساعدی قرار گرفته بودند که از یک طرف حامیان روسی، ایرانی و هندی شان سعی در تسلیح و اکمال بیشتر آنها داشتند تا بتوانند در جهت کسب موضع قدرتمندی در قدرت سیاسی آینده افغانستان بعد از سقوط رژیم طالبان آمادگی داشته باشند و از جانب دیگر دولت امریکا هدف داشت تا بمنظور جلوگیری از تلفات قوای نظامی پیاده اش که از آن بسیار نگرانی داشت از نیروهای نظامی گروه های ائتلاف شمال در برابر قوای پیاده نظام طالبان و جنگجویان اسامه بن لادن استفاده کند؛ از آنرو کمکهای مالی و نظامی را بآنها سرازیر کرد. چنانکه در همان زمان وزیر خارجه امریکا گفت که: "در مرحله اول عملیات نظامی علیه اسامه بمرکز حامیان آن خواهد بود و امریکا تلاش خواهد کرد که نیروهایش در افغانستان بدام نیفتند". از آنرو چنان شرایطی برای گروه های ائتلاف شمال بوجود آمد که اولاً و در آخر بخورد و ثانیاً دورنمای بقدرت رسیدن دوباره نیز برای آنها محتمل گردید.

در آن اوضاع گرچه دولت جنرال مشرف در ائتلاف "جهاد ضد تروریستی" بوش و متحدین آن داخل شده بود اما گاهی بمنظور فریب عوام پاکستان که مخالف حمله نظامی امریکه به افغانستان بودند بیهوده مانورهای سیاسی تبلیغاتی متوسل میشد؛ چنانکه اعلام داشت که امریکا بایده در مورد دست داشتن اسامه بن لادن در حادثه (۱۱ سپتمبر) شواهد و مدارکی ارائه دهد. این مطلب نیز باید تذکار گردد که: با آنکه دولت پاکستان روی ملحوظات منافع رژیمش و کسب کمکهای مال و نظامی و حمایت های سیاسی درین پروسه در کنار امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی ایستاد؛ ولی این موضوع نیز باید مدنظر قرار گیرد که دولت پاکستان روی منافع منطقه ای اش با در نظر داشت اهمیت و موقعیت جغرافیائی افغانستان در منطقه و منافع سیاسی و اقتصادی آندولت و روابط قبایل و اقوام صوبه سرحد پاکستان با مردم مناطق شرقی و جنوبی افغانستان و موضوع خط دیورند که نه از جانب مردم افغانستان و نه هم از طرف دولتهای آنکشور برسمیت شناخته شده است؛ از ابتداء موضوع دوپهلواتخاذ کرد که در برخی جنبه ها تا حال هم ادامه دارد. زیرا دولت پاکستان و فتودال کمپرادورهای آنکشور مانند امپریالیسم روسیه و دولتهای ایران و هندوستان شدیداً نیاز دارد تا گروهی و جناحی در دولت افغانستان بوابستگی و طرفداری اش موجود باشد، تا در تأمین منافع سیاسی، اقتصادی و منطقه ای اش بطور همه جانبه خدمت کند.

در همین وقت سران قبایل و اقوام ایالت شمال غربی پاکستان اعلام کردند که چون امریکای مسیحی آماده جنگ با اسلام است لذا آنها خود را برضد تجاوز امریکه به افغانستان آماده میکنند. و چنانچه هزاران مرد مسلح و غیر مسلح را بداخل افغانستان

فرستادن تدارک نارطالبان علیه امریکا و متحدین آن بکنند. و همچنان تظاهرات گسترده برضد دولت مشرف و حمله احتمالی امریکابه افغانستان نیز هر روز شدیدتر می‌شود. و در همین وقت امارت اسلامی طالبان اعلان نمود که در حدود صد هزار نفر مسلح را علیه حمله امریکا آماده کرده است.

در همین آوان کریم خلیلی رهبر حزب وحدت اسلامی طی مصلحه گفت که: "ما از برچیده شدن لانه های تروریستی از افغانستان خوش هستیم و این عمل امریکارانه تجاوز بلکه کمک بشری میدانیم و علاوه نمود که ظاهرخان چهره مناسبی در دولت بعد از طالبان است و ما از هر محوری که کارائی داشته باشد در مورد زعامت از وی حمایت میکنیم؛ یعنی اینکه او بتواند محورهای پراکنده را متحد سازد".

بتاریخ ۲۱ سپتمبر رژیم طالبان ادعا کرد که یک طیاره جاسوسی بدون سرنشین امریکاراسقوط داده است و دولت امریکافرادی آن ناپدید شدن طیاره جاسوسی اش را در افغانستان تأیید نمود.

در همین وقت یونس قانونی برای مذاکره جهت تأمین همکاری با گروه های مختلف به اروپا سفر نموده و اظهار داشت که: "با جناح ظاهرخان، قوماندانهای جهادی و افرادی مذاکره کرده است و نیز صحبت از تشکیل اداره قبل از سقوط رژیم طالبان نمود".

در آن شرایط که هنوز امریکا و دولت‌های اروپای غربی توجه شان را به زعامت ظاهرخان بعد از سقوط رژیم طالبان معطوف داشتند و هم از آنجائیکه گروه های شامل ائتلاف شمال و خارج آن از جمله تنظیمهای اسلامی "میانه رو" و قوماندانهای ناراضی از جناح تنظیمهای اسلامی افراطی از موقعیت بی پایگی شان در بین توده های مردم و تنفر آنها نظریه جنایاتیکه در طی یک ربع قرن علیه آنها انجام داده بودند) آگاه بودند؛ همان بود که در ابتدا سعی میکردند تا برای فریب مردم ظاهران را بر محور ظاهرخان حرکت کنند. ولی از آنجائیکه ظاهرخان (بلوچود بر خورداری نسبی از موقعیت کاذب و فریبنده که امپریالیزم برایش تبلیغ کرده بود) نه از نظر جسمی و روحی این توانائی را داشت تا در رأس این دارو دسته های جانی و خاین مماثلش قرار گیرد و نه هم دارای تشکیل نظامی ای بود که بتواند ملند تنظیمهای مسلح ائتلاف شمال بعد از سقوط رژیم طالبان در مناطق معینی از کشور مسلط شود؛ ولی انکشاف بعدی اوضاع که با حملات نظامی امریکا و متحدین آن به افغانستان بوجود آمد، امریکا و متحدین آن به گروه های نظامی ائتلاف شمال که میتوانستند سپریلای عساکر پیاده امریکائی و متحدین آن در عملیات نظامی زمینی علیه قوای طالبان گردن دوم در سرکوب ناآرامیهای احتمالی در بعضی مناطق کشور، بیشتر از نقش سیاسی شخص ظاهرخان احتیاج داشتند.

در همین زمان ظاهرخان گفت که: "حاضر است به افغانستان برگردد و علاوه نمود که اروپائیها قصد دارند در صورت سقوط رژیم طالبان به تشکیل یک حکومت موقت کمک کنند و اظهار نمود که امریکا و انگلیس اورات شویق کرده اند تا نقش را ایفا نمایند". و چنانچه در همین وقت دولت‌های امریکا، ایتالیا، جرمنی و ایران بشمول جناح ظاهرخان و ائتلاف شمال در مورد تشکیل دولت بعد از طالبان مذاکراتی انجام دادند. لکن ظاهرخان از قدرتهای اروپائی و امریکاخو است تا مقدمات لویه جرگه فراهم کنند. و همچنان برای کشورهای همسایه افغانستان وعده داد که این شیوه برای آنها خوب است و فقط میخواهد نقشی در دولت موقت داشته باشد. درینجا منظور از درخواست ظاهرخان در فراهم آوری امکانات تدویر لویه جرگه در حقیقت پیش خیزکی بود که میخواست و یابگوئیم تصور میکرد که گوی سبقت را در زعامت دولت موقت از حریفانش (خصوصاً جناح ربانی و شورای نظار در ائتلاف شمال) بریابد و هدف او از اطمینان به دولت‌های کشورهای همسایه

مخصوصاً دولت‌های ایران و پاکستان بود که هردو نسبت به زعامت ظاهرخان در دولت آینده افغانستان یکنوع نگرانی و ترس داشتند؛ رژیم اسلامی ایران از جنبه بلزگشت احتمالی پسرشاه سابق ایران و دولت پاکستان نسبت بموضوع "نفوذ ظاهرخان" در بین قبایل واقوام پشتون سرحدی (دوطرف خط دیورند) مسئله احتمال علم کردن دوباره "فضیه پشتونستان" در حالات و شرایط مشخص در آینده و اعمال فشار تبلیغاتی از این ناحیه بردولت پاکستان .

اما خلاف میل و خواست ظاهرخان (که پنبه دانه در خواب میدید) چنانکه در فوق هم بآن اشاره شد و در عمل هم چنین از آب درآمد؛ در آنوقت در نهایت دولت امریکا و دولت‌های غربی طبق مصالح و منافع شان از او بیشتر بی‌حیث مهره تبلیغاتی استفاده کردند. زیرا دیده شد که بعد از حمله نظامی امریکا و متحدین آن به افغانستان و سقوط حکومت طالبان گروه‌های ائتلاف شمال توانستند با برخورداری از کمک‌های نظامی، مالی، سیاسی و لوژستیک دولتهای روسیه، کشورهای آسیای میانه، ایران و دولت هند پیش از هر نیروی دیگری مواضع مهم قابل ملاحظه ایراد روایات مختلف کشورتصرف و هم با اعمال فشار در کنفرانس "بن" نقش ظاهرشاه را در دولت موقت دستنشانده خنثی و موقعیت برتری را در دولت کابل و حکومت ولایات بدست آورند که تا امروز هم بر آنها مسلط اند.

در همین وقت بیل کلینتن رئیس جمهور سابق امریکا فاش کرد که قبلا هم دولت امریکا در صدد قتل اسامه بن لادن بوده است. امریکا به همین منظور کوماندوهای ویژه را تربیت و فرستاده بود. چون کوماندوهای معلومات کافی نداشتند این پلان منثور واقع نشد. و گروه‌های راهم در افغانستان مامور ساختیم ولی موفق نشدیم و اکنون با وجود کمک پاکستان این امکان بوجود آمده است".

بتاریخ (۲۴) سپتمبر (۲۰۰۱) هیأت امریکائی از مامورین پنتاگن و قصر سفید به پاکستان رسیدند تا با مقامات پاکستانی در مورد چگونگی همکاری دولت پاکستان در رابطه به استفاده قوای نظامی امریکا از پایگاه‌های هوایی پاکستان، کمک‌های استخباراتی و لوژستیک در زمان حمله به افغانستان مذاکره کنند، و در همین روز مشاور قصر سفید امریکا اذعان کرد که کمک‌های نظامی را با گروه‌های ائتلاف شمال نیز آغاز کرده اند.

به همین شرایط رهبر امارت اسلامی طالبان به امریکا اخطار داد که در افغانستان گرفتار جنگ خونین و ناکامی خواهد شد و به دولت ازبکستان نیز اخطار نمود که در صورت همکاریهای نظامی با امریکا بخطر جنگ مواجه خواهد گردید؛ همچنان ملامرگت؛ "برای از بین بردن تروریسم امریکا باید سرکوب و کشتار مسلمانان را در شرق میانه متوقف ساخته و قوایش را از آن منطقه بیرون بکشد".

گرچه این اخطار به بیشتر جنبه تبلیغاتی داشت؛ ولی امارت اسلامی طالبان و نیروهای جنگی سایر کشورهای اسلامی که تحت رهبری اسامه بن لادن رژیم طالبان را حمایت میکردند بیگمان از آن بودند که تاکتیک آغاز تهاجم و حملات نظامی امریکا و متحدین آن از چه قرار خواهد بود؟ اینها تصور میکردند که شاید امریکا علاوه بر مبادرت به حملات هوایی قوای زمینی اش را نیز وارد کارزار جنگ کند، که در آن صورت امکان ضربه وارد کردن به نیروهای زمینی امریکا برای آنها محتمل میگردد. و همزمان دولت امریکا اعلام داشت که ما کاملاً شیوه خاص عملیات نظامی را بکار خواهیم گرفت که قبلاً انجام نشده است.

در همین اوضاع رژیم طالبان دفاتر ملل متحد را در افغانستان مسدود کرد، و دولت پاکستان پرسونل دیپلوماتیک خود را از افغانستان خارج نمود؛ این اقدام دولت پاکستان از دو جهت مورد بررسی بود؛ از یک جهت آغاز قطع حمایت و روابط

آندولت رازرژیم طالبان نشان میداد و از جانب دیگر میزان تعهد همکاریهای دولت پاکستان را درین پروسه با امریکا و متحدین آن حکایت میکرد.

بهمین وقت دولت سودان به امریکا اجازه داد تا از منابع هوایی و زمینی آن کشور در حمله علیه رژیم طالبان استفاده نماید، که این اقدام ماهیت و خصلت رژیمهای ارتجاعی و میزبان وابستگی و سرسپردگی آنها را به امپریالیزم هرچه بیشتر عیان میسازد. از جمله دولت ارتجاعی سودان که در شرایطی برای اغفال و اغوای مردم کشورشان به "ضد امریکائی" بودن تظاهر میکرد، وزمانی بحیث دولت اسلامی "تندرو" بنام دفاع از اسلام و مسلمانان جهان با تبلیغات گسترده توده های عوام کشورش را متوهم ساخته بود؛ در آن شرایط که امپریالیزم امریکا در سرکوب رژیم همکیش و برادرش عزمش راجزم کرده بود و یابینکه مردم "مسلمان افغانستان" زیر ضربات حملات نظامی امریکا و متحدین آن قرار میگرفت؛ نه اینکه آنرا محکوم نکرد بلکه آماده هرگونه همکاری با امپریالیزم امریکا و متحدین آن شد.

بهمین وقت جکسترو وزیر خارجه انگلستان به تهران سفر نمود تا روی چگونگی همکاری دولت ایران با پلان حمله به افغانستان مذاکره نماید. گرچه جناح محافظه کار رژیم با اصطلاح واکنش منفی نشان داده و ظاهر مخالفت جدی شان را از حمله امریکا و متحدین آن به افغانستان اعلام داشته و اظهار کردند که امریکا تسلطه اش را در منطقه تحکیم خواهد کرد؛ اما این یک جهت دیپلوماسی رژیم اسلامی ایران بود تا بتواند عوام ایران را اغوا کند و جهت دیگر در پشت پرده دولت ایران همکاریهای نزدیکی را با قوای امریکا و متحدین آن وعده داده بود و جکسترو در این زمینه ظاهراً نقش واسطه را بین دولتهای امریکا و ایران بعهده داشت، و در همین سفر وزیر خارجه انگلستان بطور رسمی قول کمک (۲۵) میلیون دلاری را به دولت ایران داد تا با اصطلاح بامور مهاجرین بمصرف برساند.

در همین روز یکی از صاحب نظران غربی اظهار داشت که: "در شرایط کنونی دولتهای امریکا و انگلستان چشم به کمکهای ایران دارند تا علیه تروریزم با آنها کمک نماید. در حالیکه دولت ایران خود تروریست و تا قبل ازین حادثه در نزد امریکا در دست سیاه حامیان تروریستها بوده است (زیرا دولت ایران کمکهای نظامی و مالی و حمایتهای سیاسی خود را از گروه الجهاد فلسطین و حزب الله لبنان دریغ نمیکند و هنوز هم فتوی قتل سلمان رشدی پابرجاست؛ ولی دولت انگلیس متحد نزدیک امریکا از موضع قبلی اش طفره میبرد) همچنان او علاوه کرد؛ امریکا که مدعی است تروریستها و حامیان آنها را ضربه خواهد زد قبل از همه باید اسرائیل را مورد ضربت قرار دهد و نام رهبران فعلی رژیم ایران هم در دست تروریستهای دولتی است که در دادگاه "میکونوس" آلمان متهم شده اند.

در همین وقت ملل متحد اعلام نمود که در نظر داردمبارزه با تروریزم را مشروعیت جهانی بدهد. این موضع ملل متحد همان موضع دولت امریکا و متحدین آنست. زیرا خاصاً در طی بیش از یک دهه بعد از سقوط اتحاد شوروی و ختم "جنگ سرد" مؤسسه ملل متحد عملاً نهادی تبدیل شده است که ابر قدرت امریکا و سایر قدرتهای بزرگ امپریالیستی از آن منحصت وسیله ای در "مشروعیت" بخشیدن اعمال و اقدامات تجاوزکارانه و جنایتکارانه شان علیه خلقها و ملل تحت ستم در شرایط مختلف و مناطق مختلف از آن استفاده کرده اند از جمله حمله نظامی به عراق در سال (۱۹۹۱)، حمله به یوگسلاویا و اشغال استعماری کوسوفو در سال (۱۹۹۸)، تهاجم و تجاوز نظامی به افغانستان و اشغال استعماری آن و حمله دوم به عراق (مارچ ۲۰۰۳) و به استعمار کشیدن آن کشور بوسیله امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی و کشتار و وحشیانه خلقهای این کشورها.

در همین آوان یک نمایش تبلیغاتی بطرفداری از رژیم طالبان صورت گرفت باین ترتیب که سی تن از قوماندانهای حرکت

انقلاب اسلامی، حزب اسلامی یونس خالص، جبهه نجات ملی و دو تنظیم دیگر طی جلسه در مناطق قبایلی فیصله کردند که اگر آمریکا در صورت عدم ارائه مدارک و ثبوت کافی به افغانستان حمله نماید آنها در کنار رژیم طالبان علیه آن قرار خواهند گرفت.

در همان اوضاع و احوال که تبلیغات نهایت وسیع و همه جانبه دولتهای امپریالیستی و ارتجاعی از آمریکا، اروپا، استرالیا، عده از کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین علیه اسامه بن لادن در رأس گروه القاعده صورت میگرفت و یک ائتلاف جهانی امپریالیستی ارتجاعی برای سرکوب آن در حال آمادگی و تدارک گسترده نظمی بود؛ و موضوع دخالت اسامه بن لادن در حادثه (۱۱) سپتامبر در نیویورک و واشنگتن بیش از حد بزرگ جلوه داده شد که البته امریکادر رأس سایر قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی دخیل درین ماجرا این تبلیغات را هرچه مبالغه آمیزه منظور انحراف افکار عامه جهان و آماده کردن اذهان مردم امریکا و سایر کشورهای برای توجیه اقدامات جنایتکارانه بعدی اش انجام میداد، اما بگونه غیر مستقیم این شیوه تبلیغات موضع اسامه بن لادن را در بین گروه های اسلامی و بخشهای از کتله های مردم در کشورهای عربی و در عده از کشورهای اسلامی تقویت میکرد، و از جهت دیگر چون دولت امریکا از ارائه مدارک و اسنادی که دال بر دست داشتن اسامه درین واقعه باشد کوتاه آمد و هم چنان اسامه هدف "جهاد" اش را ضربه زدن به امریکا و متحدین آن اعلان کرده بود؛ و مهمتر از همه که خلق فلسطین در طی مدت نیم قرن بوسیله صهیونیستهای اسرائیل بکمک و حمایت مستقیم امپریالیزم خصوصاً و عمدتاً کمکهای همه جانبه مالی و حمایتهای سیاسی امریکا بقتل رسیده به جبر و زور از موطن اصلی شان رانده شدند و در شرایط مهاجرت با انواع مشکلات و مصایب مواجه بوده و عذاب کشیده اند. ازینرو عده از گروه ها و عناصر مذهبی در کشورهای عربی روی اهداف معینی اسامه بن لادن را علم کرده و با شیوه قهرمان سازی و قهرمان پروری برای او تبلیغ کرده و القاب را بنهود، چه گوارا و صلاح الدین ایوبی را با داده و اذهان اقشار زیادی از عوام کشورهای عربی و کشورهای اسلامی غیر عرب را درین زمینه متوهم ساخته اند که اسامه بن لادن را "مجاهد" و "قهرمان" میدانند. و عده هم در کشورهای عربی از جنبه ناسیونالیستی به موضوع دیده و به اسامه بن لادن با دید فوق مینگرند.

در حالیکه اسامه وده ها گروه جنگجوی عرب و غیر عرب از گروه ها و سازمانهای اسلامی ارتجاعی در شرایط جنگ مقاومت مردم افغانستان علیه اتحاد شوروی و رژیم مزدوران به وسیله سازمان اطلاعات امریکا (سیا) و سازمان جاسوسی ارتش پاکستان (آی اس آی) سازمان داده شده و مسلح و اکمال شدند و علیه ارتش شوروی داخل افغانستان گسیل گردیدند. و بعد از زمانی دولت امریکا بکمک دولتهای پاکستان و عربستان سعودی گروه طالبان را سازمان داده و علیه دولت اسلامی گروه های جهادی و ملیشه ای قراردادند؛ اسامه بن لادن نیز در کنار تحریک اسلامی طالبان قرار گرفت. که همه آنها بوسیله امریکا و دو کشور فوق مسلح، کمک مالی و حمایت سیاسی میشدند. و گروه اسامه و سایر گروه های اسلامی دوش بدوش طالبان شنیعترین جنایات را در عرصه های مختلف علیه مردم افغانستان در دوران حکومت طالبان مرتکب شدند. ولی باز هم عده از توده های نا آگاه در افغانستان، پاکستان و سایر کشورهای اسلامی باور دیده یک "مجاهد" مینگرند که گویا علیه امریکا و متحدین آن میجنگد.

چنانکه در مباحث قبل نیز تذکار شد، بعد از واقعه (۱۱) سپتامبر (۲۰۰۱) گروه های ائتلاف شمال از طرف امریکا مورد توجه قرار گرفته و با دریافت پول و سلاح نیرومند شدند. در همان شرایط، موقع به امپریالیزم روسیه نیز مساعد شد تا از جهت مختلف از ماجرا نفع آن استفاده کند؛ چه از ناحیه تسلیح (از جمله هلیکوپترهای PMI-8) و تمویل آشکار گروه های

ائتلاف شمال تادراینده توانسته باشند مواضع نیرومندی در دولت افغانستان داشته باشند؛ و چه از ناحیه محدود کردن و بیاتوقف کمکهای امریکا و کشورهای اتحادیه اروپا به جنگجویان چیچن و همچنان از ناحیه دریافت کمکهای مالی از امریکا زیر نام همیاری و همکاری در پروسه "جنگ ضد تروریستی" دولت امریکا و متحدین آن. چنانکه امپریالیزم روسیه خلاف منافع استراتژیک آن در برابر گسترش نفوذ امریکا و کشورهای متحد آن و ایجاد پایگاه های به چند کشور آسیای میانه سکوت اختیار کرد. البته باید یاد آور شد که دولتهای متذکره این توافقات را با امریکا و متحدین آن در بدل دریافت مبالغ هنگفتی رشوه انجام دادند.

بتاریخ (۲۵ سپتمبر) دولت عربستان سعودی بدستور امریکاروابط دیپلماتیک خود را با رژیم طالبان قطع کرد. در همین وقت صدراعظم انگلستان گفت که: "اگر رژیم طالبان ضرب الاجل تحویل اسامه را رعایت نکنند امکان حمله نظامی علیه آن رژیم موجود است و علاوه نموده: طالبان رژیمی اند که با جنایت و فروش مواد مخدر روز میگذرانند". و در همین زمان وزیر خارجه انگلستان طی دیدارش از ایران گفت که: "رفتار ظالمانه و جنایتکارانه طالبان راهمه میدانند و من آماده ام تا کسب توافقی نظیرین المللی را درین زمینه تقویت نمایم". درین مورد باید توضیح شود که رژیم طالبان در طی (۶) سال حکومت وحشت قرون وسطائی اش سخیفترین جنایات و ستم و مظالم را علیه خلق افغانستان اعمال کرد؛ کشت و تولید مواد مخدر را به میزان سالانه در حدود سه و نیم تا چهار هزار تن بحیث عمده ترین رقم تولیدی کشور توسعه داد که سر رشته باندهای مافیائی هم در خود مقامات بلند رتبه رژیم طالبان وصل بود؛ علاوه بر آنکه سالانه بشکل "قانونی و شرعی" در حدود (۶۰) میلیون دلار عسرو زکات (مالیه) ازین ناحیه به رژیم طالبان میآمد. ولی آقای تونی بلیرمانند سایر همپاله های امپریالیست آن که زمانی گروه طالبان را بمنظور "تأمین فضای امنی" در افغانستان و صاف کردن جاده برای سرمایه های امپریالیستی در کشورهای آسیای میانه؛ حمایت کرده و در تمام این مدت ناظر و خاموش بود و از جنبه های هم رژیم طالبان را کمک میکرد و جنایات قرون وسطائی رژیم طالبان را علیه خلق افغانستان جزء مسایل داخلی افغانستان خاطر نشان میکرد. ولی زمانی سرنگونی رژیم طالبان برای امریکا، انگلیس و سایر قدرتهای امپریالیستی مفید تر از حفظ آن دانسته شد؛ آقای بلیر و همقطاران او "واقعین" شدند و پرده از روی جنایات رژیم طالبان برداشتند و انواع ناسزایان آن کردند؛ تا بدینوسیله توانسته باشند تهاجم و تجاوز جنایتکارانه شان را علیه مردم افغانستان توجیه نمایند.

در همین وقت اتحادیه اروپا از دولت پاکستان تمجید نمود که در حمایت از ائتلاف ضد تروریستی و پیوستن به ائتلاف جهانی تصمیم شجاعانه را اتخاذ نموده است، و همچنان هیأت اتحادیه اروپا وعده کمکهای رابدولت پاکستان داد. در عین زمان جکسترا وزیر خارجه انگلستان مصروف دیدار از ایران بود، دولت ایران صحبت از یک جراحی سریع و ختم رژیم طالبان بمیان کشیده و حمایت خود را بگونه صریح از اقدام امریکا و ائتلاف تحت رهبری آن اعلام نمود.

دولت ترکمنستان صحبت از حفظ بیطرفی و قراردادان میدانهای هوائی کشورش برای رساندن کمکهای بشری بمیان آورد. که این موضع شیوه دیگری از دیپلوماسی دولتهای وابسته امپریالیزم است؛ که از یک جهت در مورد حملات نظامی و کشتار مردم بیدفاع افغانستان و ویرانی کشورشان صحبت از "بیطرفی" دارد و از جهت دیگر تسهیلات نظامی رابدسترس متجاوزین قرار میدهد؛ ولی برای فریب مردم کشورش نام آنرا میگذارد "استفاده برای کمکهای انسانی". گویا امریکا و متحدین آن قصد داشتند از روی بشرخواهی از هوا و زمین "کمکهای انسانی" شان را بمردم افغانستان برسانند. اینست موضع "انسانگرایانه" یک دولت ارتجاعی نسبت به مردم کشور همسایه اش. چنانچه دولت ایران صحبت از ختم سریع رژیم

طالبان دارد تا مردم کشور همسایه اش بیشتر از این صدمه نبینند.

وزیر خارجه پاکستان هوشدار داد که در صورت سقوط رژیم طالبان توسط امریکاهر کشوری که برای منافعش طبق خواست آن دولتی را در افغانستان روی کار آورد عواقب وخیمی برای آن خواهد داشت. همچنین از جوانبی که سلاح ومهمات بدسترس ائتلاف شمال میگذاشتند

انتقاد نموده و گفت که: "این اقدام موضوع رابجهت دیگری سوق خواهد داد". زیرا در همان روزها دولت روسیه صریحاً از ارسال کمکهای نظامی اش برای ائتلاف شمال صحبت مینمود؛ در حالیکه مسئله ارسال سلاح ومهمات وفرستادن مشاورین روسی برای ائتلاف شمال سابقه شش ساله داشت، اما بگونه غیر رسمی؛ چنانکه دولت پاکستان اسلحه، مهمات و پرسونل نظامی برای رژیم طالبان میفرستاد. لکن این هوشدار وزیر خارجه پاکستان از این جهت بود که بعد از سقوط رژیم طالبان (که دیگر آنرا حتمی میدانست) انبلید گروه های ائتلاف شمال بردولت آینده تسلط کامل داشته باشند. زیرا مقامات دولت پاکستان از این موضوع آگاهی داشتند که یگانه نیروی مسلحی که بعد از رژیم طالبان میتواند بر مناطق مختلف افغانستان مسلط شود گروه های ائتلاف شمال خواهند بود که در طی شش سال اخیر آنزمان ظاهر ارباط خصمانه "بادولت پاکستان داشتند و خصوصاً جناح های جمعیت اسلامی، شورای نظار و جنبش ملی اسلامی دوستم در ائتلاف شمال در مورد هر نوع نفوذ دولت پاکستان در دولت آینده بعد از طالبان حساسیت ومخالفت نشان میدادند.

بتاریخ (۲۵ سپتمبر) سخنگوی "شورای صلح وتفاهم" در پشاور پاکستان گفت که: "امریکا بجای جوش از هوش کار بگیرد؛" که البته این موضع "خیر خواهانه" هیچ ربطی به شیوه های ابراز مخالفت یک نیروی سیلسی علیه تجاوز امریکا و متحدین آن به کشورش نداشت وبدون شك اتخاذ این موضع بیانگر ماهیت ارتجاعی این تشکیل است که به با داران امریکائی اروپائی اش پند و اندرز میداد.

بتاریخ (۲۶ سپتمبر ۲۰۰۱) ظاهر خان طی مصاحبه اعلام داشت که: "از استقرار نیروهای خارجی در افغانستان حمایت میکند اما برای یکدوره کوتاه، او علاوه نمود که سرنوشت دولت موقت رالویه جرگه برای استقرار دموکراسی تعیین خواهد کرد. او در مورد تهاجم واشغال نظامی افغانستان وساقط کردن رژیم طالبان رهائی فرانسه را از شرفاشیزم در جنگ جهانی دوم مثال آورد. زمانی در مورد ماهیت نظام آینده افغانستان از او سوال شد گفت: این امر مردم افغانستان مربوط است که نظام شاهی میخواهند یا جمهوری و این موضوع از طریق لویه جرگه باید تصمیم گرفته شود. همچنان او بادامه اظهار داشت که دستور داده است تا هیأتی مقدمات تشکیل شورای عالی راترتیب نماید؛ این هیأت متشکل است از: ولی خان نظام محمود غازی و عبدالستار سیرت و در لویه جرگه آینده طالبان و ائتلاف شمال نیز خواهند بود."

در مورد اینکه ظاهر خان و گروه او (جرگه روم) حمایت آشکار خود را از استقرار قوای خارجی در افغانستان اعلام داشت؛ تعجبی رابرنمی انگیخت ونیز از او انتظار غیر از چنین موضعی نسیرفت زیرا ماهیت طبقاتی وفکری او وسابقه حکومت داری او و خاندان و طرفدارانش اقتضای چنین موقفی رامینمود. اما در مورد تشکیل لویه جرگه بعد از سقوط رژیم طالبان و چگونگی تعیین نظام ونقش خود او در آن نهایت ساده اندیشانه وخوشباورانه صحبت نمود و بیا هم شاید در همان اوایل برایش مشکل مینمود که بدانند او بیشتر از یک وسیله در متوهم کردن اذهان عوام افغانستان در آن شرایط در دست امریکا و متحدین آن نبوده ونه هم از نظر تشکیلات سیاسی دارای چنین آمادگی ای بود. وطوریکه جریان عمل نشان داد با آنکه ابر قدرت امریکا در رأس ائتلاف امپریالیستی ارتجاعی در سقوط رژیم طالبان وتشکیل دولت موقت دستنشانده نقش مهم وتعیین کننده داشت

و نیروهای نظامی ائتلاف شمال نیز بحیث "بلاگردان" قوای پیاده نظام امریکا و متحدین آن در نظر گرفته شده بودند و در خدمت آنها قرار داشتند و دیده شد که در آن شرایط میتوانند مردوران بدر بخوری برای آنها باشند؛ و از جانبی این گروه ها از حمایت و پشتیبانی امپریالیزم روسیه، جمهوری اسلامی ایران، دولت هندوستان و تسهیلات لوژستیک کشورهای آسیای میانه برخوردار بودند؛ ازینرو برای امریکا و متحدین آن ممکن نبود که آنها را ندیده بگیرند. و از جهت هم از آنجائیکه امریکا و متحدین آن بحیث قوای متجاوز و اشغالگر وارد افغانستان میشدند، بمنظور اقدامات احتیاطی و پیشگیرانه در صورت اعتراض و یا مقاومت احتمالی بخشهای از مردم افغانستان علیه آنها، باسانی میتوانستند بوسیله نیروهای نظامی ائتلاف شمال آنرا سرکوب کنند. زیرا این گروه های جانی و جنگدیده بهتر از قوای امریکائی و متحدین آن میتوانستند حرکات و اقدامات اعتراضی مردم را تحت نام همدست طالب و القاعده بگونه وحشیانه سرکوب کنند بطوریکه اکنون چنین میکنند؛ لذا بحیث یک نیروی مورد استفاده برای امریکا و متحدین آن مطرح بودند و هستند؛ چنانکه در تشکیل دولت موقت مقامات کلیدی را در اختیار گرفتند و حکومت محلی در اکثر ولایات کشور هم تحت کنترل آنها قرار گرفت که تاکنون ادامه دارد.

طوریکه جریان لویه جرگه اضطراری نشان داد همین گروه هلی ائتلاف شمال در سندهی آن بجهت منافع شان نقش مهمی داشتند که امریکا و متحدینش و نماینده ملل متحد و جناح کرسی از طریق سازش و معامله بر سر تقسیم قدرت در دولت کابل با هم کنار آمدند. این گروه هادر هر موردی (کنفرانس "بن" و "لویه جرگه اضطراری" با تمام نیرو سعی کردند تا نقش ظاهر خان را در قرار گرفتن در رأس دولت خنثی کنند. در عمل دیده شد که در لویه جرگه اضطراری گروه های ائتلاف شمال بانفوذی که از طریق اعمال زور و فشار در اکثر ولایات کشور داشتند افراد مورد نظرشان را به لویه جرگه فرستادند. همان بود که ظاهر خان با کمائی لقب "بابای ملت" (بخوان بابای مرتجعین) و چند سمت تشریفاتی بازم بحیث مهره احتیاطی به منظور منحرف کردن اذهان عامه و بخشهای از طبقات ارتجاعی متعلق به ملیت پشتون و سایر ملیتها که در انتظار دوباره بقدرت رسیدن ظاهر خان بودند با اخذ امتیازات مادی در ارگ در کنار کرسی تحت حمایت و حفاظت ارتش امریکا و متحدین آن قرار گرفت. چنانچه بعد از لویه جرگه اضطراری میرویس پسر اوطی مصاحباً بایک خبرنگار غربی گفت: "غریبها خصوصاً امریکا پدرم را بافتضاح کشیدند (ادامه دارد)".

پیدایش ملت‌ها در مسیر تکامل اقتصادی اجتماعی جوامع انسانی

اشکال تجمع مردم در جوامع قبل از سرمایه داری:

جامعه بمشابه یک سیستم بهم پیوسته، در یگانگی و بغرنجی خویش، نه تنها دارای ساخت اقتصادی و ساخت اجتماعی و طبقاتی است بلکه دارای اشکال مختلف تجمع انسانی نیز هست. خانواده، قوم، قبیله، طایفه، عشیره و ملت ازین گونه اشکال مختلف تجمع مردم هستند. این اشکال مختلف، طی روند تکاملی تاریخ، شکل گرفته و متبلور میشوند، تکامل و تغییر میابند. طایفه اشکال افرادی است که پیوند خونی و اقتصادی دارند و اجتماع چند طایفه قبیله را تشکیل میدهد. اینها در جامعه اشتراک اولیه وجود داشته و پایه آنها بر مالکیت اشتراک و وسایل تولید و استفاده مشترک از آنها قرار داشت. قوم در جامعه های برده داری و فئودالی نوعی دیگر از اشتراک افرادی است که دارای پیوندهای خونی هستند و سرزمین و زبان

و فرهنگ مشترك دارند، ولی این اشتراك هنوز باندازه كافی پایدار نیست و در مقیاس كشوری نیز اشتراك اقتصادی هنوز كامل نیست. و بارش در سرمایه داری تجزیه اقتصادی وسیله به تدریج از بین رفت و بازار واحد در مقیاس كشوری بوجود آمد و اشتراك پایدار افراد تأمین گشت.

بجز مقوله ویژه "خانواده"، سایر اشكال تجمع انسانی رامیتوان بطور کلی وابسته به فرمسیون اجتماعی اقتصادی معین دانست. پس هر يك از این اشكال تجمع انسانی، معرف حدمعینی از تكامل اجتماع هستند. یعنی جامعه بشری علاوه بر روند تكامل اقتصادی و اجتماعی يك روند تكامل اتنیک یا مردمی را می پیماید و خط سیر عومیش از این نظر عبارت است از تشكیل در طوایف سپس تجمع آنها و تبدیل باقوام و سپس گذار از اقوام به ملتها، و انواع تجمع اتنیک قومی یا مردمی عبارت است از طایفه، قبیله، قوم و ملت.

هر يك از انواع تشكیل و تجمع انسانی، دارای وجوه اشتراك مختص بخود است كه همه افراد معین يك محدوده را بهم پیوند میدهد. بعبارت دیگر در هر جامعه ای، اگرچه بین طبقات و اقشار مختلف آن اختلاف و تضاد وجود دارد، با این حال بین تمام اعضای جامعه وجوه اشتراك و تجمع معینی رامیتوان یافت كه از شاخصها و ملاكهای معینی از قبیل زبان، سنن، آداب، سرزمین، روحيات، ضوابط معنوی، فرهنگی و پیوندهای اقتصادی و غیره سرچشمه میگیرد. لازم به یاد آوری است كه در جهان امروز انواع این شكلهای تجمع اتنیک ماقبل سرمایه داری (بقایای اشكال كهن قبیله ای و قومی و آداب و رسوم پدرسالاری) بویژه در آسیا و آفریقا وجود دارد.

روند پیدایش و تشكیل ملت:

طوریكه در فوق تذكار گردید در جریان تاریخ علاوه بر روند تكامل اقتصادی و اجتماعی، يك روند تكامل اتنیک قومی یا مردمی وجود دارد. شكل تجمع افراد بشری، بدنبال تكامل شیوه تولید تغییر میپذیرد و در مرحله معینی كه وابسته به نضج و رشد سرمایه داریست "ملتها" بوجود می آیند. ظهور و گسترش بیشتر روابط سرمایه داری اثرات عظیمی بر نظامهای اجتماعی و سیاسی اروپا بخشید. در طی دوران نظام اشتراکی اولیه، تشكیل ملیتها آغاز شد. ملیت عبارت از يك صورت بندی تاریخی است كه بدنبال طایفه و قبیله شكل میگیرد. در دولتهای برده دار پیشرفته، ملیتها همزمان با ظهور مالکیت برده داری آغاز بشكلی گیری نهادند. در دولتهای كه نظام برده داری بخود ندیدند، ایجاد ملیتها بارش در روابط فئودالی همزمان بود و تشكیل ملیتها در بسیاری از ممالك آسیا و آفریقا در طی دوره متكامل فئودالیزم تكمیل گشت.

ظهور روابط سرمایه داری به اسقرار ملت برشالوده ملیتهای موجود، بر مبنای وحدت منافع اقتصادی و تمرکز سیاسی انجامید. تحكیم روابط اقتصادی میان نواحی گوناگون در كشورهای مفروض شرایط مساعدی برای ظهور زبان مشترك و فرهنگ ملی بوجود آورد. ملتها بر مبنای روابط سرمایه داری بوجود آمدند و از اینرو روابط ملی عبارت بود از روابط بورژوازی. ملت شامل طبقات و اقشار مختلف جمعیت است، لیكن از آنجا كه بورژوازی خواه از نظر اقتصادی و خواه از نظر سیاسی طبقه حاكم را تشكیل میداد ملت خصلتی بورژوازی یافت و بایك ایدئولوژی كه آن نیز بورژوازی بود.

"ملت" شكلی از تجمع افراد است كه وجه مشخصه آن عبارت است از بهم پیوستگی و وحدت اقتصادی پایدار افراد كه در سرزمین واحدی بر اساس گسترش بازار داخلی زندگی میکنند و بیک زبان حرف میزنند و دارای یگانگی سنتها و آداب تاریخی ریشه گرفته بوده و در نحوه زندگی و خصوصیت اخلاقی و روانی و شاخصهای كه فرهنگ يك خلق را تشكیل میدهند شريك هستند. بعبارت دیگر فرمول کلی در تعریف مقوله "ملت" از این قرار است؛ "ملت اشتراك پایدار است از افراد كه

دراثر عوامل تاریخی ترکیب یافته و بر اساس اشتراك چهار علامت اساسی پدید آمده است: اشتراك زبان، اشتراك سرزمین، اشتراك زندگی اقتصادی و اشتراك در ساختمان روحی که بصورت اشتراك در خصوصیات ویژه فرهنگ ملی متجلی میگردد". باید خاطر نشان ساخت که هیچیک از علائم نامبرده بتنهایی برای تعریف ملت کافی نیست، علاوه بر آن: حتی فقدان یکی از علائم کافیست که يك ملت، دیگر ملت نباشد.

از نظر زمانی پیدایش ملتهامربوط بدوران تلاشی فنودالیزم و ریشه گرفتن و استحکام شیوه تولید سرمایه داریست. بارش سرمایه داری، تجزیه اقتصادی و سیاسی بتدریج از میل میروند و بازار واحد در مقیاس سراسری کشوری و روابط بورژوازی بوجود میآید و اشتراك پایدار افراد که عوامل ریشه دار اقتصادی مایه این پدیده داریست تأمین میشود. و یابرمبنای این نظر علمی که میگوید: "سرمایه داری به تفرقه قومی پایان میدهد و لهالی را اقتصاداً بهم وابسته ساخته و تمرکز سیاسی ایجاد نموده و شرایط پیدایش وقوام ملت‌ها فراهم میسازد. و یابرمبنای این نظریه علمی که میگوید: "ملت محصول ناگزیر و شکل ناگزیر مرحله بورژوازی تکامل اجتماع است".

در دوران ماقبل سرمایه داری ملتی وجود نداشته و نمیتوانست وجود داشته باشد، زیرا هنوز بازارهای ملی بوجود نیامده و مراکز ملی اقتصادی و فرهنگی پیدانشده بود و بنابراین عواملی هم که پراکنندگی اقتصادی خلق معینی را از بین میبرد و قسمتهای از آنرا که هنوز مجزاست در یک واحد کل ملی متمرکز میسازد وجود نداشته. البته عناصر ملت یعنی زبان، سرزمین، اشتراك فرهنگی و غیره بطور تدریجی در همان دوران ماقبل سرمایه داری بوجود آمده اند. ولی این عناصر در آن هنگام هنوز در حالت جنینی بودند و در بهترین حالت فقط زمینه شکل ملت یعنی امکان تشکیل آنرا در آینده، در صورت وجود شرایط مساعد معین، فراهم مینمودند. این امکان فقط در دورانیکه سرمایه داری رواج میبرد و بازار ملی و مراکز اقتصادی و فرهنگی آن بوجود میآید بدیدل بواقعیت شد. چنین است مسئله پیدایش ملت‌های باصطلاح "معاصر" بورژوازی و احزاب ناسیونالیستی آن که در این دوران نیروی عمده رهبری کننده یکچنین ملت‌های بودند و هستند. این قبیل ملت‌ها از ملت‌های بورژوازی میخوانند از جمله ملت‌های فرانسه، انگلیس، ایتالیا، امریکای شمالی و ملت‌های دیگر نظیر آنان؛ ملت‌های روس، اوکراین، تاتار، ارمنی، گرجی و غیره.

روند پیدایش و شکل گرفتن ملت روندی بغرنج طولانی و همه جانبه است. برای آنکه اقوام تاحدیک ملت رشد و ارتقایابندیدیک تغییر کیفی و تحول محوی ضرورت است. برای این تحول، گسترش بازار داخلی، ایجاد صنعت، مراکز فرهنگی و تشکل گردانهای ملی زحمتکش و روشنفکران نقش بازی میکنند.

زبان که علامت مهم و آشکار و پایدار وحدت و بهم پیوستگی ملی است، خود از تحول و پیوند لهجه های خویشاوند، بصورت زبان رسمی و ادبی یگانه پدید میگردد. در جریل این تحول، بتدریج تفاوت بین زبان محاوره و گفتگوی معنی "لفظ عوام" و زبان مکاتبه یعنی "لفظ قلم" از بین میروند و فرق بین لهجه ها و گویشها و نیم زبانهای ولایات و زبان اداری یا دیوانی زدوده میشود. و واضح است که چنین تحولی بسی طولانی است.

پیرامون خصوصیات روانی يك ملت باید بگوئیم که این عامل بویژه در نحوه زندگی، سنتها، آداب، عادات، درویژه گیهای فرهنگی و استعداد های عمومی هنری یافنی و نظیر آنها متجلی میکند. این وجه مشخصه در ادبیات و هنر يك ملت، در آوازه ها و رقصهای ملی، در اشعار خلقی و فولکور، در ضرب المثله و چیستلها، در معماری و پوشاک و دیگر زمینه ها بازتاب میابد.

این وجوه مشخص را باید بشابه اجتماعی یگانه و سیستمی واحد در نظر گرفت. زیرا که فقط یک چنین اجتماعی از افراد میتواند بمرحله کیفیاً نو "ملت" ارتقایابد. از جانب دیگر این وجوه مشخصه را نباید مطلق کرد زیرا که نقطه حرکت تشکیل هرملتی، شرایط قوام هرملتی، از نظر تاریخی متفاوت است. خلقها و ویژگیهای خود را دارند، راه رشد آنها، ساخت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و سنتهای دیرینه اجتماعات آنها بسیار گوناگون است و عوامل مختلف به نحو مختلف و با شدت و ضعف گوناگون در هر مورد مشخص عمل کرده اند.

تئوری علمی مترقی در تشکیل ملت نشان میدهد که پیدایش و وجود ملت در عین حال که بطور عینی مشروط به عوامل اقتصادی و اجتماعی مادی است، ضمناً آگاهی به تعلق ملی و احساس وابستگی باین اشتراک پایدار تاریخی را نیز در بر میگیرد.

روند انسجام و قوام یک ملت و تبلور آن از نظر زمانی، دراز مدت و دارای مراحل متعدد است که خود آگاهی ملی و مبارزه ملی پدید میشود که خود در پیدایش مقوله ملت نقش بسزائی دارد، و بنوبه خود و بطور متقابل این آگاهی و مبارزه برای نیل به تسجیل موجودیت ملی و استقلال ملی و خود مختاری سیلسی، حتی در حالیکه روابط درونی اقتصادی هنوز ضعیف باشد یا تکامل زبان ملی کاملاً انجام نگرفته باشد و یا وحدت سرزمینی تأمین نشده باشد، به قوام ملی توان و نیرو میبخشد. پس پدیده ضروری عینی قوام ملتها، بطور خود بخودی انجام نمیگیرد، بلکه بمشابه نقطه اوج مبارزه مردم، بخاطر اثبات حقوق ملی و بروز شخصیت ملی جلوه گرمیشود.

ملت مقوله ای است اجتماعی و ثمره یک روند طولانی تکامل اجتماع است. روندی که در طول آن تبارها و خلقها و نژادهای بهم جوش میخورند تا به پیدایش ملت منجر شود. تولید سرمایه داری و ایجاد بازار داخلی واحداست که در آن همچو در کوره بزرگی، مرزهای قبیله ای و تفاوتهای طایفه ای و عشیره ای و محلی ذوب میشود و ازین میروود. ملت جمع ساده چندین قوم نیست بلکه مرحله ماهیتاً نوینی در تجمع افراد است، پدیده ایست اجتماعی که برای نظامهای سرمایه داری شکل عمده تجمع اهالی بشمار میروود.

ملت مقوله ای است مشخص؛ باین معنی که وابسته به فرماسیون مربوطه است و مفهوم مجردی نیست. خصلت ملت و نقش آن در حیات جامعه همواره مهر عوامل و فعالیتهای نیروهای مختلف طبقاتی داخل خود را برجبین دارد. پیدایش ملت اگر روند وحدت و اشتراک در شاخصهای معینی است، در عین حال روند تقسیم طبقات متخاصم بورژوازی و پرولتاریا و تعمیق و تشدید تضادهایین بهره کشان و بهره دهان است. در جریان تکامل تاریخ، آنچه قاطع و تعیین کننده است همین عوامل اجتماعی و طبقاتی است. چرا که ملت مقوله ای مشخص است نه مطلق؛ در هر ملت بورژوازی و عملاد دولت وجود دارد و همراه آن دوفرهنگ وجود دارد زیرا که اشتراک ملی موجب ازین رفتن تضاد طبقاتی نیست و این عامل دومی است که در تاریخ نقش تعیین کننده را دارد. ملت بورژوائی از یک تجمع برای اشتراک ثابت و یگانگی، بشکل چارچوبی برای بروز تضادها و نبردها در میآید. نه وحدت بلکه تضاد و نبرد بین طبقات، وجه مشخصه ملت درین نظام است. ادعای "وحدت ملی" البته سخنی بی پایه و دروغین است، پوششی است برای پنهان کردن بهره کشی و تفرقه طبقاتی، پرده ای است بر روی اغراض تنگ نظرانه طبقات استثمارگر حاکمه که با منافع راستین ملی تعارض پیدا کرده است.

ملت مقوله ای است تاریخی؛ باین معنی که شکلی از اجتماع و اشتراک افراد بشری است که در مرحله معینی نیز ازین خواهد رفت. پس از سرنگونی سرمایه داری، سیمای ملت نیز به تدریج عمیقاً تحول میپذیرد و بیک ملت نوین بدل میشود.

در بررسی مقوله ای ملت باین مطلب نیز باید توجه نمود که: عده از روی بی توجهی واژه "ملت" را نه در مفهوم علمی بیان شده بلکه بمعنای همه اهالی ساکن یک کشور یا خلقی که حکومت آن کشور تشکیل داده ملت مینامند. در حالیکه در هر یک از این کشورها چندین ملت یا "ملیت" زیست میکنند و کشور مزبور کثیرالمله است و شاید هم عمدتاً با کاربرد این کلمه موجودیت ملتهای دیگر ساکن کشور را نفی میکنند.

در کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودالی در آسیا، افریقا و امریکای لاتین خصوصاً در آنده کشورهای که ملیتهای چند در آنها زندگی میکنند، طبقات حاکمه ارتجاعی (فئودال کمپرادور) خصوصاً از (ملیت حاکم) و "روشنفکران" وابسته بآنها عمدتاً بگونه نابجا به کلیه اهالی ساکن این کشورها کلمه "ملت" را بکار میبرند؛ در حالیکه سخن آنها درین مورد بی پایه و غیر واقعی است. اولاً کشورهای تحت سلطه (بجز عده معدودی که با سرزیر شدن سرمایه های امپریالیستی، تا حدودی سرمایه داری در عرصه های مختلف در آنها رشد کرده است) از لحاظ رشد و تکامل اقتصادی اجتماعی بآن مرحله نرسیده اند که بمفهوم علمی آن تشکیل "ملت" بدهند و ثانیاً اینها سعی میکنند تا ستم ملی شئونستی را که بر ملیتهای تحت ستم، و ستم و بی عدالتی ایراکه بطور همه جانبه بر خلقهای کلیه ملیتهای این کشورها اعمال میکنند و ماهیت ضد ملی رژیمها و سیاستهای شان را در زمینه های اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی و تجاوز و ستم و استثمار امپریالیستی را استتار کنند. و ادعای "وحدت ملی" آنها نیز یک ترفند و مفریبه است که هدف دارند تا اذهان خلقهای ملیتهای مختلف را از تفرقه طبقاتی و تمام تعارضات و تضادهای طبقاتی و ملی دردناک موجود در جامعه متوهم سازند. شاید در موارد معینی وظایف و اهداف مشخص توده های خلق و طبقات حاکمه با هم همسوئی و هماهنگی پیدا نماید از جمله مبارزه علیه امپریالیزم خارجی و نیروی ارتجاعی داخلی، در غیر آن صحبت از وحدت و اشتراک منافع بین طبقات خلق و ضد خلق سخنی بیهوده است. مثلاً با شهادت تاریخ در افغانستان زمانیکه امان الله خان جهاد علیه انگلیس را اعلان نمود طبقات مختلف کشور متحد گردیدند؛ البته این اتحاد تا حصول مرام مشترک ملی (یعنی جنگ با انگلیس و استحصال استقلال کشور) دوام نمود و بعد از نیل به مقصد مشترک خط سیر طبقات نیز از هم جدا گردید. و یاد شرایط اغتشاش ارتجاعی در اواخر سلطنت او که با توطئه ها و دسایس پنهان و آشکار استعمارگران انگلیس براه افتاده بود اکثریت توده های مردم افغانستان آمادگی و فداکاری کامل شان را در جهت دفع توطئه های امپریالیزم و ارتجاع اعلان کردند.

همچنان لازم به یاد آوری است که بعضی نظرات غیر علمی و انحرافی در مورد مقوله ملت و انسجام و ظهور آن نیز وجود دارد که بآن اشاره میکنیم: بعضی از فلاسفه و جامعه شناسان در تعیین و تعریف مقوله ملت شاخصهای نژادی و بیولوژیک را وارد میکنند یا جنبه معنوی و روحی و مذهبی بآن میدهند، و عده نیز بر این عقیده اند که ملت ادامه مناسبات خانوادگی و قبیله ای است. در مورد شاخصهای نژادی و قومی؛ گرچه ملت دارای محملهای قومی و انسان شناسی هست ولی از آنجائیکه پیدایش آن ثمره یک روند طولانی تکامل اجتماع است، روندیکه در طول آن تبارها و نژادها درهم ادغام شده و بهم جوش میخورند و یکی میشوند، دیگر مقوله خالص اتنیک یا نژادی نیست. و یا کسانیکه میگویند، ملت شالوده خالص نژادی دارد و پدید آمده لایتغیرو جاودانی است. که انواع نظریات فاشیستی و نیمه فاشیستی بر اینگونه عقاید متکی است. و یا نظریاتی وجود دارد که بطور کلی نقش شرایط مادی را در روند نضج و پیگیری و قوام ملتها کم ارزش میدهند و بر شاخصهای روحی متکی است.

مسئله دیگر تعلق مذهبی و میزان نقش آن در روند قوام ملت است؛ در حالیکه عامل مذهب از جوه مشخصه ملت نیست.

چه بسیار ساکنین يك كشور يك مذهب دارند، ولي چند مليت هستند. يامثلاً هاكشور همسايه كاتوليك در اروپا و ياكشورهاي مسلمان عرب وياچه بسيار فرادي كه صاحب مذاهب مختلف اندولي يك ملت را تشكيل ميدهند اتبع ونگارش از منابع مترقي جهان).

صفحه از تاريخ افغانستان:

غصب والحق بخش وسيعي از خاك كشور بوسيله قدرت استعمار گرانگليس وامضاي معاهدات نامشروع و ننگين پادشاهان خود فروخته وميهن فروش افغانستان با آن: زمان شاه افغان كه اراده استخلاص هندوستان را از استعمارگران اروپائي داشت، هنگاميكه در سال ۱۷۹۹ وارد لاهور شد براي تأمين اتحاد هندو و مسلمان وسكبه، حكومت پنجاب را بيكي از رؤساي دلير و فعال پنجاب (رنجيت سنگه) داد. اما خود كه به سبب اغتشاش داخلي به كشور برگشت، ديگر مجال ورود به هندوستان نيافت. رنجيت درس دوازده سالگي جانشين پدر شده، در هفده سالگي مادر خود را كشته و در نوزده سالگي والي زمان شاه در پنجاب شده بود. چون از آن ببعده افغانستان در درياي خانه جنگيه لغوطه و رگرديده و فرصت ديدن بسوي پنجاب نداشت، از ديگر طرف دولت بابري هند از ياد افتاده بود، وهم انگليسهاي هند براي تحكيم تسلط خود مصرف امور ساير حصص هندوستان بودند، براي رنجيت فرصتي بدست افتاد كه به قوه اراده وهوش خود از مساعدت شرايط استفاده و طرح دولتي رادر شمال هندوستان بريزد. هزاران نفر سكه هاي جنگاو رزي پرچم اين شخص گرد آمدند و روز بروز دايره اين دولت نواحي را توسيع نمودند.

انگليسه كه از جانب افغانستان در هراس بودند، خواستند ز وضع موجوده پنجاب استفاده كنند و حكومت سكه رابين افغانستان و هندوستان بشكل يك سپر (بفرستت) در آورند..... در سل ۱۸۰۹ ميلادي شه شجاع فراري خواهش ملاقات بارنجيت نمود. رنجيت شخصاً از او در ساحل اتك استقبال نمود و در ۱۸۱۰ به اتفاق او به لاهور رفت. و چون از اغتشاشات داخلي افغانستان آگاه شد در سال ۱۸۱۲ قلعه نظامي افغاني رادراتك، در ۱۸۱۸ ولايت ملتان، در ۱۸۱۹ ولايت كشمير و در ۱۸۲۱ ديره غازي خان و ديره اسمعيل خان را از محافظين افغاني گرفت. زير شاه محمود ابدالي و وزير فتح خان و برادرانش افغانستان را بشكل ملوك الطوايفي در آورده و قدرت مركزي را فدای اغراض شخصي و جاه طلبی خانوادگی خود قرار داده بودند. در سال ۱۸۲۲ كلنل "وتورا" (از افسران اردوي ازبين رفته ناپليون) از راه ايران به كابل آمد و چون دولت افغاني را در حالت اغتشاش بديد، بدون آنكه خدمت نظامي به اردوي پراكنده افغانستان انجام داده باشد، به

لاهورآمد و اختصاص نظامی خود را به رنجیت تقدیم کرد. رنجیت "نورا" جنرال چهارغند نظامی خود مقرر نمود و یکسال بعد با همین قوت پشاور را اشغال نمود، که با انقراض دولت سلسله رنجیت سنگه به دست استعمارگران انگلیس تمام اراضی افغانستان که از طرف رنجیت غصب شده بود به تصرف انگلیسها درآمد. در طی سه سال فشار انگلیسها در ولایات افغانی و پنجاب باعث قیام مردم گردید. افغانهای پشاور و پنج هزاره برخاستند، شیرسنگه در پنجاب به جمع آوری عسکر پرداخت، در ملتان دو نفر انگلیسی را کشتند. جارج لارنس که چنین دیدبان خود در شاهدره لاهور مسکن سردار سلطان محمد خان مشهور به "طلائی" پناهنده شد مگر سردار هر دو نفر را به سکه هاتحول داد. زیرا سکه ها که ضعف خود را در برابر انگلیسها احساس کرده بودند متوجه افغنستان شده و توسط سلطان محمد خان از امیر دوست محمد خان استمداد نظامی در برابر انگلیسها نموده و وعده اعاده ولایات مغصوبه افغانستان را در سواحل راست سند داده بودند. سلطان محمد خان این مراتب را کابل نوشته و در انتظار جواب بود. امیر دوست محمد خان در تحت فشار تقاضای مردم مجبور شد که برای استرداد خاکهای از دست رفته افغانی با سپاهی تاملعه اتک برومگراژاتک پیش نرفت و یک قشون پنج هزار نفری به قیادت سه نفر از خانواده خود در رزمگاه گجرات سوق نمود. در ۲۱ فبروری جنگ گجرات در گرفت و سردار محمد اکرم خان (از خانواده دوست محمد خان) فرار کرد. شیرسنگه که به تنهایی از عهده قشون انگلیسی برآمده نمیتوانست، دل از دست داده و به راولپندی رفت و تسلیم به دشمن شد. در چنین وقتی که انگلیسها در نهایت اضطراب منتظر حرکات امیر دوست محمد خان و قوای جنگاور افغانستان بودند، ناگهان شنیدند که امیر دوست محمد خان بدون اندک اقدام نظامی و با سیاسی خاموشانه از پشاور به جلال آباد و کابل برگشت، و نه اینکه پنجاب را بلا منازع برای انگلیسها گذاشت بلکه ولایات افغانستان را هم بدون صاحب در دسترس دشمن گذاشت، در حالیکه دیگر دولت سکه پنجاب وجود خارجی نداشت و هم هنوز انگلیسها در این ولایات افغانستان دسترسی حاصل نکرده بودند. در واقع این روش امیر از بزرگترین خطاهای او بود که دیگر در طول بیشتر از یک قرن تلافی نگردید و آن فرصت طلائی از دست رفته برنگشت. لارندالهوری گورنر جنرال هند که به این آسانی میدان را خالی و آخرین دولت مستقل هندوستان را نابود شده یافت، انقراض سلطنت پنجاب را بدین اعلام کرد، و لارنس با عنوان "چیف کمشنر" حکمران کشور پنجاب گردید و کشمیر هم قبلاً بریاست گلاب سنگه مجزا گردیده بود. ازین بعد قشون پنجاب جزء اردوی استیلاگر خارجی قرار گرفت و برای سرکوبی هموطنان آزادیخواه شان، آماده ساخته شد.

حال حکومت انگلیسی هند به حیث میراث خوار رنجیت سنگه، همسایه درید یوار افغانستان شده و تمام ولایات افغانی سواحل راست سند را در دست داشت. لهدا تمام فشار سیاسی و نظامی او بر شانه افغانستان افتاد و افغانستان بیشتر از صدسال دیگر در زیر ضربات سنگین انگلیس با تحمل مصایب و آلام بسیار اجتماعی و خسارات مادی و معنوی قرار گرفت..... البته این یک واقعیت تاریخی است که دولت بریتانیا با آن قدرت و عظمتی که در شرق و غرب جهان داشت، یعنی در پنج قطعه روی زمین بالای بیشتر از ۴۵۰ میلیون نفوس بشری فرمان میراند و از جنبه فرهنگ و تخنیک و اقتصاد و قشون در صف اول دول بزرگ دنیا قرار داشت، پس وقتیکه با افغانستان مقابل شد تا جائیکه حریف او دولتهای افغانستان بودند، در تطبیق تمام پلانهای خود موفق و کامیاب بود.

انگلیس توانست توسط شاه شجاع پادشاه ابدالی افغانستان معاهدات لاهور و قندهار را (۱۸۳۸ ۱۸۳۹) بر افغانستان تحمیل و ولایات شرقی کشور را مجزاً نماید و هم طبق پلان ولسلی قوای نظامی خود را در مملکت مسلط و اداره کشور را نظارت نماید. امیر دوست محمد خان نیز از مقابل قشون دشمن جنگ ناکرده به بخارا فرار کرد و باز جنگ ناکرده به انگلیس تسلیم

شده و با ۱۵۰ نفر خانواده خود در هند رفت و جیره خوار انگلیس گردید. همچنین او در سلطنت دوم خود معاهده پشاور (۱۸۵۵) را با فدا کردن استقلال افغانستان قبول نمود و هنگام انقلاب هندوستان با اصراری که مردم افغانستان نمودند، در صدد استرداد ولایت شرقی و از دست رفته افغانستان بر نیامد. امیر شیرعلی خان هم مثل پدر از مقابل قشون انگلیسی جنگ ناکرده فرار کرد و بغرض استمداد از یک دولت خارجی دیگر دولت استعماری روسیه تزاری را بزرگوارت، یعنی از زیر باران برخاست و بزرگان و دان نشست. امیر محمد یعقوب خان به قشون انگلیسی تسلیم گردید، معاهده ننگین گندمک (۱۸۷۹) را امضا و طوق سیستم ولسلی را به راه کردن گذاشت و قسمتی از مناطق شرقی دیگر کشور را بدشمن داد و اقامت قشون انگلیسی را تا کابل قبول نمود. این عمل انگلیس تا اندازه ای وحشیانه و ظالمانه بود که حتی یکی از اعضای شورای اجرائیه لار دلیتن گورنر جنرال هندوستان "سر الکساندر اربوت نات" به لندن نوشت که: الحاق افغانستان به بریتانیه خلاف حقوق نوع بشر است و یک نفر حکمدار (امیر محمد یعقوب خان) نمیتواند مملکت را تحت "دومنیون" خارجی بگذارد.

امیر عبدالرحمن خان که سه صد هزار سپاهی داوطلب ملی در معیت خود داشت، بدون جنگ قشون محصور و هراسان و گریزان انگلیس را از شمشیر ملت نجات داد و بر معاهدات مطلوبه انگلیس امضا گذاشت. او تمام ولایات مهمه شرقی افغانستان را طبق معاهده دیورند (۱۸۹۳) بدشمن مغلوب سپرد و استقلال کشور را فدای "دوستی" با انگلیس نمود. امیر حبیب الله خان طبق معاهده (۱۹۰۵) تمام تعهدات پدر را با انگلیس "صمیمانه" رعایت نمود و از وضع انگلیس در جنگ عمومی اول برای استرداد استقلال افغانستان و یا اعاده ولایات مغصوبه افغانستان یک قدم برنداشت. پس انگلیسها در مبارزات نظامی و سیاسی و تبلیغاتی خود علیه دولت های افغانستان غالب بودند. اگر مردم افغانستان در لحظات خطرناک مقدرات خود را تابع رفتار امرا و شهزادگان مینمودند، شک نیست که افغانستان با تمامیت خود معدوم شده بود. ولی ای طور نبود، و قتیکه حکومت افغانی شمشیر دفاع را بر زمین می گذاشتند، مردم شمشیر از میان میکشیدند.

اینست که دولت انگلیس با آنهمه قدرتش هنگامیکه با مردم افغانستان مقابل میشد، مغلوب میگردد. چنانیکه در جنگ اول مردم افغانستان اردوی انگلیس را تابه، افسران شان را مقتول، شاه شجاع حامی انگلیس را معدوم نموده، زنان و مردان انگلیسی را به گروگان گرفتند، عهدنامه که خود میخواستند (۱۸۴۲) تسوید و بالای انگلیسها امضا کردند، و امیر دوست محمد خان را ازینجه دشمن رها کرده و به سلطنت برداشتند. همچنین در جنگ دوم، مردم افغانستان سپاه انگلیسی را درهم شکستند، جنرال فریدریک رابرتس را در چهار دیوار شیرپور کابل مثل مرغی در قفس نگهداشتند، در میوند قشون امپراطوری انگلیس را مثل رمه گوسفند ذبح نمودند، و جنرال "برروز" مانند قاصد پوسته فرار کرد، حامیان انگلیس چون سردار شیرعلی خان و سردار ولی محمد از نهب ملت تا کراچی و هندوستان دم نکر رفتند و سر کیوناری کاترولر افغانستان را با قصرش مثل شمعی در کابل بسوختند. بالاخره انگلیسها که برای اشغال "جاویدانی و تجزیه ابدی" و انداختن طوق ولسلی بگردن ملت افغانستان آمده بودند، مثل بقایای یک گله تازیانه خورده، نفسهای آخرین خود را تا هند رساندند.

اما مردم شکست ناپذیر افغانستان بارشادات کم نظیری که در جهان نشان داد، چرا گذاشت حدود کشور او روز بروز کوچکتر و استقلال او معروض خطر واقع گردد و در هنگامیکه بردشمن غالب بود، زیر بار معاهدات غاصبانه اورفت؟ زیرا "ملت" افغانستان در طی هزار سال معتقد بود که از نظر مذهب و قتیکه بیکنفریاد شاه مسلمان بیعت کرد، او اولی الامر ایشان و وکیل ایشان در امور داخلی و خارجی کشور ایشان است و تا وقتیکه علناً دشمن دین و وطن حمایت نکند، تعمیل امرش بر هر فردی واجب است. این اعتماد عام بی قید و شرط ملت افغانستان بر پادشاهان وقت، علت آن شد که

هرپادشاهی بتواند آزادانه با خارجی داخل هرگونه ارتباطی که بخواهد گردد. و اما آن‌عده مردم افغانستان که در خارج خطوط سرحد شرقی افغانستان مانند نواز قیدچین بیعتی آزاد بودند، صدسال دیگر به جنگهای دفاعی و حفظ آزادی خود با انگلیسها مشغول و در بیکورن تقریباً (۹۰) جنگ خورد و بزرگ در مقابل انگلیسها انجام دادند.

تنها در مدت سی سال انگلیسها ۲۷ سفربری "برضد سرحدات" آزاد افغانی نمودند، معاهدات توانستند که "آزادی و استقلال" ایشان را سلب نمایند. اینست که حتی دشمن مجبوره اعتراف شد و گفت ازین افغانهای تند طبع و جنگاور و متعصب و آزادی دوست، جنگجویان بهتری در دنیا نیست. گرفتن در یادداشت‌های (۱۸۷۶) نوشت که سفربریهای انگلیس در مقابل سرحدات آزاد افغانی از جهتی مکرر صورت میگرفت تا هر قبیلۀ جداگانه اندازه قدرت دولت انگلیس را معاینه کند. لیکن که از ضربات ملی مردم افغانستان بسیار منجر شده بود، در مورد سرحدات آزاد افغانی چنین گفت: منظرۀ سرحد در جهان نظیر ندارد. زیرا یک قدرت بزرگ متمدن (!) (انگلیس) پس از ۲۵ سال اشغال مسالمت آمیز هنوز نفوذ مطلوبی بر همسایگان "نیمه وحشی" (!) (مقصود افغانهاست) خود ندارد و قلمرو بر تلیه در فاصله یکروزه راه از بزرگترین قشله نظامی آن، منطقه نامحفوظ بوده و حیات انگلیسی در فاصله یک میلی سرحد آن معروض خطر است (افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول)۔

ماهیت لویه جرگه، محتوی مسوده قانون اساسی و رقابت و صفبندیهای گروه‌های ارتجاعی:

بر اساس شواهد تاریخی از قرن‌های پاین طرف در جامعه افغانستان رولط طایفوی، قومی و قبیلۀ ای در ارتباط با نظام تولیدی فیودالی و نیمه فیودالی پیوند محکم داشته و دولت‌ها در رأس طبقات ارتجاعی در حالات و شرایط خاصی برای حل معضلات شان و یا اتخاذ تصمیمی منطبق بر منافع و اهداف آنها متوسل به شیوه‌های سنتی و عنعنوی شده اند و از جمله عوام فریبانه لویه جرگه (مجلس کبیرا) بحیث عالیترین مرجع تصمیمگیری "نمایندگان مردم" دایر کرده اند. در حالیکه این مجلس در طول تاریخ رواج آن بخواست و ارادۀ طبقات ارتجاعی حاکم (دولت) دایر شده و اعضای آنرا فئودالها، خوانین، تجار، سران اقوام و قبایل، روحانیون متنفذ و ارکان دولت تشکیل میداده اند؛ و در هیچ زمانی اراده و خواست توده‌های مردم و نمایندگان واقعی آنها در آن دخالتی نداشته و حتی بگونه نمایشی هم برای انتخاب اعضای این مجلس به رأی مردم مراجعه نشده است) و نه هم تصمیم و فیصله‌های این لویه جرگه هاربطی به سرنوشت سیاسی و حقوقی و یا حل معضلات حیاتی مردم و کشور داشته است. ولی در همه حالات رژیمهای حاکم بتبلیغات غیر واقعی و کمراه کننده آنرا "مظهر اراده مردم" جازده اند.

بهمین منوال در شرایط کنونی امپریالیستهای اشغالگر که کشور را در سلطه استعماری شان دارند و نیروها و طبقات و اقشار ارتجاعی مزدور آنها نیز برای مشروعیت بخشیدن به سلطه استعماری و قانونی کردن دستگاه دولتی مزدورشان که از جانیتترین و خاینترین گروه‌ها و عناصر تشکیل شده است منهنک بهمان ترفند کهنه و قدیمی سنتی شده و آنرا بنام شیوه و اقدامی "دموکراتیک" در جهت تعیین سرنوشت سیاسی مردم در بند کشیده و اسیر افغانستان جعل کرده اند. اعضای این لویه جرگه نیز بهمان شیوه سنتی بر اساس صوابدید و تصمیم امپریالیزم و خادمان حقیر آن تعیین شده اند؛ باین صورت که همان (۱۵) هزار نفری که از سراسر کشور (۱۵۰۰) تن اعضای لویه جرگه اضطراری را "انتخاب" کرده بودند اینبار نیز از زمین شان (۴۵۰) نفر را به لویه جرگه قانون اساسی انتخاب و فرستادند و (۵۰) نفر دیگر با همین ماهیت بوسیله کرسی منتصب گردید؛ که همه افراد مورد نظر گروه‌های ارتجاعی و حکام محلی و حاکمان کابل و بآداران امپریالیست آنها بوده اند.

در حدود یکسال است که رسانه‌های جمعی امپریالیزم و دولت مزدور در مورد تسوید قانون اساسی و تدویر لویه جرگه با دروغ

پراکنی و وارونه جلوه دادن واقعیتها اذهان توده های مردم رامشوش کرده و لویه جرگه قانون اساسی را با ماهیت مشخص ارتجاعی آن بنام نهادی "دموکراتیک" (که گویا با ذاتی از "اراده و تصمیم" مردم افغانستان است) قلمداد کردند. ولی در عمل همانطور که هیچگونه شیوه آزاد و دموکراتیک و بی‌اندرخواهی مردم در انتخاب اعضای آن مطرح نبوده است؛ حتی بعضاً فضای جلسات لویه جرگه برای قماشهای مختلف ارتجاعی که درین جلسه گردآمده بودند نیز آزاد و دموکراتیک نبود. اما فرق آن نسبت به لویه جرگه اضطراری این بود که امکان چله زنی و مانور بیشتری برای اعضای دو جناح عمده لویه جرگه در برابرهم وجود داشت و فضای امتیازخواهی طبقاتی فئودالی در جلسات لویه جرگه حاکم بود که عمدتاً از جانب گروه های ارتجاعی اسلامی نمایندگی میشد که با تکیه بادیین و مذهب توانستند آنرا بدست آورند. و جناح طبقاتی عمدتاً بورژوازی کمپرادور (بورژوازی ارتجاعی) گرچه در اساس از اوحامیت میکرد، ولی برای بدست آوردن امتیازات دولتی منحصریخودش با جناح ارتجاع مذهبی رقیب به مبارزه میپرداخت و بالاخره هر دو جناح تحت سلطه و حمایت امپریالیزم اشغالگرتوانستند قانون اساسی نام نهادشان را بنام مردم افغانستان به تصویب رسانیده و "مشروعیت" بخشند.

هر دو جناح شامل در لویه جرگه که از گروه ها و عناصر متعدد ارتجاعی و میهنفروش و جانی تشکیل شده اند و از منافع طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و امپریالیزم نمایندگی میکردند؛ دیده شد که در جریان لویه جرگه بجز اختلاف شکلی و سلیقه در مسایل دیگر معضله عمده نداشتند. آن اختلافی هم که بر سر مواردی از مواد از قانون اساسی متبازگشت بر این اساس استوار بود که هر یک از دو جناح "رقیب" سعی داشت تا از طریق تصویب این مواد زمینه یادستاوزی را برایش آماده کند تا در آینده بتواند مواضعش را در مقامات عالی دولتی در مرکز و ولایت، درولسی جرگه، مشرانو جرگه، جرگه های ولایتی و ولسوالی، قوه قضائیه، مطبوعات و سایر نهادهای فرهنگی و اجتماعی مستحکم کرده و با استناد بموازین مواد قانون اساسی در حفظ جاه و مقام دولتی و موقعیت سیاسی شان در کشور از آن استفاده کند؛ از جمله عمده اختلاف آنها بر سر تعیین شکل نظام دولتی بود؛ ریاستی و پارلمانی (که جناح کرسی ظاهراً برنده شد) و هر دو جناح در مورد اصل و ماهیت نظام (جمهوری اسلامی) مشکلی نداشتند. بهر صورت موضع هر دو جناح در ماهیت مطابق با منافع و مصالح امپریالیزم اشغالگرو طبقات ارتجاعی فئودال کمپرادور میباشد؛ و همان نیروها و گروه هلی که با جدیت خواهان پیاده کردن احکام شریعت اسلام در جامعه هستند، همین اکنون در مسند قدرت اند و در سایه سلطه استعماری قدرتهای امپریالیستی مختلف از منافع آن طبقات ارتجاعی جامعه حراست میکنند و قانون اساسی هم بازتابی از مناسبات تولیدی و نظام حاکم در جامعه است. یعنی در شرایط کنونی افغانستان کسوری است نیمه فئودالی و تحت سلطه استعماری امپریالیزم. دولت دینی و دین سیاسی (اسلام سیاسی) مورد خواست و نظر آنها که جناح مقابل هم با آنها در توافق بود در قانون اساسی مسجل گردید. ازینرو گروه های شدیداً مذهبی ارتجاع در آینده میتوانند بهسولت با استناد بمواد مندرج قانون اساسی، اصول و احکام شریعت را در تمام عرصه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی و قضائی و جزائی پیاده کرده و مورد تطبیق قرار دهند. و قدرتهای امپریالیستی اشغالگر هم در افغانستان خواهان تدوین چنین قانون اساسی ای بودند و هستند تا در شرایط مختلف با سوء استفاده از معتقدات مذهبی مردم از آن بحدیث وسیله علیه توده های مردم و نیروهای انقلابی و مترقی در جامعه استفاده کنند.

اکثریت نمایندگان لویه جرگه اعم از جناح کرسی و جناح لئلاف شمال و هو داران آنها در اصل بر ماهیت نظام حاکم که در قانون اساسی هم روی آن تأکید شده است متفق الرأی بودند؛ وعده (۱۵۰) نفری از وکلا هم که طی پیشنهادی حذف

کلمه "اسلامی" رادخواست کردند آنهم يك طرح کاملشکلی و باصطلاح خجالتی بود که از جانب نمایندگان تحصیل کرده بورژوازی ارتجاعی (کمپرادوریزم) از جمله ملیشه ها، پرچیها، "خلقها"، "سازائها" و بعضاً از جناح کرسی ظاهرخان و غیره گروه هاراتشکیل میداد. این طرح در واقع بیشتر شکل سمبولیک داشت تا مخالفت واقعی به ماهیت نظام سیاسی حاکم و محتوی شدیداً مذهبی قانون اساسی (که متن آن بر مبنای احکام شریعت و اساسات دین استوار است که در تمام عرصه هادر جامعه حاکمیت خواهد کرد)؛ و یا احیاناً بنوعی دفاع از سکولاریزم (که مشخصه يك نظام دموکراتیک بورژوائی بشکل صوری آن است). و در عمل دیده شد که خلاف ادعای امپریالیستهای اشغالگرو ارتجاع حاکم فضای غیر دموکراتیک و شدیداً مذهبی مسلط بر جریان لویه جرگه حتی همین پیشنهاد راهم بابرچسب "کفر و الحاد" رد نمود. و اگر صحبتی هم از دموکراسی در متن این قانون اساسی رفته است، تعریف مشخص خود را در دزیراد دموکراسی پدیده مجردی نیست و جدا از شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه بررسی نمیشود؛ در حالیکه در واقع هر دموکراسی بمثابه شکلی از سازمان سیاسی اجتماع، در تحلیل نهائی بشیوه تولید معینی خدمت میکند و توسط آن تعیین میشود. با آنکه درین نوع دموکراسی صاحبیت از احترام به حقوق مدنی و آزادی اجتماعات و انتخابات و آزادی قلم و بیان (که اغلب ماهیتاً صوری است) شده است. ولی دستگاه دولتی باتمام نیرو میکوشد، توده های زحمتکش را از شرکت در حیات سیاسی جامعه باز دارد؛ جلوفعالیتهای سیاسی توده هارا بگیرد. و چنین دموکراسی ای در همه جامدافع منافع طبقات اقلیت است شمار گرجامعه است. و هیچیک از حقوق اعلام شده در قانون اساسی دارای تضمین مادی و عملی برای توده های مردم نیست و نهادهای سیاسی، پارلمان و مجالس محلی، دستگاه های اداری و سازمانهای "منتخب" در خدمت طبقه حاکم قرار میگیرند و وسیله اجرای سیاستهای آن طبقه میگرددند.

خلاصه در شرایط سلطه استعماری مستقیم قدرتهای امپریالیستی و حاکمیت ارتجاع جانی در فقدان استقلال و حاکمیت ملی هر نوع صحبتی از قانون اساسی که حامی حقوق اساسی توده های مردم باشد حرف پوچ و بیهوده ای است. و فقط عده خادم و سخنگوی امپریالیزم و ارتجاع هستند که با سوء استفاده از سطح نازل آگاهی کتله های مردم قصد دارند تا بنام دموکراسی و ایجاد جامعه قانونمند آنها را فریب دهند. و یا عده خوشبوار و رساده اندیش در جامعه بانتظار چنین تحولاتی خواهند بود.

جریان جلسات لویه جرگه قانون اساسی:

لویه جرگه قانون اساسی راطاهرخان (بر مبنای یکی از امتیازات "بابانی" اش) بتاريخ ۲۲ قوس ۱۲۸۲ (۱۴ دسمبر ۲۰۰۳) افتتاح نمود. و طبق روش سنتی دوران زمامداری اش در افتتاح لویه جرگه، "وکلاء" را مخاطب قرار داده و گفت: "مردم بشما اعتماد کرده اند و شما آنها را فراموش نکنید!" البته اونیز همنواباسایر مرتجعین و قدرتهای امپریالیستی مسلط بر افغانستان و نماینده ملل متحد بر این شیوه تزویر و فریبکاری متوسل شده گماشتگان امپریالیزم و ارتجاع را "نمایندگان" مردم خواندند. بعد جریان رأیگیری برای انتخاب رئیس و معاونین لوی جرگه آغاز شد که از سه نفر کاندیدای ریاست لویه جرگه حضرت صبغت الله مجددی (که اغلب گروه های اسلامی "میانه رو"، هواداران کرسی و ملیشه های شمال را نمایندگی میکرد) با کسب (۲۵۲) رأی بحیث رئیس لویه جرگه انتخاب شد. و دو نفر رقیب او هر کدام حفیظ منصور (کاندیدای جمعیت اسلامی و شورای نظار) با کسب (۱۵۰) رأی مقام دوم و عزیز الله واصفی (کاندیدای هواداران ظاهرخان) با کسب (۱۰۰) رأی مقام سوم را احراز کردند.

بتاریخ (۱۷) دسمبر کیسوںہای ده گانه جهت مباحثه و مذاکره روی مسوده قانون اساسی تشکیل گردید. در همین روزیکتن از اعضای لویه جرگه بنام ملالی (جویا) از ولایت فراه در جلسه عمومی چنین گفت: "درین لویه جرگه عدّه زیادی از جنایتکاران شرکت دارند که باید در محکمه ملی و بین المللی محاکمه شوند، و اضافه کرد که اکثر اینها بیحیث رؤسای کیسوںہای ده گانه انتخاب شده اند". باآنکه صحبت او ظاهراً از جانب عدّه از اعضای لویه جرگه با کف زدنهای مورد استقبال قرار گرفت؛ ولی عدّه هم از نمایندگان تنظیمهای "جهادی" با اظهار ناراضی و خشم از رئیس جلسه تقاضا کردند تا ملالی را از جلسه اخراج نماید. مجددی نیز او را کافر، کمونیست و ملحد خوانده و اخراج او را از جلسه به مامورین امنیتی دستور داد که با اصرار عدّه از وکلاء از "تقصیر" او در گذشته و گفت: "خانم ملالی جویا باید گفته اش را پس گرفته و از مجاهدین عذرخواهی کند" که البته ملالی نپذیرفت و مجددی موضوع را ظاهراً خاتمه یافته اعلان نمود.

ولی قابل یادآوری است که زمانی ملالی مورد تهدید قرار گرفت همان افرادی که گفته های او را با برآز "احساسات" استقبال کرده بودند از جمله بخشی از کتله صد نفری زنان بدفاع از او برنخاسته و خاموش نشستند. مطلبی که درینجا قابل مکت است جهت مورد خطاب او میباشد که او هویت آن گروه و یا گروه های مورد نظرش را مشخص نیسازد ولی با عکس العمل جناح گروه های اسلامی افراطی "اخوان" این جهت مشخص میشود. که این نوع موضعگیری فرض وطن را در مورد گروه های مورد نظر ملالی جویا و تعلق سازمانی او را تقویت میکند. و نیز زمانی خبرنگاری بی سی از او سوال نمود که عدّه شمار عضو "راوا" میدانند؛ او بنحوی از موضوع طفره رفته و نه بصورت جدی و قطعی تعلقش را از "راوا" رد کرد و نه بصراحت تأیید نموده و چنین پاسخ داد: "من یک زن مسلمان هستم؛ در حالیکه در مسلمان بودن اعضای "جمعیت انقلابی زنان" افغانستان شکی وجود ندارد؛ ولی موضوع اصلی درینجا شیوه "موضعگیری" ملالی جویا و محتوی سیاسی آن است که روش معینی از افشاگری را افاده میکرد. و احياناً اگر ملالی جویا غیر از این هدفی میداشت و بیحیث یک روشنفکر و افعال مترقی با امکان یافتن "نفوذ از صافی" ارتجاع و امپریالیزم به لویه جرگه راه یافته بود تا از موضع دفاع از منافع مردم و میهن به افشاگری بپردازد؛ قبل از همه باید به اشغال نظامی کشور و سلطه استعماری بوسیله امپریالیزم امریکا و متحدین آن اعتراض نشان میداد و بعد با فاشی هریک از جناحهای ارتجاعی جنایتکار مزدور در لویه جرگه، از جمله احزاب و تنظیمهای جهادی و طالبی، ملیشه های جنبش ملی اسلامی، پرچیها، "خلقها"، "سازائها" و غیره گروه ها و قماشهای ارتجاعی و مزدور با مشخص کردن هویت شان میپرداخت.

بعد از آن در حالیکه هنوز سروصداهای اعتراضی هواداران گروه های جهادی جریان داشت، سیاف رهبر اتحاد اسلامی افغانستان عقب مگرافون قرار گرفت و معترضین را "بآرامش" دعوت کرده و چنین اظهار داشت: "مجاهدین عملی در تاریخ انجام دادند که جهان و بشریت از آن حیران اند؛ آنها بر قدرتی رابزان و در آوردند که جهان از او هراس داشت؛ همچنان او مدعی شد که مردم افغانستان درین لویه جرگه (۹۵) فیصد مجاهدین را انتخاب کرده اند و نیز اضافه کرد که: جنایتکار گفتن مجاهدین خود جنایت است".

در حالیکه اوشیادانه دروغ میگوید؛ اولاً خلاف ادعای او و هم مقامشایش افراد تعیین شده از طرف این گروه هابه لویه جرگه آن مجاهدین و مبارزین نیستند که با ایماننداری و صداقت علیه اشغالگران شوروی و رژیم مزدور "خلقها" و پرچیها جنگیدند و ده هاهزار تن آنها درین راه قربانی شده و یا معلول و معیوب شده اند و یا آنکه بعد از ختم جنگ مقاومت مردم افغانستان با انواع مشکلات و مقشست، در بدری، فقر و بیچارگی و مصایب گرفتاراند. بلکه این

وکلای "گماشتگان رهبران تنظیمهای ارتجاعی اسلامی، فنودالان، متنفذین محلی، خوانین و سران اقوام و قبایل و نمایندگان ملیشه های جانی، تاجران دلال، تکنوکراتها و ازین قماشهای ارتجاعی اند که بوسیله همین گروه ها و کورزی مزدور و تأیید امپریالیستهای اشغالگرا انتخاب شده اند و اکثر آسراں شان هم در رأس کمیته های ده گانه (برای بحث روی مسوده قانون اساسی) قرار گرفتند.

و نیز در رابطه به عکس العمل مجددی در برابر صحبت ملالی جو یاد اکثر غنی احمدزی وزیر مالیه در میزگردی که برای بحث روی جریانات لویه جرگه بوسیله خبرنگاری بی سی ترتیب شده بود چنین گفت: "حفیظ منصور مدیر مسئول جریده پیام مجاهد قبلاً در جلسه از چوکات ادب و اخلاق بیرون صحبت کرد ولی مورد چنین اعتراضی قرار نگرفت؛ در حالیکه رئیس لویه جرگه از همان ابتدا گفته بود که وکلای باید در چوکات ادب و اخلاق صحبت نمایند". و همچنان فردای آن نماینده سازمان عفویین المللی برخوردار و زقبل مجددی را در برابر ملالی جو یاد مورد انتقاد قرار داد.

فردای آن ملالی جو یاد مدعی شد که که شب گذشته عده از مخالفین او در محل رهایش زنان در محل برگذاری لویه جرگه اجتماع کرده و ضمن سردادن شعار "الله و اکبر" بزنان فحش گفتند. و نیز یکتن از نمایندگان زن از ولایت ننگرهار اظهار داشت که: بعد از صحبت ملالی در صحن جلسه وکلای مخالف صحبت او طرف زنان هجوم آوردند و میخواستند دست اندازی کنند. همان روز دفتر ملل متحد امنیت ملالی جو یاد را بعهده گرفت. و همچنان وزیر داخله گفت که: "اگر ملالی و خانواده او به تأمین امنیت ضرورت داشته باشند و تقاضا کنند ما حاضریم تا از آنها حفاظت کنیم". و نیز بعد از ختم لویه جرگه بتاريخ (۱۲) جنوری ملالی طی مصاحبه با بی بی سی چنین گفت: "من در محل زندگی ام (شهر فراه) مورد تهدید قرار گرفته ام. او اضافه کرد که در جریان لویه جرگه بارئیس دولت کرسی ملاقات کرده است و کورزی و وزیر داخله و نمایندگان ملل متحد قول تأمین امنیت او را داده اند. او همچنان بجواب سوال خبرنگار گفت که نمیخواهم وطنم راترك کنم. او علاوه کرد که کسانی که از چنین مواردی استفاده کرده و فرار را بر قرار ترجیح داده اند و به آغوش زندگی آرام پناه برده اند؛ این عمل آنها نیز خیانت ب مردم است.

در همین روز طبق گفته خبرنگاری بی سی در حدود یکصد تن از نمایندگان متعلق به جمعیت اسلامی و شورای نظار بعنوان اعتراض علیه طرز العمل جلسه، در جلسه شرکت نکردند. و ناقد سابق وزیر صنایع کوچک در دولت ربانی طی مصاحبه گفت که: عده از منسوبین جمعیت اسلامی (صفوف ناراضی) جریان کار کمیته های ده گانه راترك کردند و او علت آنرا توافقات پشت پرده رهبران شان خواند.

بتاریخ ۲۰ دسمبر (۲۹ قوس) اسمعیل خان والی هرات در اجتماعی در یکی از قریه های ولایت هرات چنین گفت: "ملالی جو یابه علماء دین و رهبران جهادی که انقلاب اسلامی را به پیروزی رسانیده اند توهین کرده است و باید مجازات شود".

در همین روز تظاهراتی از طرف گروهی از زنان در شهر فراه بطرفداری از ملالی برگزار گردید که طبق گفته خبرنگاری بی سی تعداد آنها (۴۵۰) تن بوده اند که در آن يك زن بنام مصومه احمدی بعنوان نماینده تظاهر کنندگان چنین گفت: "ما بانظام ریاستی موافقیم و در مورد صحبت ملالی در جلسه لویه جرگه گفت: حساب مجاهدین واقعی از جنایتکاران جداست و منظور ملالی هم جنایتکاران بوده است و "سریاکلاه فرق دارد". همچنان تظاهر کنندگان در اخیر قطعنامه را بدفتر ملل متحد در شهر فراه تسلیم کردند که حاوی خواستهای ذیل بوده است:

۱؛ محاکمه جنایتکاران جهادی و غیر جهادی.

۲؛ مجانی کردن تحصیلات عالی در کشور.

۳؛ تعیین نظام "ریاستی" در افغانستان.

این تظاهرات بوسیله اهل بازار، روشنفکران، مأمورین ادارات دولتی و مأمورین امنیتی حمایت میشده است. که درینجا از مورد حمایت قرار گرفتن این تظاهرات از جانب حکام محلی و طرح خواست نظام ریاستی، گوشه از همسوئی خواستهای سیاسی گروهی ملالی را با جناح کرزی نیز برملا میسازد.

بتاریخ ۲۵ دسمبر (چهارم جدی) هواداران جنبش ملی اسلامی طی تظاهراتی در شهر مزار شریف خواستار نظام ریاستی در افغانستان شدند که حمایت شانرا درین زمینه از خواست کرزی و جناحش را آشکار میسازد.

تاریخ ۲۸ دسمبر ۲۰۰۳ (۷ جدی ۱۳۸۲)؛ آغاز جریان سازشهای پشت پرده بین جناحهای ارتجاعی مزدور دیرپه تصویب قانون اساسی؛ در جلسه همین روز مجدداً و سیاف پیش از پیش صحبت از تفاهم اکثریت نمایندگان لویه جرگه روی بیش از یکصد ماده از مسوده قانون اساسی رانمودند. و نیز خبر از مواردی دادند که تعدیل آن با اکثریت آرای اعضای کمیسیونهای ده گانه صورت گرفته است، و اضافه کردند که فقط دو سه ماده قابل بحث وجود دارد که نظرقاطع نمایندگان را ضرورت دارد.

تاریخ ۲۸ دسمبر (۸ جدی)؛ عده از رؤسای کمیسیونهای ده گانه که بیشتر آنها از رهبران تنظیمهای "جهادی" و هواداران آنها منصوب شده بودند از جمله ربانی، سیاف+شیخ آصف محسنی+مولوی احمد نبی (محمدی)، داکتر شاهد و غیره و باقی آنها غنی احمدزی، محمد حنیف و احمد فرید بودند که با اعضای هیأت رئیسه لویه جرگه اعضای "کمیسیون تفاهم" را تشکیل میدادند که بقول آنها روی "توحید و تنظیم" نظرات و پیشنهادات نمایندگان کمیسیونهای ده گانه بحث و غور کنند.

جریان کارلویه جرگه بخوبی نشان میداد که خلاف ادعای مرتجعین و با داران امپریالیست آنها که صحبت از وجود فضای دموکراسی در جریان لویه جرگه داشتند؛ حتی حاضر نشدند اصل دموکراسی خاص خودشان را نیز در جریان لویه جرگه رعایت کنند. که شیوه کار در تشکیل کمیسیونهای ده گانه و نصب عناصر معلوم الحال مورد نظر در رأس آنها؛ چنانکه سیاف قبل از تشکیل این کمیسیونها با صدای بلند اظهار داشت که: "رؤسای کمیسیونها نباید بحساب الفبا بلکه باید از علما و متخصصین تعیین شوند" و "کمیسیون تفاهم" هم بر همین شیوه تشکیل گردید. اینها حتی حاضر نشدند انتقادات دوستانه گماشتگان شانرا در برخی زمینه ها در جریان جلسات بشنوند؛ که مبادا از طریق رسانه های جمعی به سمع عوام کشور برسد. البته همه این اقدامات تحت نظر و کنترل مستقیم حاکم امریکائی ("زلی خلیل زاد")، نماینده ملل متحد و قوماندان (ISAF) صورت میگرفت که یقیناً بر حسب مرام آنها جریان داشت؛ که رذیلانه جهت فریب عوام الناس دنیا خود را "جهان آزاد" و هوادار "دموکراسی" تبلیغ میکنند. تاریخ ۲۰ دسمبر (نهم جدی) که هفدهمین روز جلسات بحث روی مسوده قانون اساسی بود؛ عده زیادی از نمایندگان جلسه عمومی را ترک کردند. یکنفر بنام انجینر کبیر (رنجبر) که خود را "نماینده" شهر کابل معرفی کرد طی مصاحبه بای بی سی چنین گفته: "متن جدید قانون اساسی که روی آن بحث شده است بمراتب ضعیفتر است و ایدئولوژیک سیاسی شده است. و اضافه کرد در حالیکه این وثیقه ملی باید حقوقی و مدنی باشد، تعدیلات حاشیه ای قانون اساسی کاملاً منفی است و برخورد دموکراتیک بمسوده قانون اساسی نشده است؛ گروه ها اعمال نفوذ کردند، به سرود ملی شعار الله و اکبر و نام ملیتها اضافه شده است و ازینرو بحق اقلیتهای مذهبی غیر مسلمان ظلم شده است. همچنان او گفت: امکان صحبت آزاد در لویه جرگه موجود نبود ولی عده بدون اخذ اجازه رئیس مجلس

میتوانستند صحبت کنند و با اعتراف خود آنها (۹۵) درصد اعضای لویه جرگه از تنظیمهای آنها آمده اند."

همچنان بهمین تاریخ (با وجود فرصت) تعویق جلسه عمومی لوی جرگه بوسیله رئیس لویه جرگه اعلام شد. او گفت که: چون تعدادی از وکلاء از شرکت در آن امتناع کردند؛ زیرا روی چگونگی تعدیل (۱۲) ماده مسوده اختلاف نظر وجود دارد. در ابتدا طرفداران نظام پارلمانی (تنظیمهای جهادی) ازین مواد حمایت میکردند و بعداً اعضای جنبش ملی اسلامی و حزب وحدت اسلامی بآنها پیوستند". و به تعقیب از طرف دارالانشاء لویه جرگه موادی از مسوده قانون اساسی که تعدیل و تصحیح در آنها صورت گرفته بود قرار آتی اعلام گردید:

— رئیس جمهور برای بیش از (۵۰) فیصد مردم انتخاب میشود.

وزرا باید دارای اوصاف معین ذیل باشند:

از طرف محکمه باید بارتکاب جرمی محکوم نشده باشند، دارای شهرت نیک باشند، عمر آنها بالاتر از (۲۵) سال باشد و تابعیت افغانی داشته باشند.

از هر ولایت کم از کم دو وکیل زن در پارلمان آینده حضور یابند.

در پهلوی کلمه اتباع کشور عبارت (اعم از زن و مرد) نیز علاوه شود.

تحصیلات از صنف اول تا آخر مجانی باشد.

در مواد متذکره فوق در مورد اوصاف وزراء "محکومیت ارتکاب جرم رایبه محکمه محول کرده اند" و در غیر آن جنایتکاران میتوانند بسمت وزیر انتخاب شوند؛ چنانکه همین حالا چندین تن آنها در مسند وزارت و سایر مقامات عالی دولتی در مرکز و ولایات نشسته اند. همچنان که در شرایط فعلی محکمه برای آنها وجود ندارد، در آینده نیز تحت حاکمیت خودشان محکمه واقعی ای وجود نخواهد داشت تا آنها را به جنایاتیکه در طی یک ربع قرن علیه خلق و میهن مرتکب شده اند، محکوم سازد؛ ازین روی هیچ مانعی در رسیدن آنها باین مقام وجود نخواهد داشت. درینجا باید تذکار دهیم که تشکیل "محکمه جهت محاکمه جنایتکاران جنگی" در شرایط کنونی عملاً مصلحت و صوابدید قدرتهای امپریالیستی اشغالگر عمدتاً امریکاست. و اینهم بستگی به میزان فرمانبرداری و عدم فرمانبرداری (گردن کشی) این جنایتکاران از اوامر و فرمان ارباب بزرگ (امریکا) دارد. و در شرایطی که امریکالایم بدانند این "محکمه" را تشکیل و آنرا چون "شمشیر دموکلیس" بالای سر این مزدوران جنایتکار آویزان خواهد کرد. و در مورد تأکید روی تابعیت یگانه وزراء ظاهراً اختلاف گروه های مختلفی از ائتلاف شمال را با جناح کرزی و انصود میسازد تا بدین طریق تاجای امکان در آینده بتوانند تقرر تکنوکراتها را که تابعیت دوگانه دارند درین سمت محدود سازند و بیادریارلمان آینده با پافشاری روی این موضوع در مورد دلخواه شان از جناح مقابل امتیازاتی را بدست آورند، و درین اوصاف موضوع درجه تحصیل وزراء تعیین نشده است.

مواد پیشنهادی ای که موارد اختلاف را عمدتاً باین دو جناح لویه جرگه تشکیل میداد:

تشکیل دیوان عالی قانون اساسی.

چاپ و نشر پول به صوابدید پارلمان صورت گیرد.

رئیس جمهور باید بیش از یک معاون داشته باشد (دو معاون).

سرود ملی مختلط از دوزبان رسمی کشور باشد.

وزراء باید دارای تابعیت یگانه افغانی باشند.

رسمیت یافتن زبان ازبکی .

ازدیادصلاحیت شوراهای ولایتی.

رسمیت یافتن مذهب جعفری .

زبان پشتوزبان ملی کشورشناخته شود .

سیاست خارجی دولت بایدبه تصویب ولسی جرگه برسد .

انتخابات ریاست جمهوری وپارلمانی همزمان انجام شود .

امتیازلقب "بابای ملت" برای ظاهرخان ازمسوده قانون اساسی حذف شود .

پیشنهادموادمتذکره فوق وپافشاری روی آن ازجانب جناحهای مختلف ارتجاعی نه بخاطرمدافع ازحقوق دموکراتیک مردم وامتیازبرای آنها بلکه روی اهداف خلص سیاسی گروهی هریک ازگروه های شامل درلویه جرگه بودکه بمنظورامتیازگیری ازجناح مقابل واعمال فشار برآن تا درآینده بتوانندعرصه های مختلف ازآن بنفع شان استفاده کنند .

پیشنهادتشکیل دیوان عالی قانون اساسی بمنظورمحدودکردن صلاحیتهای رئیس جمهور درآینده است ؛ زیراازهمین اکنون امریکادررأس قوای اشغالگرروی کاندیدوانتخاب کرزی تأکیددارد؛ وگروه های مختلف دیگرارتجاعی سعی دارندتامواضع شانرا درولسی جرگه وپست معاونین "رئیس جمهور" تقویت کنند . وموضوع چاپ ونشرپول به صوابدیدلویه جرگه نیزبه منظور تضعیف جناح تکنوکراتهای هوادارکرزی واحیاناًانتخاب منبع خارجی چاپ پول صورت میگیرد؛ وهم موضوع دومعاون برای رئیس جمهورچانس گروه های شامل درائتلاف شمال راافزایش میدهد .

موردمختلط بودن سرودملی اززبانهای پشتوودری ازیکطرف شیوه اغواگرانه ای است که مرتجعین تعلقات ملیت تاجک قصددارندتا عناصربورژواناسیونالیست این ملیت وبخشهای ازعوام ناآگاه رابفریبند؛ واینرا اقدام وتلاشی درجهت نوعی کسب امتیازواحقاق "حقوق ملیتی" آنهاجا برزند .

موردتابعیت یگانه(افغانی)وزراء نیزظاهراً بمنظور ایجادمانع درانتخاب تکنوکراتهای است که تابعیت دوگانه ویاتابعیت غیرافغانی دارند .

درموردرسمیت زبان ازبکی؛ ازیکطرف نمیشودخواست عده از "روشنفکران" بورژواناسیونالیست این ملیت تلقی نگردد وازجانب دیگر رهبران جانی "جنبش ملی اسلامی" میخواهندازینطریق بااغوای ملیت ازبک کشور(که گویاجهت احیاورشد زبان وفرهنگ ملی آنها میکوشند) موقعیت شانرا دربین این ملیت تقویت کنند . درواقعیت رسمیت دادن زبان "یک فریبکاری است که بورژواناسیونالیسهای ارتجاعی اقلیتهای ملی برای فریب اقوام شان بآن متوسل شده اند .

درحالیکه درجوامع غیردموکراتیک که ستم ملی شنونیستی وستم طبقاتی بوجه خشنی اعمال میشودزمینه رشدوتکامل ملیتهای این کشورهامکن نمیکردد . این ملیتهافضای آزاد دموکراتیک برای نشوونمای همه جانبه وترقی وتکامل شان درعرصه های مختلف حیاتی نیزنیازدارند . ونیزاین "رسمیت زبان" ازماهیت وسرشت دموکراتیک دولت ناشی نمیشود بلکه نتیجه معامله بین دوجناح طبقه حاکمه ارتجاعی است؛ وازآنجائیکه مسایل اقتصادی، سیاسی واداری وغیره درکنترول دولت است ودولت براساس ماهیت اش باین موضوع نظرخواهد داشت .

مورددازدیادصلاحیتهای شوراهای ولایات؛ بازهم نه بمنظورآماده کردن شرایط سهمگیری بیشترتوده های مردم

در امور مربوط به سرنوشت سیاسی و امور معیشتی آنها است بلکه؛ هدف تقویت بیشتر پایه نفوذ حکمرانان ولایات و محلات مربوط به گروه های ارتجاعی مختلف است که همین اکنون از قدرت و سلطه زیادی برخوردارند و در دوران انتخابات آینده برای ریاست جمهوری، ولسی جرگه و جرگه های ولایتی نیز یأسانی می توانند اعمال نفوذ و قدرت نمایند.

موضوع ملی اعلام کردن زبان پشتو خواستی است که بوسیله نمایندگان طبقات ارتجاعی ملیت پشتون و گروه های ارتجاعی تعلقات این ملیت مطرح گردید تا هر چه بیشتر بتوانند موقعیت برتری طلبی ملی (شئونیزم عظمی طلبانه) شان را تثبیت و تحکیم بخشند.

مطلب تصویب و فیصله ولسی جرگه بر سیاست خارجی دولت نیز به منظور تضعیف صلاحیت رئیس جمهور صورت گرفت نه به منظور مستدعی سیاست خارجی دولت بنفع کشور و مردم. زیرا اولاً آمریکا (که در شرایط فعلی حکمران اصلی افغانستان تحت سلطه استعماری و اشغال نظامی است که بیش از همه سیاست خارجی دولت مزدور را در کنترل دارد) پیش از پیش کرزی رابحیث دستیار حاکمش ("زلی خلیلزاد") بحیث رئیس جمهور دست نشانده کاندید کرده است؛ که گروه های دیگر ارتجاعی برای فعلاً درین سمت چانس کمتری دارند. و ثانیاً سابقه و هویت جنایت بار آنها در بین مردم نیز فکتور دیگری است که چانس آنها را بیشتر تضعیف میکند. مگر اینکه در آینده مصلحت و صواب دید آمریکا و متحدین آن درین زمینه طور دیگری تغییر جهت یابد.

موضوع پیشنهاد دایر شدن همزمان انتخابات ریاست جمهوری و ولسی جرگه بیشتر بنفع گروه های ائتلاف شمال و سایر گروه های است که در شرایط فعلی در ولایات کشور حاکم اند و هنوز از قدرت و نفوذ از طریق اعمال زور و فشار برخوردارند؛ و در پنج ماه آینده خواهند توانست به نحوی به شیوه "انتخاب اعضای دولویه جرگه" در جریان انتخابات "رئیس جمهور" اعمال نفوذ کرده و نیز افراد مورد نظر شان را به ولسی جرگه بفرستند. از همینجاست که گروه های ائتلاف شمال و سایر گروه های ارتجاعی حاکم بر ولایات بیم ازین دارند که مبادا در صورت گسترش حوزه کنترل کرزی به ولایات کشور بوسیله بخش نیروهای نظامی اشغالگر بنام (ISAF) نفوذ فعلی آنها در ولایات محدود گردد و در آینده نتوانند بطور دلخواه کافی السابق در انتخاب افراد مورد نظرشان اعمال نفوذ کنند.

بتاریخ ۲۱ دسمبر (۱۰ جدی) با زهم رایگیری عمومی لویه جرگه بتعویق افتاد. در همین روز هیأت رئیسه لویه جرگه اعتراضاً با جلسه مقاطعه کرد و اکثر اعظم دادفریکی از معاونین رئیس لویه جرگه طی مصاحبه بای بی سی گفت که: "خلاف اصول و مقررات فیصله هابوسیله رئیس لویه جرگه و سایرین در پشت پرده (در شورای تفاهم) صورت میگیرد. بهمین رابطه جعفر رسولی "نماینده" مهاجرین افغان مقیم ایران در لویه جرگه گفت: "فعلاً جریان لویه جرگه به بن بست رسیده است؛ زیرا دولت در جریان جلسات لویه جرگه مداخله کرده و فشار وارد میکند".

همچنان درین روز دارالانشأ لویه جرگه اعلان نمود که مواد مورد اختلاف از (۱۲) ماده به (۲۲) ماده افزایش یافته است.

همچنان کرزی طی مصاحبه بای بی سی چنین گفت: "شب گذشته بارهبران جهادی صحبت کردم، من با پیشنهادات نوع نظام و اختیارات رئیس جمهور بارهبران جهادی و هیچکس دیگر معامله نخواهم کرد"؛ کرزی که در واقع گفته خلیلزاد و امریکار تکرار می کرد) با این بیان صریح خود او لاقش تعیین کننده امریکار در اعمال قدرت بر تصویب قانون اساسی بیش از پیش افشا می کرد و ثانیاً به حریفان خود گوشزد می کرد که در افغانستان حرف اخیر امریکا میزند. و یقیناً که این قانون برفوق مرام و منافع قدرتهای امپریالیستی اشغالگر (خصوصاً آمریکا) و طبقات و گروه های ارتجاعی تدوین شده است که

در مواردی بر اساس رقابت بین آنها اختلافاتی بروز کرده است. دیده شده که بتأیید اصل نظام (جمهوری اسلامی) خواست امریکا شکل ریاستی آن بوده که بوسیله کرسی اعلان شده که تغییر ناپذیر است. چرا که در پروسه مباحثات و مذاکرات پیرامون تصویب مسوده قانون اساسی در هیچ موردی اصل دموکراسی (چنانکه خود آنها مدعی بوده اند) رعایت نشده است.

در نظام ریاستی نقش رئیس دولت (مورد نظر امریکا) "مقتدر" در دولت آینده برای مدت پنج سال "قانونی" میگردد. و همچنان درین شکل نظام کرسی وی احتمالاً هر مزدور دیگری (طبق قانون اساسی) دارای صلاحیتها و اختیارات قانونی کافی در رأس قوای اجرائیه و قضائیه و قوای مسلح، ظاهر آهمه کاره مملکت است. باین ترتیب در افغانستان نیروهای اشغالگر (عمدتاً امریکا) با آسانی میتوانند بوسیله آن اهدافش را تطبیق و پلانیهایش را بمنصه اجرا قرار دهد؛ تا از طریق صدراعظم و پارلمان نسبتاً "مقتدر" که با گروهی ازین قماش عناصر بایده سروکار میداشت.

بهین روز حفیظ منصور یکی از نمایندگان جمعیت اسلامی گفت: "اکنون لویه جرگه به دو گروه فارسی زبان و پشتو زبان تقسیم شده است و مداخلات دولت در جریان لویه جرگه این اوضاع را بوجود آورده است و اضافه کرد که: تفاهم بین دو جناح را در لویه جرگه برآرای اکثریت و اقلیت ترجیح میدهد".

این گفته از یکطرف بیانگر اختلاف نسبتاً جدی است که بین دو جناح عمده در لویه جرگه بروز کرد و از جانب دیگر تشدید چانه زنیها برای امتیاز گرفتن آشکار میگردد. و درینجا طرح مسئله ملیتی از جانب هر دو جناح از نظر تبلیغاتی مطرح است تا بدینوسیله توانسته باشند با تحریک احساسات ناسیونالیستی توجه گروه ها و عناصر مختلف لویه جرگه را که به جناح بندیهای سیاسی مختلفی وفادار بودند بطرف شان جلب کنند. از طرف دیگر تأکید روی مطلب "تفاهم بین دو جناح" بیانگر زد و بند های دو جناح در پشت پرده میباشد؛ که تلاش داشتند تا از طریق تفاهم، مصالحه و سازش و گذشته های متقابل بمعامله دست یافته و ازین طریق امتیازاتی بدست آورند؛ که این عمل هرچه آشکارتر ماهیت ضد دموکراتیک و ضد مردمی این لویه جرگه فرمایشی را عیان میسازد. و همچنان هرچه بیشتر ماهیت تبلیغاتی دروغین رسانه های غربی، دولت مزدور و ملا بنویسها، خطیبها، نطقان و تحلیلگران مزدور امپریالیزم و ارتجاع را برملا میکند که چگونه امپریالیزم و ارتجاع شیادانه با تبلیغات کذب و متوهم کننده توده های مردم را اغوا کرده و لویه جرگه فرمایشی و اجتماع دسته از عناصر جنایتکار و مزدور و میهن فروش را بنام "مظهر اراده مردم" و "نمایندگان مردم" جعل کرده و در آن منافع پلید و غارتگرانه شانرا "مشروعیت" میبخشند.

همچنان اینطور آشکار شد که در موارد مختلف، اختلاف بین گروه ها و جناحهای مختلف ارتجاعی در لویه جرگه در حالات مختلف باشکال مختلفی ظاهر میشد از جمله: اختلافات قومی و ملیتی، لسانی، گروهی و تنظیمی، مذهبی و عقیدتی و سمتی که هر یک از جناحها برای امتیاز گیری از جانب مقابل بآن مستمسک میشدند.

بتاریخ اول جنوری ۱۱۲۰۰۴ (جدی ۱۳۸۲) بیش از دو صد نفر از اعضای لویه جرگه جریان رأی گیری را روی پنج ماده مورد اختلاف تحریم کردند که همه آنها از تعلقات ملیتهای تاجک، ازبک و هزاره بودند و در نهایت (۱۵۰) نفر آنها از دادن رأی خودداری کردند. و نیز در همین روز اعلام گردید که پیشنهادهای جهت وارد کردن تعدیلات و تغییراتی در مواد ذیل از مسوده قانون اساسی صورت گرفته که مورد اختلاف بوده است:

بجای کلمه افغان (افغانستانی) نوشته شود.

در ماده (۷)؛ دولت منشور ملل متحد، معاهدات بین الدول، میثاقهای بین المللی واعلامیه حقوق بشر را رعایت میکند و از کشت و قاچاق مواد مخدر جلوگیری میکند.

در مورد ماده مربوط به سرمایه گذاری: سرمایه گذاری مبنی بر بازار آزاد؛ به سیستم اقتصادی ملی و بازار آزاد (مختلط) اصلاح شود.

سرود ملی بزبان پشتو و در پی با ذکر عبارت الله اکبر و نام اقوام متعدد کشور اصلاح شود.

دولت جمهوری اسلامی مستقل واحد... به جمهوری اسلامی پارلمانی تغییر یابد.

در متن پیش نویس بجای کلمه مقاومت کلمه "جهاد" ذکر شود.

پشتو و در پی زبانهای رسمی کشورهای ازبکی و ترکمنی در مناطق شان نیز رسمی شوند.

در مورد حذف کلمه "اسلامی" از ماده اول: مجدداً رئیس لویه جرگه چنین گفت: "کسانی که خلاف جمهوری اسلامی اند کافر و ملحد اند؛ افراد ضعیف الایمان یابی ایمان این پیشنهاد میکنند؛ این یک دسیسه ملحد و کافر و غیر مسلمان است. ما میدانیم که این موضوع را کیها پیشنهاد کرده اند و ما آنها را جزا خواهیم داد".

حذف امتیاز لقب "بابای ملت" از قانون اساسی.

درج ماده الزامی بودن حجاب شرعی برای زنان (یا حصار اسارت اجباری زنان در جامعه تبصره از ماست).

موضوع تأیید و قانونی شمردن "قهرمان ملی" احمد شاه مسعود در قانون اساسی.

والیهای ولایات باید به اساس پیشنهاد جرگه های ولایتی و تأیید رئیس جهورات انتخاب شوند؛ باین ترتیب که: از سه نفر پیشنهادی اعضای جرگه ولایتی یک نفر بوسیله رئیس دولت انتخاب شود و انتخاب و لسوالان نیز به همین منوال صورت گیرد.

موضوع تشکیل کمیسیون عالی مستقل نظارت بر قانون اساسی.

موکول کردن موضوع خانم خارجی غیر مسلمان وزراء و سایر افراد عالی رتبه دولت به فتوی فقها.

در همین روز اعلان گردید که بین (۲۷۰ تا ۲۸۰) نفر از وکلای روی مواد مسوده قانون اساسی رأی داده اند و باقی اعضای لویه جرگه جریان رایگیری را بایکات کردند؛ لکن صندوقهای آرآبدون شمارش به نماینده ملل متحد سپرده شد، و وانمود گردید که رایگیری باطل اعلام شده است؛ واعلام گردید که چیزی کمتر از نصف اعضای لویه جرگه در رایگیری شرکت نکرده بودند و شاید از طرف جهانیان این لویه جرگه نامشروع تلقی شود. و بتعقیب از طرف رئیس لویه جرگه اعلام شد که روز جمعه جلسه تعطیل است؛ تا برای رسیدت به تفاهم روی بعضی مسایل مذاکره شود یعنی روی مواد قابل بحث و اختلاف تفاهم باهمی حاصل شود.

کبیر رنجبر (رئیس حقوقدانان) طی مصاحبه بای بی سی اظهار داشت که: "در صورت عدم اشتراک بیش از دو صد نفر از وکلای در رایگیری مشروعیت لویه جرگه زیر سوال میرود. و اضافه کرد که: میانجیگران از جمله خلیزاد و لخدیر ایهیمی (حاکمان اصلی تبصره از ماست) سعی در حصول تفاهم جناح های مخالف دارند تا فردا به جلسه رایگیری حاضر شوند و لویه جرگه ازین بست خارج شود. همچنان او گفت که: فضای لویه جرگه ملو از تهدید، اعمال فشار، دشنام، خارج کردن افراد مخالف بزور از صحن جلسه، تکفیر و تحکم نظامی آلوده بود".

بتاریخ دوم جنوری (۱۲ جدی) قیوم کرزی برادر (حامد کرزی) طی مصاحبه بای بی سی چنین گفت: "جریان بروز اختلاف

نظردلویه جرگه صحت و اساسات دموکراسی را حکایت میکند و بطور واضح دو تفکر سیاسی در جریان جلسه موجود بوده است. اونیز مسیر جریان لویه جرگه رابه تفاهم موکول کرد؛ یعنی حصول تفاهم بین دو جناح اصلی در لویه جرگه. بهمین تاریخ فرانسس واندریل نماینده اتحادیه اورپاطی مصاحبه بایی بی سی اعتراض خود را نسبت به اظهارات مجددی در مورد پیشنهاد حذف کلمه "اسلامی" از ماده اول قانون اساسی بوسیله عده از نمایندگان چنین بیان نمود: "مجددی بحیث یک صوفی و عالم اسلامی که باید تحمل را ترویج کند لکن پیشنهاد تعدیل یا تعویض ماده اول مسوده قانون اساسی از جانب (۱۵۰) تن از وکلاء را که اصولاً عملی شجاعانه است) خلاف اصول و طرز العمل لویه جرگه رد نموده و آنها را کافر و ملحد خواند. ولی در جامعه افغانستان کسانیکه کافر و ملحد خوانده شوند برای آنها عواقب وخیمی در بردارد. او علاوه کرد که این صحبت باید از طرف طالبان میشد نه جناحهای فعلی و من ازین ناحیه اندوهگین هستم".

آقای واندریل با آنکه مجددی را نسبت باین برخورد آن ظاهر امورد انتقاد قرار میدهد؛ اما با زهم برای حفظ موقعیت او طوری از اوستایش میکند که توده های عوام کشور از این قماش گروه هلی اسلامی باید برداشتی غیر از طالبان داشته باشند. در حالیکه همه این گروه های ارتجاعی اسلامی چه "میانه رو" و چه افراطی ("اخوانی") و چه طالبی در ماهیت همه سر و ته یک کرباس بوده و دارای جهانی بینی واحدی اند و از یک نوع ایدئولوژی و سیاست پیروی میکنند؛ همه خواهان یک نوع نظام دولتی (جمهوری اسلامی) و حافظ منافع طبقات ارتجاعی (فئودال و کمپرادور) و امپریالیزم و استعمار در کشور اند. فقط نحوه برخورد این گروه ها بمسائل در مواردی تا حدودی از هم متفاوت است.

تاریخ ۲ جنوری (۱۳ جدی) بازهم جلسه عمومی لویه جرگه بتعویق افتاده و بیان گردید که در نهایت دو ماده مورد اختلاف باقیمانده است یعنی شناختن زبان پشتو بحیث زبان ملی کشور و وزراء باید فقط تابعیت افغانی داشته باشند. بتعقیب مجددی اعلام کرد که فقط یک مورد اختلاف باقیمانده است و اضافه کرد که امیدوارم لویه جرگه بخاطر یک کلمه به شکست کشیده نشود؛ یعنی مسئله رسمی شدن زبان از یکی.

بتاریخ ۴ جنوری (۱۴ جدی) جلسه عمومی لویه جرگه دایر شد و مجددی رئیس جلسه از نمایندگان خواست؛ در صورتیکه این وثیقه ملی را تصویب کرده اید (البته باسازش و تفاهم پشت پرده تبصره از ماست) و تعهد میدید که بآن عمل میکنید؛ بعنوان رأی مثبت برای دودقیقه بیابایستید، که همه وکلاء بیایستادند و باین ترتیب مسوده قانون اساسی دولت دستنشانده از طریق مصالحه و سازش جناح های ارتجاع و تأیید قدرتهای امپریالیستی بتصویب رسید. در حالیکه طبق اصول و طرز العمل لویه جرگه برای تصویب هر مده مسوده قانون اساسی به اساس آرای اکثریت یعنی باید (۲۵۱) نفر از نصاب اصلی اعضای لویه جرگه بگونه آزاد رأی میدادند. چنانکه یک خبرنگار غربی گفت: "در افغانستان دموکراسی از طریق مصالحه بدست میآید".

در ختم جلسه مجددی کوشید تا صحبت روزهای قبل خود را که در مورد آن عده نمایندگان که پیشنهاد حذف پسوند "اسلامی" را ارائه داده بودند و مذکور آنها را کافر، ملحد و بی ایمان خطاب کرده بود، بنحوی تصحیح کند؛ و اینطور وانمود کرد که او گفته است که این پیشنهاد شاید بنفع چنین اشخاصی تمام شود؛ و بازهم اگر کسی آزرده شده باشد معذرت میخواهم".

برخی از تعدیلات و تغییراتی که در مسوده قانون اساسی در مرحله نهائی در پشت پرده با سازش و مصالحه صورت گرفته بود بقراری اعلام گردید:

سرود ملی بزبان پشتویا از دیاد عبارت الله و اکبرونام اقوام مختلف کشور.

وزراء باید دارای يك مليت (افغانی) باشند و به مشوره شورای ملی وزیر دارای دوملیت هم میتواند مقرر شود.

بعوض دیوان عالی قانون اساسی؛ کمیسیون عالی مستقل نظارت بر قانون اساسی که اعضای آن از طرف رئیس جبهه و انتخاب شده و به تصویب پارلمان میرسد. که البته نسبت به "محکمه قانون اساسی" از نظر ماهیت و صلاحیت کم ارزش است.

تعیین سیاست خارجی دولت بمشوره پارلمان صورت میگیرد.

در پیش نویس مسوده قانون اساسی کلمه مقاومت بعوض جهاد تصویب گردید.

رئیس دولت در برابر مردم وولسی جرگه مسئول است.

برای رئیس جمهور دو معاون به تصویب رسید.

چاپ پول بموافقه رئیس بانک و مشوره کمیسیون اقتصادی ولسی جرگه باید صورت گیرد.

تعیین وزراء و رؤسای مستقل ولوی حارنوال مشروط به تصویب پارلمان است.

هیچ قانونی در کشور مخالف معتقدات و احکام دین اسلام نمیتواند باشد.

برنامه احزاب سیاسی مخالف احکام دین اسلام و فقه حنیفی نباید باشد.

معاون اول رئیس جمهور بعد از فوت و یا کشته شدن آن وظایف او را بعهده میگیرد.

در جلسه اختتامیه کرسی رضایت و خرسندی خود را از تصویب قانون اساسی و تعیین "نظام ریاستی" اعلام کرد که خواست حاکمان اشغالگریز بوده است تبصره از ماست؛ او اضافه کرد که در شرایط کنونی در افغانستان آنرا مناسب دانسته است. او با دامه سخنانش صحبت از "ملت سازی" کرده و گفت: حکومت باید با اساس "مفکوره" بوجود آید. همچنان او اظهار داشت که: غریب بچه یکا و لنگ و نیم روز بیاید و با اساس لیاقت رئیس جمهور شود (در شرایط کنونی و شرایط مشابه در آینده بخوان مزدور و دست نشانده امپریالیزم تبصره از ماست). و نیز او گفت: این مملکت به جرأت سیاسی نیاز دارنده به بزدلی سیاسی (بلی وطن فروشی و مزدوری به امپریالیزم هم "جرأت" می خواهد مانند خود او و عناصر خلفش که او آنها را فرامی خواند. تبصره از ماست).

او کودکانه گفت: "در امریکا اکثریت اقلیت نیست، قوم و قوم بازی نیست؛ فقط میگویند امریکائی هستی، حقوق داری و وجایب داری..... من افغانستان بی تبعیض می خواهم، برای ما خارجیها ظلم کردند، اشغالگران ظلم کردند و جنایتکاران داخلی ظلم کردند".

ملاحظه میشود که این مزدور حقیر شیادانه و احمقانه سعی میکند تا حقایق را لاپوشی کرده و اذهان مردم اسیر، متوهم و برقم رسیده افغانستان را از واقعیت های جاری کشوری یعنی اشغال نظامی، سلطه حاکمیت استعماری امپریالیست های امریکائی، اروپائی و سایرین مخدوش کرده و با ایما و اشاره همه را مربوط به گذشته و انود سازد. در حالیکه همین اکنون خود او در رأس دولت دست نشانده امریکا و متحدین آن متشکل از باندهای جنایتکار قرار داشته و بر مردم افغانستان ستم و استبداد همه جانبه روا میدارند. قوای اشغالگر استعماری با کمال وحشیگری همه روزه مردم بیگناه افغانستان اعم از کودکان، زنان و مردان را بنام "تروریست های" القاعده و طالبان قتل عام میکنند. امریکائیها و متحدین آنها این وحشیان "متمدن و طرفدار حقوق بشر" تنها در خلال ماه دسمبر سال گذشته بیشترین کشتارهای دسته جمعی را در ولایات

شرقی و جنوب غربی کشور انجام داده اند و حاکمیت ملی، استقلال، آزادی و تمامیت ارضی کشور پایداری شده است. هنوز هم امپریالیستهای اشغالگر برای تحکیم سلطه استعماری دوامدارشان در افغانستان و منطقه قصد دارند تا تحت نام تیمهای بازسازی ولایتی (PRT) بخش قوای نظامی اشغالگر (ISAF) را در سراسر کشور گسترش داده و مستقر کنند؛ ولی این چاکر خردباخته صحبت از افغانستان مستقل، بیتبعیض و رأی و سخن آزاد دارد.

بتاریخ ۵ جنوری (۱۵ جدی) احمدولی مسعود سفیر دولت در انگلستان طی مصاحبه بابت بی سی چین ادعا کرد که: مداخله دولت باعث سیاسی شدن جلسات لویه جرگه شد و خواست مردم (بخوان خواست و اهداف گروه او تبصره از ماست) برآورده نشده است. همچنان او افشا کرد که: مسوده اول قانون اساسی که بوسیله کمیسیون مستقل قانون اساسی تدوین شده بود توسط دولت قید شده و مسوده تعدیل شده رادولت به لویه جرگه ارائه داده است. او همچنان اضافه کرد که: بکوشش زلمی خلیلزاد و لخدیر ایمی نمایندگان به تفاهم رسیدند و نیز اظهار داشت که در نهایت کسانی که رأی دادند تعدادشان بین (۲۵۰ تا ۲۷۰) نفر میرسد و بقیه رأی ندادند. بالمقابل صحبت احمدولی مسعود؛ غنی احمدزی وزیر مالیه دولت (که همزمان طرف سوالات خبرنگار بود) بشکل اخطاریه به احمدولی مسعود گفت: "اینها مسئول صحبتهای شان باید باشند، مردم از آنها حساب میخواهند؛ زیرا آنها مسئول همه چیز در کشور اند".

بهمین روز صدیق چکری معاون تنظیم جمعیت اسلامی طی مصاحبه بابت بی سی چین گفت: "لویه جرگه در وسط سیاسی شد، در حالیکه راه حل مذهبی و محلیگری شیوه راه حل مسایل بود؛ تا آنکه بقول اوبشویه افغانی یعنی زیر نام "عننه" به سازش و تفاهم رسیدند.

بهمین روز نادر نادرى معاون کمیسیون مستقل حقوق بشر دولت کابل طی مصاحبه بابت بی سی در مورد قانون اساسی تصویب شده چنین اظهار نظر نمود: "متن قانون اساسی در مورد "حقوق و وجایب اتباع" مطابق بانورمهای حقوق بشرین الملی است، و نیز اضافه نمود که قانون اساسی به آرای نمایندگان مردم افغانستان تصویب شده است".

از آنجائیکه ماهیت کمیسیون "حقوق بشر" دولتی و ماهیت فکری ارتجاعی و تعلقات گروهی رئیس، معاون و سایر اعضای بلند پایه آن مشخص است؛ ازینرو جز موضع این چنینی ای را از آقای نادرى نیز نمیشد انتظار داشت.

محمی الدین مهدی که مانند حفیظ منصور بقول آنها خود را از جناح "مردمگرا" در برابر جناح "تمرکزگرا" میخواند، طی مصاحبه چنین گفت: "در مذاکرات بخاطر تفاهم بین دو جناح از وکلای لویه جرگه قرار بود که اعضای کمیسیون عالی نظارت بر قانون اساسی بوسیله شورای ملی انتخاب شوند و نیشنربانک نوت به تصویب شورای ملی صورت گیرد، همانگونه که همه وکلاء بپاخواستند و به تصویب قانون اساسی رأی دادند. ولی بعداً واضح شد که مارا گل زده اند و در مسوده جدید این قرارها موجود نیست".

بتاریخ نهم جنوری (۱۹ جدی) انوار الحق (احدی) رئیس بانک مرکزی و رئیس حزب سوسیال دموکرات (افغان ملت) طی مصاحبه بابت بی سی نظراتش را در مورد محتوی قانون اساسی تصویب شده و موضوع موقعیت زبان پشتو و نشریول در آن چنین بیان نمود: "در کشور احکام شریعت اسلام نافذ است، دین مردم و دولت افغانستان اسلام است و تنها چاپ پول به مشوره پارلمان صورت میگیرد نه عرضه آن. همچنان او مدعی شد که بتعداد (۲۴۰) نفر از اقوام پشتون که (۴۸) فیصد اعضای لویه جرگه را تشکیل میدهند لویه جرگه شرکت داشتند".

تاریخ (۱۲) جنوری قاسم فاضلی حقوقدان و وزیر مشاور و مرکزی و عضو کمیسیون تسوید قانون اساسی طی مصاحبه بابت بی سی

در مورد جریان لویه جرگه و برخی از مواد قانون اساسی چنین تبصره و اظهار نظر نمود: «افغانستان در حالت شبه اشغال است و قانون اساسی، قانون شبه ریاستی است. نظام پارلمانی نظام قانع کننده، وحدت دهنده و آرامش دهنده است البته در شرایط فعلی برای آنبخش از نیروها و گروه های ارتجاعی که خواستار آن بودند و منافع سیاسی آینده شان در آن بیشتر تحقق یافته میدانستند تبصره از ماست). در جمهوری آزادی عقیده و بیان شامل است و درینجادی و عقیده معروض به کشمکشهای سیاسی مذهبی رادیکال شده است و امروز زمان قیافه جمهوری اسلامی ایران در افغانستان خواهد آمد. با اثر نفوذ رادیکالهای مذهبی در پارلمان (آینده) راه برای اصول اعتقادی و فقه اسلامی در مباحثات باز میشود و حاکمیت قانون زیر سوال میرود. نفوذ همجوارها و انقلاب اسلامی در جریان جنگ ضد شوروی بکشور مصاد شد، یعنی تئوکراسی ایران. در افغانستان جریان هم بهمین شکل تحول خواهد کرد و در آینده مواد قانون اساسی بوسیله نیروهای اسلامی در عرصه قانونگذاری نفوذ داده خواهد شد».

با توضیح مختصر از جریان جلسات لویه جرگه و مواضع و جهتگیریهای جناحها و گروه های مختلف در آن چنین بر میآید که در جریان جلسات مباحثات دو مدار و طولانی جناحها و بخشهای شامل در آن روی مسایلی متمرکز بود که هر یک از این جناحها بر مبنای اهداف سیاسی و گروهی خاص خودشان روی آن اصرار میکردند، که وثیقه رسمی ای بدست آوردند تا در آینده با استناد آن به اهداف و مرامهای سیاسی و طبقاتی شان جنبه عملی و تطبیقی بدهند.

بطور کلی با آنکه تقریباً همه اعضای لویه جرگه روی مرام واحدی جمع شده بودند و هدف داشتند تا منافع شان را در چوکات این قانون اساسی تضمین نمایند که بطور کلی منافع مشترک دارند. زیرا همه آنها نمایندگان طبقات ارتجاعی جامعه یعنی فئودالان، کمپرادوران و امپریالیزم اند. ولی اختلاف آنها در جریان لویه جرگه بیشتر جنبه تاکتیکی داشت که هر یک از جناحها سعی میکرد در نظام حاکم امتیازاتی بدست آورده و موقعیت سیاسی گروهی اش را در آن تثبیت و تحکیم کند. گرچه شاملین لویه جرگه برای رسیدن بمقام ریاست دولت و حصول سهم بیشتر در مقامات عالی دولتی در مرکز و ولایات عمدتاً بدو جناح تقسیم شده بودند؛ اما در عمل طوریکه جریان جلسات لویه جرگه نشان داد در مواردی معین هر یک از گروه ها و عناصر بر بنا بر علایق و تعلقات گروهی (سیاسی) و ملیتی شان در سراسر پروسه جهتگیری واحدی نداشتند و لحظه به لحظه موضع عوض کرده و از جهتی به جهتی قرار میگرفتند.

اولاً: همه آنها زهره و جناح روی ماهیت و اصل نظام اختلافی نداشتند.

ثانیاً: روی تعیین شکل نظام؛ ریاستی یا پارلمانی اختلاف داشتند و بطور کلی بدو جناح تقسیم شدند.

ثالثاً: تعلقات ملیت پشتون از اعضای هر دو جناح روی ملی شدن زبان پشتو (بقول آنها زبان ملیت اکثریت) و "پشتو" شدن سرود ملی اصرار میورزیدند.

رابعاً: تعلقات اقلیتهای ملی (غیر از دری زبانان که زبان شان رسمیت یافته بود) شامل در هر دو جناح روی رسمیت یافتن زبانهای شان در مناطق و محلات آنها پافشاری داشتند و بشمول تعلقات ملیت تاجک در جلوی گیری از "ملی" شدن زبان پشتو متحد بودند.

خامساً: همه قماشهای گروه های مذهبی افراطی و "میله رو" وعده دیگر از اعضای هر دو جناح در مورد نظام جمهوری اسلامی "متفق الرأی" بودند با استثنای تقریباً یک ثلث اعضای لویه جرگه که حذف کلمه "اسلامی" را از نام دولت پیشنهاد کردند.

دراوضاع کنونی که کشور تحت اشغال نظامی وسلطه استعماری مستقیم قدرتهای امپریالیستی عمدتاً اضلاع متحده امریکا قرار دارد دولت دستنشانده در کابل وحکام خودکلمه در ولایات ومحلات بر مردم افغانستان بطور همه جانبه ستم واستبداد رومیدارند؛ استقلال وحاکمیت ملی کشور سلب شده است ، وکوچکترین حرکتی از جانب توده های مردم ونمایندگان واقعی آنها علیه اشغالگران وارتجاع مزدور حاکم حتی بخطر برآورده شدن خواستههای ناچیز مشروع شان به کلوله بسته میشود؛ ازینرو صحبت از جامعه قانونمند، آزادی، دموکراسی، رفاه ومصئونیت وامنیت حرف پوچ وبی محتوی است.

در چنین شرایطی پدیده قانون اساسی نیزیش ازیک طرفندعوامفربانه بوده نمیتواند؛ قانون اساسی ایکه برطبق جهانبینی گروهی ارتجاعی مذهبی و"غیرمذهبی"(این نمایندگان طبقات ارتجاعی فئودال وکمپرادور جامعه ومزدور امپریالیزم)خواستهها واهداف قدرتهای امپریالیستی استعمارگرمسلط برکشورتدوین ودلویه جرگه فرمایشی باماهیت مشخص آن(برمبنای اراده وتصمیم امپریالیزم وارتجاع)"مشروعیت" داده شده است. یابعبارت دیگر این قانون اساسی ورئیس دولت وپارلمان آینده مشروعیت خودرا ازحاکمیت وسلطه استعماری امپریالیزم(خصوصاً امریکا)ونیروهای ارتجاعی حاکم میگیرند، نه از اراده وآرای مردم دربندکشیده افغانستان.

متن پیشنویس وموادمندرج درین قانون اساسی بوضوح بیانگریک قانون ارتجاعی وخلاف خواستهها وحقوق اساسی دموکراتیک مردم افغانستان است. یابعبارت دیگر "جمهوری اسلامی" ای که از زادخانه امپریالیزم جهانی در رأس آن امریکاییرون آمده وآنراتحت نام قانون اساسی "دموکراتیک" بخوردعوام کشور میدهند. خاصتاً آنچه دربخش حقوق ووجایب مردم درین قانون درج شده است نه درجهت تأمین حقوق ومنافع سیاسی، اقتصادی واجتماعی آنها بلکه مواد این فصل وبسامواد فصلهای دیگر منحصراً المجموع زنجیر اسارتی است که بردست وپای آنها افتاده است. وبعد ازین امپریالیستهای جانی وخون آشام اشغالگرو قماشهای مختلف مزدوران جنایتکار ووحشی وخادمان آنها همه اعمال ضدانسانی وجنایات شانرا علیه توده های خلق کشور زیر نام "اجرا وتطبیق قوانین" انجام داده وبه سرکوب آنها خواهند پرداخت.

همچنان موادمندرج دربخش صلاحیتهای رئیس جمهور در حقیقت وسیله و"مجوز قانونی" ای است برای یک مزدور خودکامه در رأس دولت دستنشانده که ارکان واعضای آنرا در دسته های جنایتکار ضد مردم، تحت اراده وفرمان امپریالیستهای اشغالگرتشکیل میدهد.

از طرف دیگر آنچه درین قانون اساسی چیزی بنام تشکیل احزاب سیاسی درج شده است اصول واحکام وقوانینی است که بحیث سدومانع عمده در تبارز افکار و عقاید مترقی مردم وسیله ایست برای خفه کردن وسرکوب اندیشه های واقعا انقلابی ودموکراتیک مردمی در جامعه وجواز نیست که براساس آن بطور گسترده "تفتیش عقاید" در جامعه انجام خواهد شد، که بوضوح ماهیت ضددموکراتیک وضدمردمی این قانون را آشکار میسازد. وکوچکترین روزنه برای فعالیتهای آزادیخواهانه ومترقی مردم و نیروهای مترقی در آن وجود ندارد؛ طرح کوچکترین خواست ومطلب مترقی ودموکراتیک باحریه دین ومذهب(احکام وقوانین شریعت) که درسراسر قانون اساسی وقانون احزاب سیاسی حاکم است به تکفیر کشیده خواهد شد.

آنچه که ناشیانه وکودنانه متوقع اند که تصویب وتطبیق این قانون اساسی وتدوین قوانین فرعی برمبنای آن شرایط رابرای جامعه قانونمند وامن آماده کرده وزمینة رشد وترقی جامعه رافراهم خواهد کرد؛ گرفتار خیالبافی سبکمغزانه

وافور یا شده اند. زیرا در چنین شرایط و اوضاعی که امپریالیست‌های خونخوار و جنایت‌ترین گروه‌ها و عناصر امتحان واپس داده در طی یک ربع قرن در کشور مسلط و حاکم اند؛ چگونه ممکن است انتظار چنین تحولاتی را داشت؟ و یقیناً که هیچ عقل سلیمی چنین تصویری را نخواهد کرد؛ و در نهایت این قانون اساسی و سایر قوانین مشتق از آن فقط این امکان را به نیروهای ارتجاعی مزدور و قدرتهای امپریالیستی میسر میسازد تا ازین ببعده اعمال و جنایات شان را بر این اساس توجیه قانونی کرده و یادریارمان آینده (این مجمع مرتجعین مزدور و میهنفروش) اهداف و برنامه‌های غارتگرانه شان را لباس قانونی پوشانده و بدینوسیله با تبلیغات گمراه کننده کتله‌های عوام ناآگاه کشور را اغوا کرده و سلطه استعماری و حاکمیت ارتجاعی شان را تداوم بخشند.

